صوفی گری

از دیدگاه قرآن و حدیث

(بر گزیده جلوه حق تألیف آیة الله مکارم شیرازی)

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی



Sufism From The Viewpoint Of Qura'n And Hadith

بسم الله الرحمن الرحیم

صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی محمد، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور : صوفی گری از دیدگاه قرآن و حدیث (برگزیده جلوه حق تالیف آیه‌الله مکارم شیرازی =Sufism from the viewpoint of Quran and hadith/ به‌اهتمام محمد بیستونی مشخصات نشر : قم : بیان جوان ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : [۲۴۲] ص شابک : ۹۶۴-۸۳۹۹-۷۷-۸

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

عنوان دیگر : جلوه حق بحثی پیرامون صوفیگری در گذشته و حال موضوع : تصوف -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : تصوف -- منشا

موضوع : تصوف -- تاریخ شناسه افزوده : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ - . جلوه حق بحثی پیرامون صوفیگری در گذشته د حال رده

بندی کنگره : BP۲۹۵/۲/م۷ج۸۰۱۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۸۶

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۱۸۳۴۰

فهـــرست مطـالـب

(۲۳۶)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۳۷)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۳۸)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۳۹)

فهـرست مطـالـب

(۲۴۰)

فهـرست مطـالـب

(۲۴۱)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

۱۲ ویژگی منحصر بفرد در آثار مکتوب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

۱ـ اعراب‌گـذاری کـامـل «همـه» آیات، روایات و کلمه‌های عربی .

۲ـ طـرح جلد ابـداعـی و گـرافیکـی جـدیـد متناسب با «جمعیت هـدف هر کتـاب».

۳ـ صفحه‌آرایی شعرگونه و چشم‌نواز تا خواننده به دلیل پرش مرتب چشم «خسته» نشود.

۴ـ آزاد بـودن «هرگونه نسخـه برداری» و چـاپ از روی آثـار مکتـوب و کپـی رایـت نـرم افـزارها.

۵ـ همـه محصـولات مـؤسسـه پـس از فروش و استفـاده، حتی اگر آسیب دیده باشد، «پس گرفته می‌شود».

۶ـ فروش اقساطی به قیمت نقد و با تعیین اقسـاط «توسط خریـدار».

۷ـ امضــای «حـداقل یک مجتهـد جـامع الشـرایط» به نشـانـه تـأییـد محتوا قبل از چـاپ اخـذ می‌شود.

۸ـ آثار مؤسسه به افراد بی‌بضاعت به طور «رایگان» تقدیم می گردد.

۹ـ همـه «آمـوزش‌هـای تخصصـی قـرآنی» گـروه مـؤسسـات قـرآنـی تفسیـر جـوان «رایگـان» است.

۱۰ـ بـرای هیـچ یـک از آثـار، حق‌التـألیـف دریـافت نمی‌شـود.

۱۱ـ تنوع تخصصی محصولات متناسب «با جامعه هدف یعنی کودک، نوجوان، جوان، زنان، خانواده و مساجد».

۱۲ـ نشر نهایی آثار پس از نشر آزمایشی و موفقیت در طرح پایلوت (Pilot Plan) در «جمعیت مخاطب هدف» صورت می گیرد.

درصورتی که هرکس از صدراسلام تاسال ۱۴۲۰ هجری قمری (سال تأسیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان) یک نمونه کتاب قرآنی را با جمع «۱۲ ویژگی» مذکور، به این مؤسسه

ارائه دهد، برای هموطنان داخل کشور مبلغ «۱۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان» و برای افراد مقیم خارج از کشور مبلغ «۱۰/۰۰۰ دلار» جایزه به عنوان حق الکشف تعلق می گیرد.

(قیمت گذاری کل محصولات مؤسسه برمبنای ۱۲ ویژگی اشاره شده، انجام می شود)

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان شامل:

[مؤسسه قرآنی قصص (تخصصی کودکان)، مؤسسه قرآنی نور پیامبران (تخصصی نوجوانان)، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان (تخصصی جوانان)، مؤس رضوان

(تخصصی زنان)، مؤسسه قرآنی شعیب نبی الله (تخصصی خانواده)، مؤسسه قرآنی مساجد جوان (تخصصی مساجد)، مؤسسه قرآنی انعام الهی (تخصصی

تغذیه، گلها و گیاهان دارویی)، مؤسسه طب قرآنی مائده طلایی (تخصصی طب سنتی باآموزه‌های قرآنی) مؤسسه قرآنی و علم زندگی (تخصصی اعجاز

علمی قرآن) ،مؤسسه خیریه عاطفه (تخصصی احداث کتابخانه، مراکز ورزشی و غسالخانه در روستاها و مناطق محروم)]

(۲۴۲)

اَلْاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِٔ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِٔ قَلْبِهِ سَیِّدَهِٔ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّهِٔ التِّسْعَهِٔ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهِٔاللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِٔ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّهِٔبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَّ الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ
مُزْجاهٍٔ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

(۴)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر حضرت «آیهٔ اللّه العظمی مکارم شیرازی» در

مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و

تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن مجیدبالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تاکسی با قرآن آشنا نشود ، پی به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با ا ین کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد ، به درجه اهمیت و عظمت آن بهتر پی می‌بریم ، مخصوصا برای حل مشکلات مسلمین در دنیای امروز ، بهترین راه‌گشا قرآن است .

به‌همین دلیل‌شایسته است نسل‌جوان برومندما روزبه روز با این کتاب آسمانی آشناتر گردد ، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن ، بلکه به «محتوا و معنای قرآن» ، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان ، شایسته ، قوی ، شجاع و طرفدار حق بسازد .

از آنجا که تفسیر نمونه بحمداللّه در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در

(۵)

محیط ما ایجاد کرده است ، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است . ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد ، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید ، در اختیار آنان گذارده است . خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید .

ناصر مکارم شیرازی

۲۸/۸/۷۹

(۶)

پیش گفتار

چند سالی است که توفیق بحث و گفتگو با جوانان عزیز خصوصا در محیط‌های دانشگاهی و مراکز علمی و تحقیقاتی نصیب شده است. در این نشست‌های صمیمانه سؤالات فراوانی در ارتباط با «تصوّف و عرفان» مطرح شده و نسل جوان را در این رابطه بسیار مشتاق و علاقمند یافته‌ایم. بنابراین تصمیم گرفته شد کتابی ساده و مختصر در این رابطه تألیف شود. در جریان تحقیق و کشف منابع معتبر و مستند در موضوع اشاره شده، به کتاب ارزشمند «جلوه حق» تألیف دانشمند فرزانه، پدر معنوی نسل جوان و مرجع عالیقدر حضرت آیهٔ اللّه مکارم شیرازی مواجه شدم. با مطالعه مکرر این اثر گرانبها آن را از هر جهت «کافی و پاسخگو» یافته و مسیر کار را به جای تألیف اثر جدید، با

پیش گفتار (۷)

کسب اجازه از محضر معظمٌ له به ساده‌سازی کتاب مذکور از طریق خلاصه‌سازی، اعراب‌گذاری و شرح مختصر برخی عبارات در پاورقی، تغییر دادم و نام خلاصه کتاب یادشده را «صوفی گری از دیدگاه قرآن و حدیث» انتخاب نمودم. امیدوارم جوان‌های عزیز حقانیت مکتب تشیع را بیشتر درک نموده و در دام شیطان‌های رنگارنگ اسیر نشوند.

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران تیرماه ۱۳۸۷

(۸) صوفی گری

هشدار به جوانان

حدود چهل و چند سال پیش که بخش اوّل این کتاب را که نخستین اثر حقیر بود نوشتم جنب و جوش صوفیان در بعضی از شهرها بسیار زیاد بود ؛ و حکومت آن زمان نه تنها آنها را آزاد گذارده بود ؛ بلکه گاهی رجال دولت خودشان دست در کار ساختن خانقاه داشتند و اهل خرقه و در سلک درویشان بودند!

دلیل آن هم روشن بود، آنها مذهبی را می‌خواستند که به «سیر درون» بپردازد و کار به «بیرون» نداشته باشد، در سیاست دخالت نکند ؛ و اصولاً سر از سیاست بیرون نیاورد ؛ از «ناسوت» بگریزد و به «لاهوت» و «جبروت» پناه برد.

علاوه بر دین، از روحانیون نیز به کلّی جدا باشد تا خطری را که همیشه از محور بودن علما در جامعه احساس می‌کردند پیش نیاید

هشدار به جوانان (۹)

و کابوسی که سرانجام دامانشان را گرفت، رخ ندهد.

آن زمان با تمام تلخی‌هایش گذشت ؛ باز امروز می‌بینیم دستهایی از خارج و داخل درست به همان ادّله، در ترویج صوفی گری می‌کوشند ؛ حتی کار به جایی رسیده که در بعضی از دانشگاه‌ها، از سوی بعضی از اساتید تقویت می‌شوند!

و این کار دو دلیل دارد: نخست اینکه گروهی که با حکومت روحانیت مخالفند ولی مخالفت با اصل دین و مذهب را غیرممکن می‌بینند به صوفیگری روی می‌آورند که رنگ و لعابی از مذهب دارد و درست در نقطه مقابل روحانیت و مذهب است.

دیگر اینکه مذهبی می‌خواهند که با همه‌چیز بسازد، نجات را فقط در صفای دل بداند و بس!

(۱۰) صوفی گری

و در انجام تکالیف اسلامی سختگیر نباشد و راه را برای ارتکاب بسیاری از اعمال باز بگذارد، این‌ها پوست است نه مغز!

اینها همه در صوفیگری پیدا می‌شود، چیزی که بوی اسلام می‌دهد، اما اسلام نیست! و برای ضربه زدن به اسلام ابزار خوبی است.

با مطالعه این کتاب که در آن تجدید نظر فراوان شده و مطالب بسیاری بر آن افزوده شده است، به خوبی پی به اهمیت این «کانون خطر» خواهید برد، هرچند هوشیاری عمومی تا حد زیادی ـ بحمداللّه ـ از این خطر کاسته است.

در این کتاب به عجایبی از حالات و افکار و عقاید صوفیان، برخورد می‌کنید که شاید باور کردن آنها برای شما مشکل باشد، ولی مسأله باز از این هم فراتر است که ما برای رعایت اختصار از ذکر همه آنها صرف‌نظر کردیم.

هشدار به جوانان (۱۱)

در اینجا یادآوری دو نکته لازم است

۱ ـ بعضی از ناآگاهان، یا دشمنان آگاه به شگردی دست زده و از پاره‌ای از تعبیرات امام راحل (قَدَّسَ اللّه نَفْسَهُ الزَّكِيَّه) و نکات عرفانی ایشان در نظم و نثر، سوء استفاده می‌کنند ؛ در حالی که آن مرد بزرگ یک «عارف بزرگ اسلامی» بود و افکار بلندش از

افکـار «عرفـان التقـاطی» هزاران فرسنگ فاصـله داشـت. او از عرفـان ادعیـه امیرمؤمنـان علی علیه‌السـلام و دعـای عرفـه امـام حسـین علیه‌السـلام و صـحیفه سـجادیه و زیـارت شـعبانیّه ائمّـه هـدی علیه‌السـلام سـیراب شـده و از کـوثر آیـات قرآن نـوشـیـده بـود ؛ ولی التقاطی‌هـا از جوکیـان هنـد و تفالـه‌هـای رهبانیـت راهبـان!

او از خطر فرقه‌گرایی تصوف کاملاً آگاه بود و از آنان اظهار تنفّر می‌کرد و بسیار از خانقاه‌ها که مرکز این گروه بود بعد از انقلاب شکوهمنـد اسـلامی، به عنوان مراکز اسـتعمار بسـته شـد ؛ و جلو فعالیتهـای تخریبی آن‌هـا در عصـر ایشـان گرفته شـد. (جَزاهُ اللّه‌عَنِ الْاِسـلامِ خَیْرَالْجَزاء) و اگر گاهی سخنی درباره بعضی از مشایـخ فرمـود، نظر به یک بُعـد از وجـود و معلومـات آنهـا داشت، نه همه ابعاد.

(۱۲) صوفی گری

۲ ـ مسـائلی در این کتاب می‌خوانیـد که درباره ریشه‌های تصوف و صوفی گـری اسـت و درباره همه کسانی که به تصوف گرایش دارنـد صادق نیست ؛ زیرا چـه بسا جوانـان پاکدامـن و باایمانـی فریـب آنهـا را خورده و در دام آنهـا گرفتـار شده‌انـد و گناهشــان، نگـاه به ظاهر و غفلت کردن از باطن اسـت، ما آنهـا را زیـاد نکوهـش نمی‌کنیـم و بلکه بـرای نجاتشـان دعـا می‌کنیـم.

من مطمئن هستم آنها هرگاه بدون تعصب این کتاب را مطالعه کنند تحوّل خواهند یافت.

اَللّهُمَّ اهْدِنا اِلی سَواءُ السَّبیل

مردادماه ۱۳۷۳

مکارم شیرازی

هشدار به جوانان (۱۳)

روش ما

یکی از عیب‌هـای بزرگ کتاب‌هـایی که در پاسـخ دورافتادگـان و فرق منحرف نوشـته می‌شود، این است که نویسـندگان آنها غالبا تحت تأثیر احساسات مذهبی واقع شده و از حدود بحث‌های علمی و منطقی خارج می‌شوند و در وادی تعصبات خشک و غیرعلمی قدم می‌گذارند.

لـذا بعضـی از این کتاب‌ها بیش از آنچه جنبه «راهنمایی و هـدایت» دارد، جنبه «انتقام و کینه‌توزی» را داراست و به همین دلیل کمتر اثر عمیقی از خود می‌گـذارد و بـا کمـال تأسـف بـایـد اعتـراف کـرد که قسـمت قـابـل توجّهـی از کتابهایی که در ایـن قسـمت‌هـا نوشتـه می‌شـود کـم و بیـش از ایـن نقطـه ضعف خالی نیست.

بدیهی است این طرز نویسندگی علاوه بر اینکه گمراهان را هدایت و راهنمایی نمی‌کند موجب تحریک جنبه‌های منفی آنها شده و شاید آنها را متصلّب‌تر و عصبانی‌تر هم می‌کند!

(۱۴) صوفی گری

بنـابراین لازم است نویسـندگان این کتابهـا، تمام حملات و بـدگوئی‌های ناروای مخالفین را (به خاطر هـدایت آنها) تحمّل کرده و بدون تعصب و عصبانیت، بلکه با دلسـوزی و حسن نیـت، به تشریـح نقـاط ضعـف و اشتبـاه طرف بپردازد.

همچنین نویسـندگان این کتاب‌ها بایـد هیـچ مطلبی را بـدون مـدرکی که برای افراد بی‌طرف قابل اعتماد باشـد ذکر نکنند؛ و عقاید مخـالفین خود را حتی‌الامکـان از کتابهای خود آنها نقل کننـد، به علاوه بایـد هرگز تنها به قاضـی نرونـد بلکه همیشه فکر کننـد که دسـته‌ای از مخالفین سرسـخت جلو روی آنها نشسـته و نوشـته‌های آنها را کنترل و نقّادی می‌کننـد. البته انکار نمی‌توان کرد در برابر بعضی معاندیــن جز بحث‌هــای کوبنــده ثمربخش نیســت! ولی این امــر جنبــه استثنایــی‌دارد.

روش ما (۱۵)

اگر تمام این نکات در این گونه نوشته‌ها رعایت شود مطمئنا خیلی مؤثرتر خواهد افتاد. «نگارنده» سعی کرده است که این کتاب را که به منظور «راهنمایی صوفیه» است طبق همین نظر بنگارد، امید است موفقیت حاصل کرده باشد.

این کتاب نخستین بار در حدود ۳۴ سال پیش نگاشته و منتشر شد و اکنون با تجدیدنظرهای فراوان انتشار می‌یابد. این کتاب علاوه بر اینکه راهنمای خوبی برای «شناخت طرق مختلف صوفیه» است، اطلاعات قابل توجهی برای کسانی که می‌خواهند با یک‌مطالعه کوتاه به‌اصول عقاید و افکار آنها آشنا گردند در بردارد.

عرفـــان اسلامی و عرفـــان التقاطی

سخن را از «عرفان» شروع می کنیم:

روح «عرفان»، تلاش و کوششی است برای معرفهٔ اللّه از طریق سیر درون و شهود باطنی و جلوه‌های معنوی و روحانی، با استفاده از تهذیب نفس و زهد و پرورش فضائل اخلاقی.

(۱۶) صوفی گری

انسان همیشه آرزو داشته است غیر از راه استدلال و فلسفه و کلام، راه دیگری به سوی معرفهٔ‌اللّه بگشاید و از طریقی نزدیک‌تر و شاید مطمئن‌تر و آرام‌بخش‌تر به معبود و معشوق حقیقی خود نزدیک و نزدیک‌تر شود.

جمال و جلال او را ببیند.

در اوصاف او غرق شود.

به او دل ببندد و عشق بورزد.

و هرچه غیر اوست پیش پای او قربانی کند.

این حقیقت تقریبا در اعمال جان همه انسانها وجود دارد، منتها در بعضی بسیار کم‌رنگ و تقریبا فراموش شده و در بعضی بسیار پررنگ و داغ و آتشین.

امّا انسان برای پیمودن این راه همیشه طریق صحیح را انتخاب نکرده است، گاهی آن چنان در بیراهه‌ها سرگردان مانده و گرفتار دام شیاطین مختلف شده

عرفان اسلامی و عرفان التقاطی (۱۷)

که درست در جهت ضدّ این مقصود قرار گرفته است.

برای رسیدن به این هدف بزرگ سه راه وجود دارد:

۱ ـ راه وحی، راهی که انبیاء و پیامبران الهی و خلفای معصوم آنها پیشنهاد می کردند ؛ راهی که دلیل و مرشد و راهنمایش آنها بودند.

۲ ـ راه غیر معصومین، راه ارباب ریاضت و جمعی از فلاسفه اشراق و مانند آنها، که بدون استفاده از اشعه وحی در این مسیر پرخطر به راه افتاده‌اند و بی‌همراهی خضر راه ظلمات را پیش گرفته‌اند و در بیراهه‌ها سرگردان مانده‌اند و گاه چنین می‌پنداشتند که به مقصد و مقصود رسیده‌اند و چنان از پیروزی خود سرمست می‌شدند که می گفتند:

آن را که پیر دیر به ماهی کند تمام در سی هزار سال ارسطو نمی‌کند!

۳ ـ راه تصوف، که راهی است «التقاطی»، بخشی را از تعلیمات انبیاء گرفته

(۱۸) صوفی گری

و بخشی را از ارباب ریاضت و با دخل و تصرف‌هایی که هر گروه با ذوقیات و سلیقه‌های شخصی در آن کرده‌اند، فرقه‌های زیادی را به وجود آورده که تعداد آنها از حدّ و حساب می گذرد.

و هدف این است که در این بحث کوتاه و فشرده به بررسی این عرفان التقاطی پرداخته و مشکلات کار آنها را در این مسیری که در پیش گرفته‌اند، مورد بررسی قرار دهیم.

تصوف در گذشته و امروز

از گرایش‌هایی که کمتر محیطی از آن برکنار مانده، گرایش‌های مربوط به تصوف یا شبه آن است که در هرجا اقلیتی را به خود جذب کرده، منتها ممکن است همه جا به این نام نباشد.

تاریخ نشان می‌دهد که این گرایش خاص، حتی قبل از اسلام در یونان و هند و

تصوف در گذشته و امروز (۱۹)

کشورهای مختلف اروپا و آسیا وجود داشته، طریقه کَلبین در یونان قدیم یک نوع روش صوفیانه بوده و گرایش‌های مرتاضان هند و رهبانان مسیحی نیز آب و رنگ تصوف دارد. در قرن اول اسلام اثری از گرایش‌های صوفیگری در محیط اسلامی دیده نمی‌شود ؛ ولی از قرن دوم که اسلام گسترش زیادی پیدا کرد و به دنبال آن علوم و تمدن‌های بیگانه از طریق ترجمه به محیط‌های اسلامی راه یافت، مترجمین که خود دارای گرایش‌های خاصی بودند در انتقال تصوف به محیط‌های اسلامی سهم فراوانی داشتند.

اصولاً در این قرن (قرن دوّم هجری) و آغاز قرن سوم که «بنی‌عباس» سخت بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی تلاش می کردند، بازار مذاهب و فرقه‌های گوناگون رونق گرفت و از جمله، مسلک تصوف تدریجا در میان مسلمین نفوذ پیدا کرد. می گویند اوّلین کسی که بذر این مسلک را در سرزمین اسلام پاشید ابوهاشم کوفی بود (۱) و در بعضی از روایات آمده است: هُوالّذی اِبْتَدَعَ مَذْهَبا یُقال لَهُ التَّصَوُّف وَ جَعَلَهُ مَقَرّا لِعَقیدَتِهِ: او همان کسی است که مذهبی به تصوّف بدعت نهاد و آن را قرارگاه عقیده خود ساخت. (۲)

(۲۰) صوفی گری

از شواهد این موضوع این است: احادیثی که در ذمّ صوفیه و انتقاد از روش آنان وارد شده نوعا از امام صادق علیه‌السلام به بعد است که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار قسمت زیادی از آن را جمع آوری کرده است. (۳)

۱. جاحظ، البیان و التبیین، ج ۱، ص ۲۳۲، چاپ مصر .

۲. سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۵۷ .

۳. به جلد ۱۱،۱۵،۱۷ بحارالانوار مراجعه شود. مرحوم محدّث قمی بسیاری از این احادیث را در جلد دوّم «سفینهٔالبحار» در مادّه «صوف» آورده است .

تصوف در گذشته و امروز (۲۱)

مورّخان می گویند قبل از زمان مذکور اسم و رسمی از تصوف و صوفیگری در میان مسلمین نبود و اگر احیانا لفظ صوفی در بعضی از کلمات پیشینیان دیده شود دلیل بر وجود این مسلک در قرن اول نمی‌شود چون عرب این لفظ (صوفی) را بر شخص پشمینه‌پوش اطلاق می کنند.

فی‌المثل از حسن بصری نقل کرده‌اند که گفت: «رَأَیْتُ صَوْفِیّا فِی الطَّوافِ وَ اَعْطَیْتُهُ شَیْئا فَلَمْ یَأْخُذَه: پشمینه‌پوشی را در طواف دیدم و چیزی به او دادم و نگرفت».

پیداست که منظور او پشمینه‌پوش فقیری بوده (به قرینه کمک کردن به او).

بعضی مدّعی هستند که لفظ صوفی در عصر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز متداول بوده و بر زهّاد و عبّاد اطلاق می‌شده است و شاید تنها مدرکی که برای

(۲۲) صوفی گری

این استنباط ذکر کرده‌اند روایتی است که در کتاب «عَوالِی اللّئالی» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرموده است لفظ صوفی مرکّب از سه حرف است (ص،و،ف).

«صاد» بر سه پایه قرار دارد صدق و صبر و صفا «واو» نیز بر سه پایه است ود ورد و وفا «فا» هم بر سه پایه قرار دارد فرد و فقر و فنا.

کسی که این معانی در او موجود باشد صوفی است وَ اِلّاالْکَلْبُ الْکوفی اَفْضَلُ مِن اَلْفِ صوفی!

۱. غَوالِی اللّئالی نیز خوانده شده، (الذریعة، جلد ۱۶، ص ۷۱) .

تصوف در گذشته و امروز (۲۳)

ولی می‌دانیم کتاب «عَوالِی اللّئالی» از کتب معتبر نیست و نویسنده آن نیز از بعضی جهات متّهم است که احادیث صحیح و ضعیف را به هم آمیخته است. به هرحال همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد تصوف شعبه‌های بسیار زیادی پیدا کرده و با از میان رفتن یکی از اقطاب و سرسلسله‌های آنها، گاه چند نفر خود را به جانشینی او معرفی می‌کنند و از یک سلسله چندین سلسله متولد می‌شود.

هم‌اکنون فرقه‌های متعددی از «صوفیه» در مصر و عراق و شام و ایران و سایر ممالک اسلامی وجود دارد که با یکدیگر در تعارض و جنگ و پیکارند و باید توجّه داشت که تصوف در میان اهل سنّت گسترش زیادی دارد.

بلکه می‌توان گفت تقریبا تمام مشایخ معروف تصوف مانند «بایزید بسطامی‌ها»، «جُنِیْد بغدادی‌ها» «شیخ عطارها» و ... همه از میان اهل سنّت برخاسته‌اند و حتی جالب اینکه مشایخ فرق صوفیه موجود در شیعه نیز غالبا به مشایخ اهل سنت منتهی می‌شود!

یکی از عوامل مهم تشعّب زیاد در سلسله‌های آنان این است که معیار روشنی

(۲۴) صوفی گری

برای شناخت «قطب سلسله» و «پیر» و «مرشد» و «دلیل راه» ارائه نمی‌دهند.

فی‌المثل یکی از معیارهای مهم آنها «مکاشفه» است و خواب و رؤیا را نوعی مکاشفه می‌دانند، بسیاری از آنها برای شناخت قطب و مرشد خویش پناه به خواب و رؤیا می‌برند و می‌گویند باید در عالم مکاشفه (خواب)رهبری ما ره ما معرفی‌شود! و پیداست که نتیجه چنین معیار سنجشی چه خواهد بود!

در قرن اول هجری بر اثر عواملی که از توسعه جامعه اسلامی به وجود آمد، گرایش به «زهد» فراوان شد؛ و گروهی از زهاد معروف اسلام در این عصر ظاهر شدند ولی هیچ اثری از پدیده تصوّف در این گرایش نبود. (دقّت کنید!)

و به گفته مؤلف «تاریخ تصوف»:

در آثار و کلمات زُهّاد و نُسّاک این عهد، به جز آنچه گفته شد (گرایش به زهد

تصوف در گذشته و امروز (۲۵)

بر اثر ظلم و فساد دستگاه اموی) چیز دیگری دیده نمی‌شود، نه از عشق و محبت که در قرون بعد مدار صحبت صوفیانه است، اثری می‌بینیم و نه از افکار وحدت وجودی، نه از فنا و بقاء سخنی هست و نه از صَحْو (بیهودگی) و سُکْر (مستی) و امثال آن از قبیل قبض و بسط و وقت و حال و وجد و جمع و تفرقه و ذوق و محو و اثبات و تجلّی و محاضره و مکاشفه و لوائح و طوالع و تمکین و غیرذلک.

ابوالفرج‌بن الجوزی می گوید: اسم صوفی اندکی قبل از ۲۰۰ هجری پیدا شد (و شهرت یافت). (۱)

... جنید بغدادی می گوید: «تصوّف یعنی بیرون آمدن از هر خلق و خوی بد و داخل شدن در هر خلق خوب...».

۱. تـاریـخ تصـوّف، صفحـــه ۲۳ .

(۲۶) صوفی گری

آری این قوم در اول چنین بودنـد و بعد ابلیس آنها را فریفته، هر روز تلبیس تازه‌ای برای آنها پیش آورد و در هر قرنی این تلبیس‌ها بیشتر شـد، «اصـل تلبیس ابلیس این بود که صوفیه را از علم بـازداشت و به آنهـا گفت مقصود اصـلی عمل است». و چون چراغ علم نزد آنها خاموش شد، ظلمات جهل مسلط گشت و دچار اشتباهات گوناگون شدند. (۱)

بعضـی صوفی را مشـتق از صوف می‌داننـد به خاطر پشـمینه پوش بودن آنها در آغاز پیـدایش و بعضـی آنها را به طایفه «بنی‌صوفیه» نسبت داده‌انـد کـه جمـاعتی از عرب بودنـد کـه در زنـدگی روشـی زاهـدانه داشـتند و بـه همیـن جهت صـوفیه را به آنهـا نسبـت داده‌انـــد. (۲)

۱. تلبیـس ابلیس، صفحه ۱۷۳ .

۲. سمعانی در کتاب اَنساب .

تصوف در گذشته و امروز (۲۷)

بعضـی نیز می‌خواهند این کلمه را مشـتق از «صـفا» بدانند در حالی که واضح است کلمه صوفی از صـفا مشتق نمی‌شود (زیرا از نظر ادبی صوفی اجوف است و صفا ناقص واوی) و اگر از صفا گرفته می‌شد باید «صفائی» گفته شود نه «صوفی»!

و نیز بعضـی میـل دارنـد آن را منسوب به اصـحاب «صُفَّه» بداننـد که آنها جمعی زاهـد و فقیر و غریب، از مهاجران اصـحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودنـد که چون در مـدینه خـانه‌ای نداشـتند روی سـکوی بزرگی در کنـار مسـجد پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله زنـدگی می کردند.

ولی این نیز یک اشتباه بزرگ است زیرا «صُفَّه» از ماده «صفّ» (و به اصطلاح مضـاعـف است) در حالـی که صوفـی از مـاده صوف است و ربطی به هم ندارند.

(۲۸) صوفی گری

بنـابرایـن حـق این است که از همـان صوف به معنـی پشـــم گرفتـه شـــده و بـه خاطـر پشـمینـه پـوش بـودن آنهـا در اوایـل پیـدایــش اســت.

بعضـی از «متصوفه» سـعی دارنـد تاریخ خود را به آغاز اسـلام برساننـد و حتی به اصـطلاح «خرقه را از علی علیه‌السـلام بگیرنـد»! و سلمان و بوذر و مقداد را از مشایخ خویش بشمرند!

ولی همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد در تاریخ اسـلام هیچ شاهدی بر وجود این ادعاها نیست ؛ بلکه مدارک روشنی در دست داریم که تصوّف از قرن دوم هجری از خارج مرزهای اسلام، از اقوامی مانند هندوها و یونانیان و مسیحیان به مرزهای اسلام نفوذ کرد و با معتقدات اسلامی آمیخته شد و به شکل یک فرقه التقاطـی درآمد.

تاریخ تصوّف شاهد نوسان‌های زیادی است. گروهی از رجال سیاست در

تصوف در گذشته و امروز (۲۹)

گذشـته و حال ترجیـح داده‌انـد و می‌دهند (۱) که مـذهب در شـکل تصـوّف عرضه شـود به دلایـل خاصـی که به خواست خـدا در بحث‌های آینـده به آن اشاره می‌شود و لـذا گاه در اثر حمایت رجال متنفـذ سیاسـی و یا حتی سـلاطین! تصوف در بعضـی از مناطق دامنه وسیعی پیدا کرده و مردم شاهد ساختن خانقاه‌های بزرگ و رونق بازار اقطاب و مشایخ صوفیه بوده‌اند.

نـاگفتـه نمانـد که عوامـل اجتمـاعـی نیز تـأثیر فراوانی در این نوسان‌ها داشـته و کـلّ ایـن مباحـث را می‌تـوان در کتـب تـاریـخ

تصـوف مطالعـه کـرد. (۲)

۱. منظــــور قبــــل از انقـلاب اســـت .

(۳۰) صوفی گری

تضادهای درونی ناشی از التقاط

هر مکتب التقـاطی خواه نـاخواه گرفتـار انواعی از تضاد می‌شود و به اصـطلاح این از قبیل قضایایی است که قِیاساتُها مَعَها (دلیلش با خودش می‌باشد) زیرا طبیعت التقاط، گرفتن اصول مختلف از سرچشـمه‌های ناهمگون است، فی‌المثل کسی که بخواهد کمونیسم را که براساس ماتریالیسم بنا شده با اسـلام که براساس خداپرستی است بیامیزد و به اصـطلاح نوعی کمونیسم اسـلامی! به وجود آورد، خواه ناخواه گرفتار انواع تضادها می‌شود، چراکه ماتریالیسم نمی‌تواند با خداپرستی قرین گردد.

اگر بخواهیم تضادهـائی را که تصوف بـا آن گرفتار شـده بشـمریم سـخن به درازا می‌کشـد و نیاز به تألیف کتاب مفصـلی دارد، در اینجا تنها به چند قسمت اسـاسـی اشـــــاره می‌کنیــــم:

۱. بـرای شـــرح بیشتـر دربـاره پیدایش تصـوّف در جامعـه اسلامـی و منابع مهــم خارجـی تصوّف، به تاریخچه تصوف که در همیـن کتـاب آمـده اسـت، مراجعـه فرمائیـد.

تضادهای درونی ناشی از التقاط (۳۱)

اوّل ـ از کارانداختن اسـتدلالهای عقلی و کنارگذاشـتن «پای چوبین استدلالیان» و دوری از مدرسه و درس و بحث به عنوان اینکه از قبل و قال مدرسه چیزی حاصل نمی‌شود و... .

بشوی اوراق هم اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد!

آنها در مخالفت با علم و اسـتدلال و درس و بحث و دفتر و قلم، آن چنان راه افراط را پوئیده‌اند که بعضی رسما با خواندن و نوشتن و کتـاب و همـه مظـاهر علـم، اعـلاـن جنـگ داده‌انـد. کـه نمـونـه‌ای از سـخنـان عجیـب سـران بـزرگ آنهـا را در اینجا می‌آوریم:

الف ـ جنید بغدادی که از مشایخ معروف تصوف است معتقد بود که خواندن و نوشتـن سبـب پراکندگـی اندیشـه صوفـی است. (۱)

(۳۲) صوفی گری

ب ـ شیخ عطار در شرح حال بُشر حافی می‌نویسد او هفت صندوق از کتب حدیـث داشـت همـه را در زیـر خاک دفـن نمـود.

ج ـ شبلی می‌گفت کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر اینکه جمیع دارائی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب (آری هفتـاد صـندوق کتـاب) که خود نوشـته و حفـظ کرده و به چنـدین روایت تصـحیح نموده بود، در این رودخانه دجلـه که می‌بینیـد غـرق کـرد. (مقصـود شبلـی از ایـن آدم خـود او بـود!)

۱. مدرک این سخن را به طور مشروح در بحث‌های آینده آورده‌ایم.

تضادهای درونی ناشی از التفاط (۳۳)

د ـ احمدبن ابی‌الخواری که از بزرگان طریقت است کتب خود را به دریا ریخت و گفـت: «نِعْـمَ الـدَّلیـلُ کُنْـتَ وَ لکِـنِ الْاِشْـتِغـالُ بِالـدَّلیـلِ بَعْـدَ الْوُصــولِ مَحـالٌ: تو خـوب دلیـل و راهنمـای بودی، ولی پرداختـن به دلیـل و راهنمـا بعـد از وصول به مقصد محال است»!...

این کار و این سـخن اگرچه در کتاب تاریخ تصوف به ابن‌ابی الخواری نسبت داده شـــده ولی بعضـــی دیگر نظیر آن را از ابوسعید

نقل کرده‌اند که او کتابهایش را به دست خود زیر خاک دفن کرد و گفت: نِعْمَ الدَّلیل...

ه ـ و نیز از ابوسعید نقل شده که گفت: «رَأسُ هذَا الاَمْر کَبْسُ الْمَحابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفاتِرِ وَ نِسْیانُ الْعِلْم: آغاز این برنامه بر گرفتن دواتها، و پاره کردن دفترها، و فراموش کردن علم است»!

ز ـ و نیز از «ابوسعید ابوالخیر» نقل شده که گفت: چون حالت به ما روی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطری دهد! خداوند به من تفضل کرد کتابها را از خود دور ساختم! و به تلاوت قرآن

(۳۴) صوفی گری

مشغول مشغول شدم از فاتحه الکتاب شروع کردم می‌خواندم تا در سوره انعام به این آیه رسیدم «قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»(۱) اینجا کتاب را بنهادم هر چه کوشیدم که یک آیه دیگر پیش روم راهی نیافتم و آن را (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردم !

یکبار دیگر آنچه را در بالا آوردیم مطالعه کنید سپس ببینید آیا این‌گونه تعلیمات ممکن است از متن اسلام برخاسته باشد ؟

آیا قرآن که نور مبین و هادی به کل خیر و به تعبیر امیر مؤمنان علیه‌السلام در نهج‌البلاغه (بهار دلها و سرچشمه دانش‌ها) در آن است و بهترین جلادهنده قلب است(فیه‌رَبیعُ الْقَلْبِ وَ یَنابیعُ الْعِلْمِ وَ مالِلْقَلْبِ جَلاءٌغَیْرُهُ) .

باید در مراحل سیر و سلوک کنار گذاشته شود ؟

۱. ۹۱ / انعام .

تضادهای درونی ناشی از التقاط (۳۵)

این در حالی است که حدیث معروف و متواتر «ثَقَلَیْن» می‌گوید برای حلّ همه مشکلات به «قرآن و اهل بیت پناه برید» آیا قرآن و علم که راه شناخت خداوند است و راهنمای طریق حق، می‌تواند منفور باشد و مانع راه سیر و سلوک الی‌اللّه

می‌دانیم در روایت معروف از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَلی اُمَّتی اَرْبَعینَ حَدیثا یَنْفَعُونَ بِها فی اَمْرِ دینِهِمْ بَعَثَهُ اللّه‌یَوْمَ الْقِیامَهِْ فَقیها عالِما».

مطابق این روایت هر کس چهل حدیث نافع دینی حفظ کند (خواه از طریق کتاب باشد یا نقل یا حافظه) و به امت اسلامی برساند، روز قیامت در صف فقیهان و عالمان خواهد بود، و به همین دلیل بسیاری از علمای بزرگ برای عمل به این حدیث معروف نبوی کتابهای اربعین نوشته‌اند. اینگونه تعلیمات کجا و آن تعلیماتی که می‌گوید باید کتابهای حدیث و غیر حدیث را در رودخانه و دریا افکند و غرق نمود و یا زیر خاک دفن کرد کجا !

(۳۶) صوفی گری

این‌ها خود اسناد زنده‌ای است بر وارداتی بودن این تعلیمات و بیگانگی آن از تعلیمات اسلامی که شرح بیشتر آن در بحث‌های آینده خواهد آمد.

ح ـ جامی در «نَفَحاتُ الْاُنْس» در شرح عین الزمان می‌نویسد: او از خلفای شیخ «فضل الدین» و بسیار فاضل و دانشمند بود ؛ اوائل که عزیمت صحبت شیخ کرد به کتابخانه آمد، و از لطائف علوم عقلی و نقلی مجموعه‌ای انتخاب نمود که در سفر مونس او باشد.

می‌گوید: چون نزدیک خوارزم رسیدم شبی در خواب دیدم که شیخ می‌گفت: ای گیلک! پشته را بینداز و بیا! چون بیدار شدم اندیشه کردم که پشته چیست؟ من از دنیا چیزی به همراه نیاورده‌ام و حتی اندیشه آن را نکردم، شب دوّم باز همین خواب را دیدم، شب سوم از شیخ پرسیدم که شیخنا پشته چیست؟ گفت: آن مجموعه‌ای است که جمع کرده‌ای (از علم و دانش‌ها)! چون بیدار شدم آن را در جیحون غرق کردم، چون به حضرت شیخ رسیدم گفت اگر آن مجموعه را نمی‌انداختی تو را هیچ فایده‌ای نمی‌بود!

تضادهای درونی ناشی از التقاط (۳۷)

این طرز تفکر و این گونه تعلیمات را با تعلیماتی که در اسلام درباره حفظ کتب و سپردن تعلیمات اسلامی به آیندگان آمده

است مقایسه کنیم تا تفـاوت میـان این دو روشـن شـود.

از جمله در حـدیث معروفی که مرحوم شـیخ حرّ عـاملی در جلـد ۱۸ وسائـل الشـیعه و مرحوم شـیخ انصاری در کتاب رسائل از امام صـادق علیه‌السـلام نقـل کرده‌انـد می‌خوانیم که امـام به یـارانش فرمود: «اِحْفَظوا بِکُتِبِکُمْ فَاِنَّکُمْ سَوْفَ تَحْتاجونَ اِلَیْها»(۱) طبـق این حدیــث امام علیه‌السلام دستور مؤکـد در زمینه حفظ کتابها می‌دهد.

۱. کتاب‌هـای خـود را خـوب نگهـداری کنیـد زیـرا به زودی بـه آنهـا احتیـاج پیـدا می‌کنیـد.

(۳۸) صوفی گری

بـاز در همیــن منبع در روایت دیگری از همان امام علیه‌السـلام می‌خوانیم که به مفضل بن عمر دسـتـور داد و فرمـود: «اُکْتُبْ وَ بُثَّ عِلْمَکَ فی اِخْوانَکَ فَاِنْ مِتَّ فَاوُرِثْ کُتُبَکَ بَنیکَ فَاِنَّـهُ یَأْتِیَ عَلیِ‌النّـاسِ زَمانَ حَـرَجٍ لا یَأنِسـونَ اِلاّ بِکُتُبِهِـم». (۱)

این‌حدیث معجزآسا و نظایرآن‌اهمیت حفظ‌مواریث‌اسـلام و آثارائمه هدی علیه‌السـلام را به خوبی روشن می‌سازد، و دستور می‌دهد به هر قیمتی بایـد آنهـا را حفـظ کرده و به نسـلهای آینـده مسـلمانان برساننـد زیرا زمـانی فرامی‌رسـد که تنهـا پناهگاه امـت اسـلامی کتابهای آنها است.

۱. علـوم را بنویس و آن را بین برادران (و خواهران) خود منتشـر سـاز زیرا پس از مرگ، (آثـار) نوشـته‌های تو را فرزنـدانت به ارث می‌برند. زمانی فراخواهد رسید که مردم در مواقع گرفتاری فقط با نوشته‌های خود مأنوس خواهند بود .

تضادهای درونی ناشی از التفاط (۳۹)

خلاصه و نتیجه گیری

بـه ایـن ترتیب یکی از بـارزترین خصـیصه‌های عرفـان التقـاطی یعنی «تصـوّف» مبـارزه و سـتیـز قـاطع بـا علــم و دانش و کتــاب و اندیشــه اســت، در حالــی که خصیصــه عرفان اسلامی در تمـام مراحـل پشتیبـانـی از علم و دانش است.

تا آنجا که قرآن مقام خشـیت را که مهمترین مراحل عرفان است منحصـر به علماء و اهل دانش می‌شـمرد «اِنّما یَخْشَـی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء» (۱) و مشاهده آیات عظمت حق را در پهنه حق را در پهنه آسـمان و زمین مخصوص «اُولُواالاَلْباب» و اندیشـمنــدان می‌داند. (۲)

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم که: معرفت خداوند از

۱. ۲۸ / فاطر

۲. ۲۶۹ / آل عمران .

(۴۰) صوفی گری

طریق علم حاصـل می‌شود و اطـاعت و بنـد گی خـدا نیز از همین طریق صورت می گیـرد، حیـات دلها در علــم است و نور بصـیرت زائیده آن است: «اِنَّ الْعِلْمَ حَیاتُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ نُورُ الاَبْصارِ مِنَ الْعَمی... وَ بِالْعِلْمِ یُطاعُ اللّهَ وَ یَعْبُدُ وَ بِالْعِلْم یُعْرَفُ اللّهَ وَ یُوَحَّدَ: با علم اطاعت خدا می‌شود و با علم معرفت پروردگار و توحید حاصـل می گـردد» .(۱)

اصولاً عرفان صـحیح راهی جز علم و آگاهی نـدارد، و به همین دلیل یک فریضــه بزرگ الهــی شـمرده شـده که حـدیــث: «طَلَبُ الْعِلمِ فَریضَةٌ» شاهــد گویـای آن اســت. (۲)

و کمــال دین در علم شمــرده شده: قال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام : «اِعْلَموا اَنَّ کَمـالَ الدّینِ طَلَبُ الْعِلْـمِ وَ الْعَمَلُ بِه». (۱)

۱. معالم الاصول، صفحه ۸ .

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱، حدیث ۵ .

خلاصه و نتیجه گیری (۴۱)

آنهـاکه علـمرا سـدّ راه سـلوك الی‌اللّـه می‌شـمرند، و کتـاب و دفـتر و قلـم و دوات نزد آنهـاموجوداتی‌ممنوع و قاچاق‌محسوب‌می‌شودمصداق‌بارزحدیث‌امام‌صادق علیه‌السلام هستنـد که می‌فرمایـد: «اَلْعامِـلُ عَلی غَیْرِ بَصیرةٍ کَالسّائِرِ عَلی غَیْرِ الطّریقِ لایَزیـدُهُ سُرْعَـةُ السَّیْـرِ اِلاّ بُعْـدا». (۲)

کسی که بـدون آگاهی عمل کند مانند مسافری است که از بیراهه می‌رود، هر قدر سریعتر در مسیر خود راه برود از مقصد اصلی دورتر می‌شود و به فرموده پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله : خرابی کار چنین افرادی از اصلاحشان بیشتر است (مَنْ عَمِلَ عَلی غَیْرِ عِلْمٍ کانَ ما یُفْسِدُ اَکْثَرُ مِمّا یُصْلِح). (۱)

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۰، حدیث ۴ .

۲. اصـول کـافـی، جلـد ۱، صفحـه ۴۳.

(۴۲) صوفی گری

دوّم ـ عـرفـان التقـاطـی، حـریـم احکـام اسـلامـی را مـی‌شکنـد.

در عرفان اسلامی احکامی که از قرآن و سنت به دست آمده کاملاً محترم است، و یا به تعبیر دیگر رعایت اصول و احکام شریعت گـام اول برای سیر و سلوك است، و سالکان طریقت هرگز به خود اجازه نمی‌دهند که برای وصول به حقیقت کمترین تخطی و انحرافی از احکام شریعت پیدا کنند، در حالی که در عرفان التقاطی (تصوف) این معنی نه تنها مجاز شناخته شده، بلکه احیانا مورد توصیه نیـز قـرار گرفتـه و بـه عنـوان یـك الگـو مطـرح شـده اسـت.

نمونه‌های روشن این معنی را در کتاب احیاء العلوم به نقل از مشایخ تصوف

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۴، حدیث ۳ .

خلاصه و نتیجه گیری (۴۳)

و عرفان می‌توان یافت و شاید همان سبب شده است که بعضی از دانشمندان معروف اهل سنت مانند ابوالفرج ابن الجوزی الحنبلی که به گفته مرحوم محدّث قمی ید طولائی در تفسیر و حدیث و وعظ و سایر علوم اسلامی داشته، کتابی به نام اِعْلامُ الْاَحْیاءِ بِاَغْلاطِ الْاَحْیاء نوشته و قسمتی از این گونه انحرافات را بر او خرده گرفته و در کتاب دیگری به نام تلبیس ابلیس قسمت‌هایی از کتاب احیاء العلوم را با ذکر اسناد و مدارك مورد انتقاد شدید قرار داده است که قسمت‌هایی از آن را بـه عنـوان شاهـدی برای موضـوع مورد بحث در اینجـا می‌آوریم. (۱)

ابوحامـد غزالـی می‌گویـد:

۱ ـ یکی از شیوخ در آغاز کار چون از شب خیزی کسل می‌شد بر خود

۱. تلبیس ابلیس، صفحات ۳۷۹ و ۳۹۷ .

(۴۴) صوفی گری

الزام کرد که شب را تا به صبح روی سر بایستد! تا اینکه نفس او از روی رغبت و میـل بـه شـب‌خیـزی مبـادرت کنـد!

۲ ـ دیگری برای اینکـه دوستی مـال را از دل بیرون کنـد تمـام اموالش را افروختـه و در دریـا ریخـت زیرا می‌ترسیـد اگر بـه مردم ببخشـد گرفتار ریا شود!

۳ ـ دیگری به منظور عادت کردن به حلم و بردباری کسـی را استخدام کـرده بود کـه در میـان اجتمـاعـات او را بـه بـاد فحـش و دشنـام بگیـرد!

ابوالفرج پس از نقل این داستان‌های عجیب، می‌نویسد: تعجّب من از ابوحامد غزالی بیشتر است تا از کسانی که این اعمال خلاف را

انجام می‌دادنـد، زیرا او پس از نقـل این داسـتان‌ها نه تنها هیچگونه مـذمتی از آنها نکرده، بلکه این حکایات را برای تعلیم و تربیت دیگران بیان کرده است!

آیا جایز است کسی شب را تا به صبح روی سر بایستد تا خون به صورتش باز گردد و تولید بیماری‌های خطرناك کند؟

خلاصه و نتیجه گیری (۴۵)

مطابق کدام قانون می‌توان اموال را به دریـا ریخت با آنکه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اتـلاف مـال نهـــی کـرده اســت؟

آیا بدون جهت دشنام و فحش به مسلمان دادن جایز است؟ و آیا استخدام مسلمانـی برای این عمـل زشت روا است؟

او در پایان این سخن می گوید: ابوحامد فقه را به تصوّف بسیار ارزان فروخته است؟

۴ ـ داسـتان دزد گرمابه یکی دیگر از داسـتان‌هائی است که غزالی از یکی از شـیوخ تصوّف به نام «ابن کزینی» نقل می کنـد که: من زمانی وارد یکی از مناطق شدم و در آنجا حسن سابقه‌ای پیدا کردم و به خوبی و درستکاری معروف شدم.

برای نجات از این حسن شهرت روزی به گرمابه‌ای رفتم و لباس گرانبهائی را دزدیده و زیر لباس‌های کهنه و مندرس خود پوشیدم، از گرمابه خارج شدم و

(۴۶) صوفی گری

آهسته راه می‌رفتم، مردم دویدند مرا گرفته و جامه‌های کهنه را از من برکندند و آن لباس‌های پرقیمت را بیرون آوردند، پس از این واقعه در میان مردم به دزد حمام مشهور شدم و به این وسیله نفس من راحت شد!!

غزالی پس از نقل این حکایت می گوید این گونه خودشان را ریاضت می‌دادند تا از توجه مردم و نفس راحت شوند و ای بسا «اهل حـال» این گونه کارهـائی که برخلاـف دسـتور فقه است برای اصـلاح قلب مرتکب می‌شدنـد و بعـدا این تقصیر صوری! را جبران می کردند، همان گونه که آن مرد در حمام کرد! ابوالفرج ابن الجوزی پس از نقل این سخنان می گوید: سبحان اللّه چه کسی غزالی را از دایره فقاهــت بیرون کرد و به تألیــف این کتاب وادار نمود؟!

تعجّب در این است که تنها به نقل آنها قناعت نمی کند، بلکه از آنها مدح و تمجیـد کرده و صاحبانــش را اهــل حـال می‌نامــد!

خلاصه و نتیجه گیری (۴۷)

چه حالــی از این بدتر که شخــص صلاح و درستــی خود را از در مخالفــت با دستــورات شــرع بدانـــد؟!

آیا هیـچ راه صـحیحی برای اصـلاح قلب نبود که به این گونه امور بپردازند؟ و آیا رواست که مسـلمان نام دزد را بر خود بگذارد و خودش را سارق معرفی کند؟

آیـا جـایز است در اموال مردم بـدون جلب رضـای صاحبـانش تصـرف کنـد؟ بـا آنکه «احمـد» و «شـافعی» (پیشوای غزالی) تصـریح کرده‌انـد اگر کســی جـامه‌ای کـه نگهبـان بر آن اسـت از حمـام بـدزدد بایـد دسـت او را قطـع کرد (پایـان سـخنان ابـوالفـرج ابــن الجـــوزی). (۱)

وجود این گونه تضادها در یک مکتب التقاطی عجیب نیست؛ از یک سو سخن

۱. تلبیس ابلیس، صفحات ۳۷۹ و ۳۹۷ .

(۴۸) صوفی گری

از اسـلام در میـان است و از سوی دیگر تعلیمـات وارداتی غیراسـلامی ایجاب می کنــد که این سـدّها شکسـتـه شود و راه به ســوی هدفـی کـه دارنـد باز گـــردد.

آیا ممکن است شکسـتن حریم احکام مسـلم اسـلامی، آن هم به این صورت زننـده و غیرمنطقی، حمل بر آزادنگری و آزاداندیشـی شود؟ مگر یک فرد مسلمان می‌تواند در برابر احکام خدا و در جهت مخالف آن آزاد باشد؟

سوّم ـ عرفان التقاطی بنیان گذار «تفسیر به رأی» است.

در عرفان اسلامی همه جا سخن از محتوای وحی و تعلیمات قرآن و سنت است و یک مرد عارف مسلمان هرگز به خود اجازه نمی‌دهد افکار خود را بر قرآن و سنت تحمیل کند و آن را به آن گونه که میل و خواست او است، تفسیر کند.

او در تفسیر آیات و روایات معتبر اسلامی ضوابطی را رعایت می کند که با قواعد ادبی و مفاهیم لغوی و قرائن حالیه و مقالیه و متفاهم عرف در باب الفاظ و خلاصه آنچه که در فهم مقاصد از الفاظ و عبارات معتبر است سازگار باشد.

خلاصه و نتیجه گیری (۴۹)

ولی در عرفان وارداتی و تصوّف الفاظ از این قواعد و ضوابط آزاد می گردد و مانند موم به هر شکلی لازم باشد درمی‌آید و تفسیر به رأی بر متون اسلامی حاکم می‌شود و الفاظ به صورت کنایات و مجازات درمی‌آید و مفاهیم ذوقی و شعری جانشین مفاهیم اصیل و واقعی می‌شود و به این ترتیب پیشداوری‌ها بر آیات و روایات تحمیل می گردد و متون اسلامی همان می گوید که آنها را می‌خواهند. تعریفی که شیخ عطار در آغاز کتاب تذکرهٔ الاولیاء درباره مشایخ صوفیه‌دارد می‌تواند پرده‌از روی مطالب زیادی بردارد، او می گوید: چون از قرآن و حدیث گذشتی هیچ سخنی بالای سخن مشایخ طریقت نیست...که سخن ایشان نتیجه کار و حال است، نه ثمره حفظ و قال! و از عیان است نه از بیان است و از اسرار است نه از تکرار است و از علم لدنّی است نه از علم کسبی است و از جوشیدن است نه از کوشیدن است و از عالم ادبنی ربی است نه از عالم علمنی ابی است .(۱)

(۵۰) صوفی گری

دعوی این گونه مقامات‌برای غیرپیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام‌معصوم علیه‌السلام میدان وسیعی به دست مشایخ و سران آنها می‌دهد که به عنوان علم لدنی و آگاهی بر اسرار و نتیجه کار و حال به هرگونه تفسیری برای متون اسلامی دست یازند.

مطالعه بعضی از تفاسیر قرآن که به این سبک نگاشته شده (مانند بخش‌هایی از تفسیر روح‌البیان فاضل برسوئی) شاهد گویای این مطلب است.

بدیهی است هرگاه الفاظ از قید و بند قواعد و دستور زبان و مفاهیم لغوی و عرفی جدا شوند، تمام اصالت و ارزش خود را از دست می‌دهند و هر گروهی آنها را بر طبق میل خود تفسیر می‌کنند و قرآن و سنت به جای این که رهبر و راهنما و الگو و اسوه باشد، توجیه گر، دنباله‌رو افکار این و آن خواهد شد و وضع بسیار خطرناکی به وجود می‌آید که نیاز به توضیح و شرح ندارد.

۱. تاریخ تصوف، صفحه ۱۹۴ .

خلاصه و نتیجه گیری (۵۱)

گرفتار شدن عرفان التقاطی در این دام خطرناک نیز به خاطر همان طبیعت التقاط است که وقتی افکار وارداتی بر متون اسلامی تطبیق نکرد، لاجرم باید به کمک تفسیر به رأی آنها را با یکدیگر هماهنگ ساخت.

یکی از دلایل پیدایش فرقه‌های زیاد در تصوف این آزادی در تفسیر آیات و احادیث است که هرگروه طبق میل خود نصوص اسلامی را تفسیر و مطابق سلیقه شخصی خود توجیه می کند.

ممکن‌است‌بعضی‌ازاین‌فرقه‌هاپیروان‌چندانی‌نداشته‌باشندولی‌بااین‌حال‌همان فرقه نیز بعد از مدتی احتمالاً ـ به چند فرقه دیگر تقسیم می‌شود، بعضی از این فرق پس از مدتی منقرض می‌شوند و در عوض فرقه‌های دیگری به وجود می‌آید.

(۵۲) صوفی گری

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به «تصوف»

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به «تصوف»

عرفـان التقـاطی ماننـد هر پدیـده اجتمـاعی دیگر از یـک علت معین سرچشـمه نمی گیرد،بلکه‌همه‌این‌پدیـده‌هامعمولاًبه‌علل و عوامل‌متعددی‌دارد که‌دست‌به دست هم می‌دهند و آن‌ها را به وجود می‌آورنـد.
در تحلیل نهایی عـوامـل پیـدایـش تصـوف در جـوامـع اسـلامـی، امـور زیـر قطعا دخالـت دارد هرچنـد نمی‌تـوان گفـت منحصـر به این‌هـا است:

۱ ـ گرایش‌هـای شدیـد مـادّی

در بسیاری از جوامع، گروهی را که نمی‌تواننـد بـا علائق مـادی اشـباع شونـد به سوی عرفـان سوق می‌دهـد و هنگامی که دست به عرفان اصیل نیابند طبعا در اثنـاء راه گرفتـار عرفان‌التقاطی می‌شوند.
لذا می‌بینیـم هر زمان اقبـال به مادّیـات در جوامـع اسلامـی اوج گرفتـه و پـس از مدتـی مـردم سـرخـورده شده‌انـد بـازار تصـوف گـرم شـده اسـت.
انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۳)
بـدون شـک علایق مـادی نمی‌توانـد روح تشـنه آدمی را سیراب کنـد، ولی مهـم ایـن است کـه بایـد در هر جـامعه‌ای گروهی از دانشـمندان آگاه به وضع زمان موجود داشـته باشند و قلوب مردم را با عرفان صحیح الهی سیراب کنند تا گرفتار دام التقاط نشوند و این خود حدیث مفصلی دارد.

۲ ـ اسـلام منهـــای روحانیـــت

که بـاب طبع رجـال سیاست در بسیاری از جوامع است، همان‌هـا که از قـدرت روحـانیت بیم دارنـد و در عین حـال می‌خواهنـد با گرایش اسلامی جامعه هم صدا شونـد، یکی دیگر از عوامـل توجه به تصـوف است، زیرا تصـوّف، روحانیـت را همیشه کنار زده و زمـام امر را به دسـت پیر و مرشـد و ولی و قطب می‌سپـارد که غالبـا غیرروحانـی هستنـد.
(۵۴) صوفی گری
لذا یکی از شـرایطی که بسیاری از مرشدان و شیوخ تصوف به مریدان خود می‌کنند این است که از روحانیون فاصله گیرند و سعی می‌کننـد آنهـا را به عنـوان «علمـای قشـری»، «زاهـدان ریاکـار» و «واعظـانی که در خلـوت کـار دیگر می‌کننـد» از نظر مریـدان خود بیندازند.
می‌دانیم اسـلام منهای روحانیت مزاحم هیچ کس نیست نه سیاست‌های استعمـاری، نه سلطه‌های جبار و رژیم‌های طاغوتی و نه هیچ دستگاه جبّار دیگر.
لذا در زمان طاغوت جمعی از مهره‌های اصلی دستگاه سلطنت صوفی یا متمایـل به تصوف بودند.
فراموش‌نمی‌کنم‌یکی‌ازچهره‌های‌خطرناک‌سـاواک‌که: دریکی‌از دسـتگیری‌های رژیم‌سابق‌بـا اوروبروشـدم‌به‌من می گفـت: «ایمـان من‌ازایمان شمامسلما ضعیف‌تر نیست، من درویشم دم‌از مولی می‌زنم و هرچه خواسته‌ام از او گرفته‌ام، این از یک
انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۵)
طرف و امّا از طرف دیگر اگر ببینم کسانی با شاه مخالفت می‌کننـد یک میلیون نفر از آنها را به گلوله ببنـدم پروایی نـدارم!» ـ دیدم این درویش کلمـه یک میلیون را چـه آسـان می گویـد؟!

۳ ـ آزادی عمل

بسیارند کسانی که به خاطر انگیزه فطری و درونی و یا تربیت خانوادگی و شرایط محیط، می‌خواهند دارای مذهبی باشند، ولی از سوی دیگر از احکام به اصطلاح دست و پاگیر مذهب و حلال و حرام که مزاحم امیال آن‌هاست ناراحتند.

در اینجا به سراغ مذهبی می‌روند که بیشتر آنها را به سیر در باطن سوق می‌دهد و همچون تصوف زیاد به ظواهر شرع مقید نمی‌کند.

درون و حال را می‌نگرند، نی برون و قال را و به گفته خودشان به مغز اهمیّت می‌دهند نه به قشر.

به همین دلیل در گذشته یک مشت خوانین ظالم و کسانی که شغل‌های نامشروعی داشتند در زمره درویشان و یا لااقل در سلک ایشان درمی‌آمدند و پای بند نبودن آن‌ها را به قسمتی از احکام شرع، یک نوع آزادمنشی و قابلیت انعطاف و وسعت مشرب و به عکس تقیّد متشرعین را به احکام الهی یک نوع خشکی و خشونت می‌پنداشتند.

(۵۶) صوفی گری

و نیز به همین دلیل بسیاری از جلسات صوفیان کانونی بود از وجد و سماع و مطالب دیگر!

۴ ـ تلاش‌های استعمار

عامل دیگری برای اشاعه تصوف در بسیاری از مناطق محسوب می‌شود، چرا که صوفیان به حکم درون گرایی، چندان کار به برون ندارند و به حکم «صلح کل» که مذهب صوفی است مایلند با همگان کنار بیایند و در صلح و صفا زندگی کنند و در تعلیمات آنها مسائلی همچون جهاد و برخورد قهرآمیز با دشمنان حق و عدالت و پنجه افکندن در پنجه ظالمان و ستمگران و قیام و شورش پرخروش بر ضد آنان محلی ندارد، به عکس خزیدن در گوشه خانقاه و چشم برداشتن از جهان ظاهر، کاملاً با افکار آنها سازگار است.

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۷)

چه عاملی برای تخدیر توده‌ها از چنین تفکراتی بهتر می‌باشد؟ و لذا جای پای استعمار در تاریخ تصوّف به خوبی نمایان است، مخصوصا در عصر و زمان ما. برای اینکه مذهب ـ مخصوصا اسلام ـ را از صورت فعال بیندازند و آن را به یک عامل‌تخدیر مبدّل‌کنند اصرار‌برتقویت خانقاه‌ها و رهبران این فرق داشته و دارند.

البته شرح هریک از این عوامل نیاز به بحث مستقل و مفصلی دارد و مقصود ما در اینجا تنها یک اشاره بود و عاقلان را اشارتی کافی است.

جنب و جوش اخیر صوفیان

قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی فعالیت‌های زیادی از فرق مختلف تصوف مخصوصا در کشور ما دیده می‌شد، ساختن خانقاه‌ها، اشغال بعضی از مقامات حساس، همکاری عده‌ای از رجال با آنها، توسعه تبلیغات و دعوت علنی به تصوف حتی نصب شعارهای مخصوص بالای سر درب خانه‌ها، همچنین نشر کتاب‌ها و جزواتی به نفع آنان و بالاخره کشیدن دامنه مطلب به صفحات روزنامه‌ها و امثال آن، همه شاهد یک جنب و جوش و «نهضت صوفیانه» بود، امروز هم در گوشه و کنار این فعالیت‌ها از سر گرفته شده است.

(۵۸) صوفی گری

بعضی ممکن است تعجب کنند که چرا در عصر و زمان ما که عصر فعالیت و کار محسوب می گردد هنوز تعلیماتی همچون تعلیمات متصوفه که یادگار قرون تاریک زندگی انسانهاست و افراد را از مواجه شدن با حقایق زندگی به سوی یک سلسله تخیلات دعوت می کند، خریدار دارد. به عقیده ما، این مسأله ساده نیست و در واقع معلول یک سلسله عوامل روانی و اجتماعی می‌باشد که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

جنب و جوش اخیر صوفیان (۵۹)

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف

۱ ـ عده‌ای تردید ندارند که این جریانات مانند بسیاری از حوادثی که در اجتماع ما می گذرد، عامل و انگیزه سیاسی دارد و همکاری عده‌ای از رجال طاغوتی‌هم که معمولاً شترشان به این وادی‌ها نخفته است را دلیل بر این موضوع می‌دانند و خلاصه این سیاست را جزیی از سیاست کلی «تقویت اقلیت مذهبی» و ایجاد تضاد و تفرقه و اختلاف که در نقاط مختلف اجرا می‌شود، می دانند.

بررسی تاریخ معاصر نشان می‌دهد که همیشه دشمنان شرق، سعی داشته‌اند افکار مردم شرق را به یک نوع بی‌تفاوتی در برابر حوادث سوق دهند و مطمئنا هیچ چیز بهتر از افکار صوفیانه و صوفی مسلکی و خزیدن در گوشه خانقاه و پناه بردن به یک سلسله تخیّلات نظر آنها را تأمین نمی کرده است، لذا آنها مروج این افکار و تعلیمات بوده و هستند و مطمئنا

(۶۰) صوفی گری

هرقدر مردم این سامان‌ها به‌این مسلک‌ها روی آورند بار آن‌ها سبک‌تر و مقاصد آنها عملی‌تر خواهد شد.

این یکی از عوامل گرایش و گسترش این مسلک‌ها در کشورهای شرقی است که آثار آن در کشورهای مختلف شرق به صورت‌های گوناگون به چشم می‌خورد، حتی اگر دراعماق بعضی‌از مذاهب ساختگی که در قرون اخیر به وجود آمد دقّت کنیم خواهیم دید که در همه آنها یک نوع ریشه صوفیگری و افکار صوفیانه وجود دارد.

اگر راستی کسی بخواهد امروز به دستور «جنید بغدادی» عمل کند باید تمام کتب و مطبوعات را بدور بریزد، با اینکه می‌دانیم تمام کشورهای دنیای امروز می کوشند که عظمت‌خودرابانشر و توسعه‌علم‌ودانش ومبارزه‌باجهل‌بیشترکنند.

بنابراین باید قبول کرد که این گونه سخنان یادگار دوران‌های تاریکی بوده که

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۱)

مبارزه‌باعلم احیانا امکان‌داشته و خریدارانی‌برای‌تعلیمات غلط پیدامی‌شده است.

۲ ـ بعضی دیگر معتقدند که این جریان یکی از لوازم و آثار تمدن جدید است ؛ زیرا بسیاری از مردم (مخصوصا مردم مشرق زمین) روی اقتضاء تربیت خانوادگی و محیط، به مسائل مذهبی علاقه مخصوصی دارند و خلاصه میل دارند مسلمان و دیندار باشند، از طرفی بهره‌برداری کامل و بدون قید و شرط از وسایلی که تمدن جدید در اختیار آنها قرار داده محتاج به یک آزادی عمل بی‌حساب است که بامذاق متشرعین و دستورات مذهبی که محدویت‌هایی در هر قسمت قائل است، وفق نمی‌دهد، لذا عدّه‌ای که نمی‌خواهند از هیچ یک از این دو قسمت چشم پوشی کنند یعنی: به اصطلاح می‌خواهند هم دیندار باشند و هم آزاد، دست به دامن تصوف می‌زنند که بیشتر آنها به «سیر در باطن»! سوق می‌دهد و نسبت به ظواهر شرع آن قدر پافشاری که متشرعین دارند، نمی کند مخصوصا بعضی از فرق آنها نسبت به ظواهر دستورات دینی کاملاً بی اعتنا می‌باشند، یا به قول بعضی: «درون و حال را می‌نگرند، نی برون و قال را» و به گفته بعضی دیگر: «به مغز اهمیت می‌دهند نه به قشر!» که نمونه‌های متعددی از آن با ذکر مدارک روشن در همین کتاب خواهد آمد.

(۶۲) صوفی گری

وجود یک عده از افراد بی بند و بار و یک مشت خوانین ظالم و کسانی که شغل‌های نامشروعی دارند در «زمره درویشان» یا لااقل «در سلک ایشان» دلیل بر این مطلب می‌دانند.(۱) البته آن آزادی نسبی که صوفی‌ها برای پیروان خود

۱. در میان‌صوفیان کسانی‌بودند که از دنیای بی‌بندوبار خویش به تصوف می گریختند. ابراهیم ادهم و شبلی‌امارت و حکومت‌رارهاکردند و پناه به تصوف بردند، شقیق بلخی از مشغله تجارت و قیل و قال‌بازاربه‌خانقاه‌صوفیه‌روی‌آورد،ابومحمدسنبکی‌ازراهزنی‌توبه‌کردودرزیّ‌صوفیه‌درآمد،شیخ احمد ژنده‌پیل‌هم‌گویندکه‌ازشرابخواری‌وتبهکاری خویش به تصوف گریخت (ارزش میراث صوفیه ۱۶۶).

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۳)

قائلند برای این گونه افراد بسیار غنیمت است و نام آن را یک نوع «لطافت»! و «قابلیت انعطاف و وسعت مشرب» در مقابل خشکی و خشونت اهل می‌دانند! و همین‌هاست که جمعی از این قماش اشخاص را سرسپرده سلسله‌های گوناگون تصوف کرده است.

از همه گذشته راستش را بخواهید مجامع صوفی‌ها خالی از تفرّج و تنوع هم نیست، مخصوصا برای افرادی که کار روزانه خشن و سنگینی دارند وسیله خوبی برای رفع خستگی‌های روحی و فکری و مایه تجدید نشاط است!

اشعار ذوقی آنها که معمولاً با آهنگها و صداهای دلنوازی خوانده می‌شود انسان را در عوالم دیگری سیر می‌دهد. چنانچه در بحث «وجد و سماع» (رقص و

(۶۴) صوفی گری

موسیقی) خواهد آمد این دو در میان بسیاری از فرق تصوف در قدیم بوده و حتی امروز هم وجود دارد که به اصطلاح به آنها حال می‌دهد.

بسیاری از آنها «مصرف مواد مخدر» و استفاده از آن را در مجالس خود مجاز می‌دانستند و نشئه حاصل از آن را یک نشئه روحانی! می‌پنداشتند.

بدیهی است که این گونه جلسات باب طبع عده‌ای است و آن را بر جلسات مساجد که خالی از همه اینهاست ترجیح می‌دهند.

۳ـ دسته‌ای هم معتقدند که جنبش تصوّف یک جنبش ملی و ادبی است!

زیرا بعضی از بزرگان شعر و ادب ما در زمره متصوفه بوده‌اند و احیاء آثار آن‌ها بطور غیرمستقیم با احیاء تصوف ارتباط دارد و چون بعضی برای زنده کردن این گونه آثار کوشش بیشتری می کنند، تصوف هم مورد توجه زیادتری واقع شده است!

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۵)

۴ـ بعضی هم عقیده دارند که پناه بردن بعضی از مردم به سلسله‌های تصوف عکس‌العمل تندروی‌های دسته‌ای از منتسبین به روحانیت است ؛ این دسته با اینکه به طور مسلم جزء روحانیین واقعی ما نیستند و افراد مطلع و آشنا به اوضاع نیز هرگز آنها را به این مقام نمی‌شناسند ؛ امّا در عین حال از نظر افراد بی خبر و ساده لوح اعمال آنها مقیاس سنجش حال دیگران محسوب می‌شود؛ لذا وقتی ملاحظه می کنند که برخلاف دستورات عالی دینی، این دسته توجه خاصی به جار و جنجال‌های مادّی پیدا کرده‌اند؛ نسبت به علماء بدبین شده به خانقاه پناه می‌برند. ممکن است این پرسش مطرح شود که چه عواملی موجب گردیده تا عدّه‌ای از مسلمانان از دیگران جدا شوند، سپس همین افراد مجددا به صورت

(۶۶) صوفی گری

گروهی با هم جمع آمده و مسلک تصوف را پایه گذاری کنند؟ برای پاسخ چنین پرسشی، در برخی از کتاب‌های تحقیقی به

علت‌های مختلفی استناد شده است که از جمله در سرگذشت‌هایی که به استحاله آرمانی بعضی از صوفیان مربوط می‌شود آمده است که صوفیان به علت تزکیه نفس، زهد شدید، توبه و بازگشت از گناه، راحت‌طلبی، گریز از مسئولیت‌های اجتماعی، فقر اقتصادی، وضع روانی، خیال‌پردازی، درون گرایی، خویشتن یابی و خودآگاهی، تازه جویی، خستگی روحی، وازدگی علمی، گریز از مذهب مختار، تجدید حیات ملّی، وضع جغرافیایی منطقه‌ای، تأثیر مذاهب غیراسلامی، واکنش در برابر فرمانروایان ستمگر، مخالفت با سیاست روز و بسیاری علل دیگر به مسلک تصوف روی آورده‌اند. از طرفی، هم این عوامل متباین و مختلف و انگیزه‌های انفرادی موجب شده، تا نوعی تساهل و تا حدودی عدم تعصب در بین افراد و اعضای گروه صوفیه به وجود آید و خود سبب پیگیری و دوام مسلک تصوف در بین مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی گردد و دنباله آن تا عصر حاضر نیز کشیده شود.

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۷)

در اینکه چرا این مسأله تا این حد در بین مسلمانان تأثیر داشته، لازم است، در اینجا برای آگاهی بیشتر به نمونه‌ها و جاذبه‌های دیگر مسلک تصوف نیز اشاره شود.

در تمام دوره‌هایی که مسلک تصوف رایج بود، بی شک، برای آن جاذبه‌های متنوعی نیز وجود داشت که عده‌ای آن را می‌پذیرفتند. که از جمله مسأله «سَماع» بود، موسیقی همراه یک سلسله سخنان عرفانی و محرّک، افراد پرشور و حساس را به خانقاه‌ها دعوت می‌کرد که در مقایسه با دعوت ساده مذاهب و پند و اندرز اخلاقی، دارای جاذبه و تحریک بیشتری بود، همچنین جادوی کلام، از طریق نظم و نثر و تبلیغات مؤثر و اشاره به کرامات بزرگان صوفیه و بیان عشق و محبت الهی، موجب تحریک احساسات گردیده عدّه‌ای را به خانقاه‌ها می‌کشید.

(۶۸) صوفی گری

همچنین گریز از مسئولیت‌های اجتماعی و گرفتاری‌های زیستی مضاعف نیز یکی از عوامل بود تا کسانی را که زمینه داشتند منزوی کرده و آنان را به گوشه آرام خانقاه بکشاند و اصولاً خانقاه پناهگاه مناسبی برای این نوع افراد بود.(۱)

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۹)

این بود علل عمده‌ای که برای این جریان ذکر می‌کنند.

ممکن است که همه این جهان در این جریان بی تأثیر نباشد، اما گمان می‌رود عامل اساسی و اصلی از موضوع اول (۲) و دوم خارج نباشد، قرائنی هم که گفته شد آن را به خوبی تأیید می‌کند. ناگفته نماند قوی‌ترین عامل این جنب و جوش صوفیان در ایران، جنبه سیاسی دارد و جزء نقشه‌های استعماری است، بدین

۱. دکترمحسن کیانی،تاریخ‌خانقاه‌درایران‌صفحه ۲۰و ۲۱.

۲. تحفهٔ الاخیار، مقدمه ۱۰۸.

(۷۰) صوفی گری

جهت ترویج صوفی گری در جان سیاست رژیم طاغوتی پهلوی قرار داشت و از سال‌ها دیده می‌شد که شرق شناسان از شرق و غرب و وزارت فرهنگ از ایران دست به دست هم داده بر اوج آن می‌افزودند. مثلاً «تذکرهٔ الاولیاء» شیخ عطار را از ثُلث ماتَرَک به اصطلاح مرحوم «گیپ» در اروپا چاپ کرده به ایران می‌فرستادند! «اسرار التوحید» ابوسعید خاورشناسی روسی «والنتین ژوکوفسکی» در پطرزبورگ (لنین گراد) پس از تحقیق چاپ می‌کنند به ایران می‌فرستند! وزارت فرهنگ ایران (در عصر طاغوت) صوفی گری را جزء واحدهای درسی در دانشگاهها قرار می‌دهد و سالانه بودجه هنگفتی در راه چاپ و نشر کتاب صوفیان خرج می‌کرد.

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۷۱)

شاهکار صوفیان!

صوفی‌ها هم برای خود شاهکارهایی دارند و مانند همه اقلیت‌ها بیشتر از راه همین فوت و فن‌ها موجودیت خود را در مقابل مخالفین خود حفظ می‌کنند.

در اینجا نمی‌خواهیم همه آنها را شرح دهیم، زیرا بعضی از آن‌ها باید در ضمن بحث‌های مناسب خود بعدا عنوان شود، چنانچه در بحث «عقل و عشق» نمونه آن را خواهید دید، ولی آنچه را در اینجا تذکر آن لازم به نظر می‌رسد این نکته است که رؤسای صوفیه با تمام قوا می‌کوشند که خود و هواخواهان خود را یک طبقه عالی و ممتاز اجتماع معرفی کنند و خود را اهل یقین، اهل دل، اهل معنی، اهل اللّه و دیگران را اهل ظاهر، اهل صورت و قشر بی مسلک قلمداد کنند.

ولی با همه این دعاوی، چون افراد باسواد و دانشمند در میان آنها کمیاب

(۷۲) صوفی گری

است(۱) (البته دانشمندانی در میان آنها بوده‌اند که در بنیه علمی مسلک آن‌ها کوشش فراوان کرده‌اند اما غلبه با کم سوادها یا بی سوادها است) لذا با تشبث به همان دعاوی سعی می‌کنند افراد پیروان خود را از علماء و روحانیون بزرگ دور

۱. در میان صوفیه کسانی از مشایخ بودند که حتی سواد خواندن و نوشتن نداشتند و این را هم عیب نمی‌شمردند، ابوعلی سیاه از مشایخ قدیم، امّی بود، نه چیزی می‌توانست بنویسد و نه چیزی می‌توانست بخواند. (تذکرة الاولیاء جلد ۱، صفحه ۵). صلاح الدین زرکوب از مشایخ «مولویه» امّی بود و حتی به موجب روایات به لفظ درست هم سخن نمی‌گفت، شیخ داود کبیر از مشایخ شاذلیه خواندن و نوشتن نمی‌دانست. (طبقات شعرانی، جلد ۱، صفحه ۱۸۸). نزد بعضی از صوفیه اشتغال به علم، حجاب راه بود و در احوال عده‌ای از مشایخ هست که دفاتر و امالی حدیث فروشته‌اند و به خاک کرده‌اند! (ارزش میراث صوفیه ۱۶۷).

شاهکار صوفیان (۷۳)

نگاه دارند، زیرا ممکن است آنها با منطق نیرومند علمی زحمات فراوان آنان را در جلب‌اتباع‌خوددرهم‌بریزند،لذا ازنخستین‌موعظه‌های‌پیرمی‌فروش‌یکی‌همین است که‌از این «معاشران ناجنس» احتراز کنند.

حربه‌های مهمی که صوفی‌ها همیشه برای بدبین ساختن توده مردم نسبت به علماء دین که یگانه سدّ راه پیشرفت آنها محسوب می‌شوندبه‌کارمی‌برند،این‌است‌که‌آن‌ها را اهل‌دنیا و آلوده به‌ریا و خودنمائی و دوروئی‌معرفی‌کنند و به‌این‌گونه اشعارمتمثل شوند:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود این تقوی ام بس است که چون واعظان شهر ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم! (۱)

(۷۴) صوفی گری

۱. صفی علیشاه (۱۳۱۶ ه.) روحانیون معاصر زمان خود را ریاکار و دروغگو شمرده و درباره آنان چنین سروده است:

زین صدا گوش بر کن کابتر است بانگ غول است وعظ اهل منبر است

نیست صدقی غیر تزویر و ریا زیر این عمامه‌های لابلا

اعلمیت را بهانه دان یقین نیست اعلم در ردا و پوستین

پس مخور ای جان فریب جامه را و اجتماع و شهرت و عمامه را

کرده هرجا باز شیطان لعین گرم دکانی به اسم شرع و دین

(حقیقةالعرفان، جلد۳،صفحه۱۷۷ ـ ۱۶۱)

شاهکار صوفیان (۷۵)

ضمنا برای تحقیر سرمایه علمی علما که خطرناک‌ترین اسلحه برای کوبیدن منطق‌های غیرعلمی صوفی‌ها به شمار می‌رود، از آن به عنوان «علم رسمی» و «علم ظاهر» و «علوم قیل و قالی» و «الفاظ و اصطلاحات!» و مانند این‌ها یاد می‌کنند و علماء بزرگ دینی را قشری و ظاهری و گاهی پا را بالاتر گذارده «راهزن راه حق»! می‌خوانند و نیز می‌گویند: اگر ما را «اهل بدعت» و یا در بعضی از موارد «مُلْحِد» معرفی کرده‌اند به واسطه همین بوده که به عمق مطالب باریک ما نرسیده‌اند یا به اصطلاح اهل دل آشنا نبوده‌اند.

تا نگردی آشنا زین پرده بویی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام و سروش

جوانی را به خاطر دارم که در شیراز در سلک آنها درآمده بود و با اینکه قبلاً حشر و نشر زیادی با اهل علم و روحانیین داشت به طور کلی معاشرت خود را قطع کرد و مانند کسی که از مریضی که مبتلا به بیماری مسری است فرار کند از

(۷۶) صوفی گری

آنها می‌گریخت، بعدا معلوم شد از جمله دستورات اولیه‌ای که به او داده شده اجتناب کامل و کناره‌گیری از علماء بوده است که آن را تقریبا یک سمّ مهلک برای او قلمداد کرده‌اند، البته این گونه تبلیغات سوء کار خود را در افراد بی اطلاع نموده و یک‌حس‌بدبینی‌وتنفرّشدید درآنهاایجادمی‌کند،به‌طوری که‌بعضاحاضر نیستند کوچکترین توضیحی درباره‌وضع‌مسلک‌خودبشنوند و یایک صفحه از کتاب‌های مربوط به این قسمت را بخوانند و این مطالب را سدّ راه وصول حق بدانند.

همین شاهکار عجیب است که افراد این جمعیت را که معمولاً از سرمایه‌های علمی بی بهره‌اند در مقابل سیل تبلیغات علمی مخالفین بیمه می‌کند! و انصافا باید تصدیق کرد که از نظر سیاست داخلی، برای حفظ یک جمعیت غیرعلمی در مقابل حملات اهل علم، راهی بهتر از این نیست که نغمه «اَلْعِلْمُ هُوَ الْحِجابُ الاَکْبَر» را ساز کرده و علم را بزرگ‌ترین مانع راه حق قلمداد کنند و افراد را نسبت به علماء و دانشمندان بدبین سازند به طوری که آنها را دشمن خود بدانند.

شاهکار صوفیان (۷۷)

شاید حدیث معروف: «سَیَأتی زَمانٌ عَلَی النّاسِ یَفِرّونَ مِنَ الْعُلَماءِ کَما یَفِرُّ الْغَنَم مِنَ الذِّئْبِ» (زمانی بیاید که مردم از دانشمندان فرار کنند همانطور که گوسفند از گرگ فرار می‌کند!) اشاره به همین گونه موارد باشد.

ولی البته به کار زدن این شاهکار هم آن قدر ارزان برای آنها تمام نمی‌شود زیرا همه کس حاضر نیستند زیر این بار بروند و بحث و گفتگوهای منطقی را که یگانه وسیله حل این گونه مطالب و تشخیص خوب و بد عقاید است کنار بگذارند، چه اینکه هیچ کس از علم زیان نمی‌بیند و اگر در جهان چراغی برای پیدا کردن راه پرپیچ و خم سعادت باشد همان چراغ علم است، قرآن جمعیت‌های متعددی را به ما نشان می‌دهد که در مقابل بیان نافذ و منطق علمی نیرومند پیغمبران بزرگ نیز همین روش را معمول می‌داشتند و می‌گفتند: «لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ ؛ گوش به این قرآن فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید،

(۷۸) صوفی گری

شاید پیروز شوید! (۱) ولی مؤثر نشد و قرآن به آنها این پیغام نورانی را رسانید: «فَبَشِّرْ عِبادِ. اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اوُلئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَ اوُلئِکَ هُمْ اُولُوا الاَلْبابِ...» پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند. (۲)

امروز روز خانقاه سازی و دسته بندی نیست

اسلام با دو چیز شدیدا مبارزه کرده است: دسته بندی در داخل اسلام و دکان درست کردن در مقابل مسجد، برای درک نظر اسلام

در این قسمت توجه شما را به داستـان «مسجـد ضِـرار» جلـب می‌کنم.

۱. ۲۶ / فصلت.

۲. ۱۷ و ۱۸ / زمر.

شاید داستـان «مسـجد ضِرار» را شنیده باشید، به طوری که تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند و مفسران هم در تفسیر آیه ۱۰۸ از سوره توبه متـذکّر شده‌انـد قبل از ظهور اسـلام، یکی از راهب‌های مسیحی به نام «ابوعامر» در مـدینه بود که بشاراتی را که در کتب دینی گذشته درباره ظهور پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده بود با شور و علاقه خاصی در میان مردم مدینه منتشر می‌ساخت و از این راه یک حال شوق و انتظار مخصوصـی در دل‌ها ایجاد کرده بود. پس از ظهور اسلام مردم مدینه که از جهاتی تشنه ظهور پیغمبر اسلام بودنـد در سلک پیروان آن حضـرت درآمـده و طبعا اطراف «ابوعامرها» خلوت و بازارشان کساد شـد. همین موضوع آتش حسـد و کینه را در دل‌های آنها روشن کرد و سبب شد که به وسائل گوناگونی در مقابل پیشرفت اسلام کارشکنی کنند.

پیغمبر خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله از فعالیت‌های تخریبی «ابوعامر» باخبر شـد و به تعقیب او پرداخت و او را «فاسق» لقب داد، او که دیگر نمی‌توانست در مدینه بماند، به شام

گریخت و به قیصر روم پناهنده شد، ولی دست از فعالیت برنداشت و از آنجا که به وسـیله نامه با منافقان تماس‌های محرمانه داشت و امیدوار بود بتواند زمینه‌هائی به وسیله آنها در مدینه فراهم کرده و با استمداد از قیصر روم ضربت‌های شکننده‌ای بر مسلمانان وارد سازد، این از یک سو.

ازسوی دیگر یک روز جمعی از افراد به ظاهر مسـلمان خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و با قیافه‌های حق به جانبی پرده از روی خدمتی که نسبت به عالم اسلام و شخص آن حضرت کرده بودند برداشتند، عرض کردند: «ای رسول خدا! ما چون ملاحظه کردیم که ضـعفاء و پیرمردان و پیرزنان و بیماران از نقاط دور دست مـدینه توانایی حضور در مسـجد شـریف شـما را مخصوصا در شب‌هـای بـارانی، ندارنـد ؛ لـذا برای کمـک به این جمعیّت و رفع نگرانی مسـلمانان مسـجدی در گوشه‌ای از مـدینه سـاخته‌ایم، هم اکنون مسجد تمام شده و در انتظار شماست که با قــدوم خود و نماز خوانــدن در آن، آن را افتتــاح فرمائیـد».

پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در آن موقع عازم جنگ تبوک بود، فرمود: «می‌روم و بازمی‌گردم و درباره کار شـما تصمیم می‌گیرم». پس از بـازگشت حضـرت، بـا همـان قیافه‌هـا به حضورش شـتافتند و درخواست ظـاهر فریب خود را تکرار کردنـد. ناگهان در این هنگام آیـات چنـدی بر پیامبر نازل گردیـد و با شدیـدترین لحنی خداونـد پیغمبر خود را از حضور و نماز در آن مسـجد بازداشت و آن را یک کانون «تفرقه و کفر» و «ساختمانی بر لب پرتگاه دوزخ» خوانـد و فرمود: «لا تَقُمْ فیهِ اَبَـدا لَمَسْـجِدٌ اُسِّسَ عَلَی‌التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ، فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَاَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ: هرگز در آن (مسـجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست برپایه تقوا نباشد، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی! (۱)

۱. ۱۰۸ / توبه.

اما حقیقت امر چه بود؟... «ابوعامر» عمال خود را دسـتور داده «پایگاهی» برای او بسازنـد تا به مـدینه مراجعت کرده و با وعده‌ای که در شام به او داده شده بود نقشــه‌هـای شــوم خــود را عملــی ســازد.

البته چون در محیط مـدینه در آن روز ساختن چنین بنائی آن هم به نام «ابوعامر» امکان نـداشت، لذا تحت نام مقدس «مسـجد» آنهم

برای دلسوزی یک طبقه ضعیف و ناتوان، که بهتر از این عنوانی تصور نمی‌شد، مقدمات مطلب را چیدند ؛ اما پیک وحی خدا قبل از اجراء مقاصد شوم آنها، پیغمبر را متوجه نقشه‌های آنها نمود و نقشه‌ها نقش بر آب شد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد آن مسجد را ویران ساخته با زمین یکسان کنند ؛ حتی جایگاه آن را مزبله مردم مدینه قرار دادند، تا مسلمین از این جریانات عبرت

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۸۳)

گیرند و بدانند هر بنائی به منظور ایجاد نفاق و شکاف در میان مسلمانان برپا شود(یا نتیجه‌اش این‌باشد)بایدازمیان‌برد،حتی‌اگربه‌نام‌مقدس مسجد بوده باشد!

زیرا روح دستورات اسلامی از چنان مرکزی بیزار است و اجازه نمی‌دهد به هیچ قیمتی رشته اتحاد مسلمانان از هم گسسته شود.

داستان‌این‌مسجد،که‌بعدابه‌نام«مسجدضِرار»معروف‌شدازحوادث‌عبرت‌انگیز تاریخ‌اسلام‌است‌که‌تأثیرعمیقی در روحیه‌مسلمانان‌ازخود به‌یادگار گذارده است.

خواننده محترم! با این وضع آیا ممکن است اسلام اجازه دهد در برابر مسجد، «خانقاه» ساخته شود و مردم را به نمام عبادت و ذکر خدا و... که مرکز منحصر آن مسجد است به آنجا بکشانند؟

خودمانیم اگر زیر این کاسه نیم کاسه‌ای نیست چرا دسته‌ای حساب خودشان را از ما جدا کرده‌اند، مرکز جدا، اذکار مخصوص و شعارهای خاصی برای خود ساخته و حتی آداب مجلس و مصافحه را تغییر داده‌اند؟!

(۸۴) صوفی گری

خانقاه سازی و مرشد تراشی در کجای اسلام وجود دارد؟ اگر راستی مطلب صحیحی دارند که متّکی به قرآن و اصول دستورات پیشوایان اسلام است، چرا در مجامع عمومی مسلمانان برای همه بیان نمی‌کنند تا همه از آنها بپذیرند.

این کناره گیری وحرف‌های‌درگوشی‌برای‌چیست؟!همه‌می‌دانیم که‌قرآن وکلماتی که‌ازپیشوایان‌بزرگ اسلام‌رسیده‌است هیچ‌مطلبی‌را فروگذارنکرده است، دستور عبادت،تهذیب‌نفس، رابطه‌باخدا،کسب‌صفای روح و دل، ذکرو فکر و خلاصه آنچه بخواهیم‌درآنهاست،هرکس مردعمل‌است‌بسم‌اللّه این‌دیگرسروصداو دسته‌بندی و تحزّب و گوشه گیری و دعوت به سوی خود و درگوشی و اسرار مگو ندارد!

شما را به خدا قدری به خود آئید و در این موقعیّت حساس و خطرناک دست از این تفرقه‌جوئی‌ها بردارید و مثل سایرین به صفوف مسلمانان بپیوندید و به مساجد برگردید تا در برابر دشمنان صف واحدی تشکیل دهیم!

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۸۵)

«اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذينَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِهِ صَفّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ. (۱)

اِنَّ في ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهيدٌ(۲)

علل هفتگانه مخالفت عالمان‌با صوفیان

مطالبی که مورد مخالفت علمای دین با صوفیان واقع شده فراوان بوده و در کتاب‌هایی که بر ضد صوفیان نوشته شده، به تمام آن مسائل اشاره گردیده و از آنها انتقاد شده است و برخی از آنها فهرستوار عبارتند از:

۱ ـ مسأله جدایی و تفرق مردم به خاطر رفتن به خانقاه. صوفیه در برابر مسجد و مدرسه که پناهگاه متشرعه و فقها بوده است، آنها نیز برای خویش

۱. ۴ / صف.

۲. ۳۷ / ق.

(۸۶) صوفی گری

زاویه و خانقاه ساختهانـد و رفته رفته آدابی و ترتیبی از آن خود به وجود آورده‌اند که منتهی به پیدایش سـلاسل صوفیه شده است و بدین گونه عامّه مسلمانان، خاصّه مستعدان و و صاحبدلان را در راه بین مدرسه و خانقاه سـرگردان داشته‌اند. (۱)

۲ـ صوفیان با گفته‌ها و نوشـته‌های خویش، حدّ و مرز کلمات و مفاهیم و معانی دینی را می‌شکسـتند و غیرمسـتقیم از ارزش کلمات مقدس شرعی می‌کاستند نام و صفات خداوند و دیگر واژه‌های توقیفی دینی را از وضع اولیه خود بیرون برده و بجای آن یک دسته الفـاظ رمزی و مجـازیماننـد: سـاقی، شاهـد، عشق، می، زنـا و جز آن قرار می‌دادنـد و مفاهیم برخی جملات دینی را هم دگرگون می‌کردند؛ مثلاً در شریعت گفته شده گناه مکنید. ابن‌عربی می‌گفت: ترک گناه،

۱. ارزش میراث صوفیه، ۳۵.

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان

گنـاه اسـت! (۱) بنـا به دسـتور شرع، شیطان لعنت شده است ؛ ولی احمد غزالی (۵۲۶ ه) می‌گفـت: هرکه تعلیـم توحیـد از ابلیـس نگرفـت زندیـق اسـت. (۲)

۳ـ در اشـعار و غزلیـات‌خود به‌منهیـات و منکرات شـرعی، اظهـار علاـقه شـده و غیرمسـتقیم‌افراد ساده و عامی‌به لاابالیگری و فسق و گمراهی تحریک و خوانده می‌شدند، آنها می‌گویند:

آن تلخ وش که صوفی اُمُّ الْخَبائثش خواند اَشْهی لَنا وَ اَحْلی مِن قُبْلَةِ الْعَذارا

مرا سجده گه بیت «بَیْتُ الْعِنَب» بس که از بیت اُمّ الْقُری می‌گریزم! (۳)

۴ـ استـدلالات علمـی کـه دربـاره شناخت خداونـد، ابزار کـار علمـا

۱. حسنـاتالعـارفیـن،۳۷.

۲. حسنـاتالعـارفیـن،۳۲.

۳. یعنی مشروبـی که ریشه همه پلیدی‌هاست، برای ما از بهترین لذت‌ها لذیذتر و شیرین‌تر است.

(۸۸) صوفی گری

و مدافعان شریعـت است ولی از نظر صوفیـان، مانع و حجـاب بین بنـده و خالـق شمـرده می‌شدند. (۱)

۵ـ دریافتهای شخص صوفیان به جای مسائل وحی قرار می‌گرفت مثلاً به جای آنکه گفته شود: پیامبر چنین فرمود، گفته می‌شد دلم از خـدایم چنین گویـد (حدثنی قلبی عن ربی) و گاهی هم برخی از بدعت‌ها و نوآوری‌های اولیاء و مشایـخ در حد و مرتبه سـنـت والاـی پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله قرار می‌گرفـت. (۲) اَلْبِدْعَةُ الْحَسَـنَـةُ الصّـادِرَةُ عَـنْ کُمَّـلِ الاْولِیـاءِ کَالسُّنَـةِ السَّنِیَّةِ الْـوارِدَةِ عَـنِ الاْنْبِیـاء. (۳)

۱. شرح احوال باباطاهر، صفحه ۱۳.

۲. مناقب العارفین جلد ۲، صفحه ۵۷۸.

۳. الحکمـه التـرمـذی و نظـریتـه فی الـولایـه جلـد ۱، صفحــه ۳۶۶.

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان (۸۹)

۶ـ پرستش عاشقانه خداوند، به حالت سماع و استفاده از آلات موسیقی عمـل نـاروا و خلاف شـرع شمرده می‌شـد، امـا این کار بیـن صوفیـان معمول بود و انجام می‌گردید.

۷ـ مسأله وحدت وجود نیز آن‌چنان که صوفیه می گویند، شدیدا مورد اعتـراض فقهـا قـــرار دارد. (۱)

در برابر این همه اعتراضات و انتقادات فقیهان، صوفیان، ضـمن تأویل مطالب خود، علمای مـذهبی را قشری و اهل ظاهر و بی‌خبر از حالات معنوی و مغرض و جاه‌طلب می‌خواندند و آنان را به داشتن چنین صفاتی نکوهش می کردند. (۲) (۳)

۱. ر.ک. مقدمه فصوص الحکم صفحه ۲۵.

(۹۰) صوفی گری

رئــوس پنجگانه مطالب صوفیه

از آنجا که پنج موضوع زیر از موضوعـاتی است که تقریبا مربوط به عموم فـرقـه‌هـای آنهاســت لازم اســت مـورد بحث‌هـای جداگانـه قـرار گیـرد:

۱ـ عقـل و عشـق ۲ـ کشـف و شهـود و رؤیـا ۳ـ ریـاضـت

۴ـ تأویل و تفسیر به رأی ۵ـ قطـب ـ شیـخ ـ مـرشـــد

و قبل از شـروع به این بحث‌ها تاریخچه اجمالی و مختصـری برای تصوف ذکر شـده است تا خواننده با بصیـرت بیشتری وارد مطلب شود: ضـمنا در اینجا به قسـمتی از مدارک سـخنـانی که در این کتاب از «صوفیه» (به واسـطه یا بلاواسـطه) نقـــل شـــــده و بــه آنهــا استشهــاد نمــوده‌ایـــم اشــاره مــی‌شـــود:

۱. کیمیای سعادت، صفحه ۲۹ ـ ۳۰.

۲. تــاریـــخ خــانقـــــاه در ایــران صفحــــــه ۵۱۷ و صفحـــه ۵۱۹.

رئوس پنجگانه مطالب صوفیه (۹۱)

۱ احیــاء العلـــــوم ابوحامد محمدبن محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ ه)

۲ تـذکـرهٔ الاولیــاء شیـــــخ عطــــــار (۶۲۷ ه)

۳ فتـوحــات مکیّــه محــی الدیــن عربــی (۶۳۸)

۴ فصـــوص الحکـم محـی الدیـن عربـــی (۶۳۸ ه)

۵ مثنـــــــــــوی جلال الدین مولوی (متوفی ۶۷۲)

۶ نفحــات الانــــس شیــــخ جــــامــی (۸۹۸ ه)

۷ گلشـــــــــن راز شیخ محمود شبستری (۷۲۰ ه)

۸ شرح فصوص الحکم قیصـــــــــــــری (۷۵۱)

۹ ریـاض السیـاحـه حاج زین العابدیـن شیروانـی

۱۰ استـــوارنـامــه کیــــــوان قـزوینـــی

۱۱ اسـرار التـوحیــد شیـــخ ابـوسعیــد (۴۴۰)

۱۲ تصــــــــــوف دکتـر قــاســـم غنـــی

۱۳ طباشیـر الحکمــه میـرزا ابوالقاســـم ذهبـــی

۱۴ التحفـهٔ العباسیّـهٔ شیـخ محمدعلـی سبـزواری

(۹۲) صوفی گری

تاریخچه تصوف

لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِی الاَلْبابِ (۱)

پیش از این اشاره‌ای به چگونگی پیدایش تصوف و نفوذ آن در جهان اسلام داشتیم ولی لازم است این مسأله به طور گسترده‌تری مورد توجه قرار گیرد:

به طوری که مورّخین نقل کرده‌اند پیش از ظهور اسلام، بلکه قبل از میلاد حضرت مسیح علیه‌السلام جمعی بودند که خود را به عنوان «عشّاق جمالُ اللّه و «اَلْواصِلُ اِلَی اللّه» معرفی می کردند، ولی از آغاز پیدایش آنها اطلاع کاملی در دست نیست، چنانکه اساسا معلوم نیست که این مسلک از کدام یک از نقاط جهان سرچشمه گرفته است بعضی معتقدند که از هندوستان و بعضی دیگر مبدأ نشو آن‌راشام و مصرمی‌دانند،امادراینکه‌این‌جمعیت‌قبل‌ازمیلاد درجهان‌بوده‌اند شاید هیچ گفتگویی بین مورّخین نباشد.

۱. ۱۱۱ / یوسف.

تاریخچه تصوف (۹۳)

ورود تصوف در اسلام

در قرن دوم هجری، یعنی آن زمانی که همت خلفاء بنی عباس بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی، قرار گرفت و از این رو افکار عمومی به جنب و جوش افتاد و طبعا بازار مذاهب گوناگون رونق گرفت، یکی از مسلک‌هایی که در میان مسلمین جایگاهی برای خود باز کرد، همین مسلک «تصوف» بود و تدریجا بر اثر اموری که ذکر آن در صفحات آینده خواهد آمد پیروانی پیدا کرد و مخصوصا در میان اهل تسنن پیروان زیادتری برای آن پیدا شد و بالاخره بساط خود را در میان «امامیه» هم گسترده و جمعی را به خود مشغول ساخت.

به شهادت پاره‌ای از اخبار، اوّلین کسی که بذر این مسلک را در سرزمین

(۹۴) صوفی گری

اسلام پاشید، ابوهاشم کوفی بود. در کتاب «حَدیقَةُ الشّیعَه» از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده که فرمود: اِنَّهُ کانَ فاسِدُ الْعَقیدَةِ جِدّا وَ هُوَ الَّذِی ابْتَدَعَ مَذْهَبا یُقالُ لَهُ «التَّصَوُف» وَ جَعَلَهُ مَقَرا لِعَقیدَتِهِ الْخَبیثَةِ یعنی: او مردی بود فاسدالعقیده و همان کسی است که مذهبی به نام تصوف اختراع کرده و آن را قرارگاه عقیده ناپاک خود قرار داده است.

دیدگاه رسول اکرم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله درباره صوفیه

پیامبر اکرم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله از پدید آمدن این گروه خبر داد و فرموده است: «لا تَقُومُ السّاعَةُ عَلی اُمَّتی حَتّی یَقُومُ قَوْم مِنْ اُمَّتی اِسْمُهُمُ الصُّوفِیَّه لَیْسُوا مِنّی وَ اِنَّهُمْ یَحْلِفُونَ لِلذِّکْرِ وَ یَرْفَعُونَ اَصْواتِهِمْ بِالذِّکْرِ یَظُنُّونَ اَنَّهُمْ عَلی طَریقَتی بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْکُفّارِ هُمْ

دیدگاه رسول اکرم درباره صوفیه (۹۵)

اَهْلُ النّارِ لَهُمْ شَهیقُ الْحِمارِ» (۱) «روز قیامت برپا نشود تا آنکه قومی از امت من به نام "صوفیه "برخیزند آنها بهره‌ای از دین من ندارند، آنها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداهای خود را بلند می‌نمایند و گمان می کنند بر طریقت و راه من هستند، نه بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌ترند و آنان را صدایی مانند صدای حیوان است!»

از این روایت معلوم می‌شود که صوفی گری در عصر پیامبر نبوده و آن حضرت به عنوان خبر از غیب پیشگویی کرده است که قبل از برپایی قیامت

۱.الاثنی عشریة، صفحه ۳۴ ـ سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۵۸.

(۹۶) صوفی گری

چنین فرقه‌ای در میان امت پیامبر پیدا شوند ؛ دیگر اینکه در این خبر تصریح شده است که آنان بر طریقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی از لعن ملائکه بر این گروه خبر داده است آنجا که در اثنای سفارش‌های خود به ابوذر فرمودند:

«یا اَباذَرَ یَکونُ فی آخِرِ الزَّمانِ قَوْمٌ یَلْبِسُونَ الصُّوْفِ فی صَیْفِهِمْ وَ شِتائِهِمْ یَرَوْنَ الْفَضْلَ لَهُمْ بِذلِکَ عَلی غَیْرِهِمْ اُولئِکَ یَلْعَنُهُمْ مَلائِکَهِ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ».(۱) ای ابوذر! در آخر الزمان قومی پدید می‌آید که در تابستان و زمستان لباس پشمینه می‌پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشانه زهد و پارسائی می‌دانند ؛ آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعن می کنند!

۱.وسائل الشیعه جلد ۱،صفحه ۲۸۱ ـ شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۱۳، صفحه ۳۷۶ ـ حدیقة الشیعة، صفحه ۵۶۴ ـ ۵۶۳.

دیدگاه رسول اکرم درباره صوفیه (۹۷)

دیدگاه امام صادق علیه‌السلام درباره صوفیه

از جمله دلایلی که پیدایش این مسلک را در قرن دوم هجری تأیید می کند روایتی است که در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: که یکی از یاران آن حضرت به خدمتش عرضه داشت در این ایام دسته‌ای پیدا شده‌اند به نام صوفیه، درباره آنها چه می‌فرمائید؟ فرمود: ایشان دشمنان ما هستند کسانی که به آنها تمایل پیدا کنند از ایشان خواهند بود و با آنها محشور می‌شوند ؛ و به همین زودی‌ها دسته‌ای از اظهار محبت کنندگان به ما، تمایل و شباهت به آنها پیدا می کنند و خود را به القاب آن‌ها ملقب می‌نمایند و سخنان آنها را تأویل می‌نمایند؛ کسانی که مایل به آنها شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم و آنهایی که سخنان‌ایشان‌را رد و انکارنمایندمانند کسانی‌هستندکه در خدمت‌پیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با کفار نبرد کنند. از این روایت چند مطلب استفاده می‌شود:

(۹۸) صوفی گری

۱ ـ تا زمان امام صادق علیه‌السلام در میان مسلمانان صوفی و درویش نبوده و از آن به بعد پیدا شده است، پس اگر کسی اصحاب پیغمبر و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را صوفی نام بگذارد، دلیل بر بی اطلاعی اوست.

۲ ـ این خبر کرامتی است از امام صادق علیه‌السلام که از ساده لوحان زمان ما خبر می‌دهد در آنجا می‌فرماید: ادعای محبت ما می کنند و به دشمنان ما مایل هستند، مرادصوفیان به‌ظاهر شیعه‌می‌باشند که دم از محبت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زنند.

مؤید دیگر برای این سخن این است که آن احادیثی که در مذمت صوفیه و انتقاد از روش آنان وارد شده، نوعا از حضرت امام صادق علیه‌السلام به بعد است.

دیدگاه امام صادق درباره صوفیه (۹۹)

دیدگاه امام رضا علیه‌السلام درباره صوفیه

به سند صحیح از بزنطی و اسمائیل بن بزیع از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: مَنْ ذُکِرَ عِنْدَهُ الصّوفِیَّهُ وَ لَمْ یُنْکِرْهُمْ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَیْسَ مِنّا وَ مَنْ اَنْکَرَهُمْ فَکَاَنَّما جاهَدَ الْکُفّارِ بَیْنَ یَدَیْ رَسولِ اللّهِ (۱) هرکس در نزد او از صوفیه ذکری بشود و

به زبان و دل انکار ایشان ننماید ؛ چنین کسی از ما نیست و هرکس «صوفیه را انکار کند مانند آن کسی است که در راه خدا و در حضور رسول خدا جهاد کرده باشد».

از این روایت به وضوح معلوم می‌شود کسی که از صوفیه طرفداری می‌کند، شیعه راستین نیست.

۱. اَلْاِثْنی عَشَرِیَّة، صفحه ۳۲ ـ حدیقة، صفحه ۵۶۳.

(۱۰۰) صوفی گری

دیدگاه امام هادی علیه‌السلام درباره صوفیه

در بعضی از آن اخبار مخصوصا تصریح شده که اگر دوستداران ائمه علیه‌السلام به آنها تمایل پیدا کنند ایشان از آنها بیزار خواهند بود، حتی در یکی از آن‌ها دارد که پس از آنکه امام هادی علیه‌السلام مذمّت فراوانی از جمعیت صوفیه کرد، یکی از یاران آن حضرت عرضه داشت: اگرچه آن صوفی معترف به حق شما باشد؟ حضرت مانند اشخاص خشمناك به او نگاه کرد و فرمودند: این سخن را بگذار! کسی که به حقوق ما معترف باشد راهی را که سبب آزردن ما می‌شود نمی‌پیماید! تا آنجا که می‌فرماید: «وَالصّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخالِفينا وَ طَريقَتُهُم مُغايِرَةٌ لِطَريقَتِنا» یعنی صوفیان همگی از مخالفین ما هستند و راه آنها از راه ما جداست.

البته کسی نگفته است لفظ صوف و صوفی در زمان حضرت صادق علیه‌السلام پیدا شده و قبلاً ـ در بین عرب نبوده تا اینکه به اینگونه سخنان استدلال کنند، منظور

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۱)

این است که یك جمعیت خاص و یک دسته مخصوص که به این اسم معروف باشند در آن ایام نبوده‌اند و این سخنی که از حسن بصری نقل شده کوچکترین دلالتی بر این موضوع ندارد. ابن‌جوزی در کتاب خود موسوم به «نَقْدُ الْعِلْمِ وَ الْعُلَماء» و معروف به «تلبیس ابلیس» می‌گوید اسم صوفی اندکی قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شد؛ در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به مردم باایمان و اسلام، گفته می‌شد «مسلم» و «مؤمن» بعد اسم «زاهد» و «عابد» حادث شد؛ بعد اقوامی پدیدار شدند که دلبستگی آنها به زهد و کعبه به حدی بود که از دنیا کناره جسته و کاملاً خود را وقف عبادت نمودند و طریقه خاصی به وجود آوردند. (همان کتاب، صفحه ۱۷۲ ـ ۱۷۱)

«اواخر قرن دوّم هجری بود که یك دسته مردمی در بین مسلمان‌ها دیده شدند که زندگی عجیب و خاصی داشتند و رفتار و ظواهر حالات آنها هیچ شباهتی با مسلمانان نداشت و قهرا اسم مخصوصی می‌بایست به آنها داده شود

(۱۰۲) صوفی گری

و آن نام" صوفی "بود به مناسبت آنکه این مردم به لباس پشمینه خشنی ملبس بودند، بعضی از آنها در نقاط دوردست از جمعیت، صوامعی برای خود ساخته در آنجا زندگی می‌کردند ؛ بعضی در مغازه‌ها گوشه نشین شده و دسته‌ای در صحراها می‌گردیدند» (رساله قشیریه ۷).

«طه حسین» در ضمن بحث طولانی درباره تصوف می‌نویسد: «تصوف منحصر به اسلام تنها نیست و در کیش‌های دیگر به خصوص کیش مسیحی نیز شناخته شده است، لیکن متصوفه اسلام بر خود و سپس بر مردم زیاده روی و ستم کردند و کار تصوف پس از شیوع نادانی و خفتگی به انواعی از حقه بازی و دروغ کشید و شرّ بسیاری از آن به عموم رسید، شرّی که اگر پیشوایان اولیّه تصوف می‌دیدند سخت از آن به تنگ می‌آمدند و آن را بـه شدت انکار

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۳)

می‌نمودند.(۱) آری پشمینه پوشی که در قرن سوم، شعار زهاد و صوفیه بود از آغاز نزد بسیاری مقبول شمرده نمی‌شد و آن را

خودنمایی تلقی می کردنـد و از مقوله ریاکاری می‌شـمردند. چنانکه ابن سـیرین پشـمینه پوشـی را نوعی تقلیـد از پیروان مسـیحیان و رهبانـــــان می‌شـــــمرد و می گفـــــت: عیســــی لبـــــاس پشـــــم می‌پوشـــــید و پیامبرمالباس کتان‌دربرمی کردوسنت‌پیامبرخودمان‌سزاوارتربه‌متابعت‌است.(۲)

دکـتر طه حسـین دربـاره پیـدایش تصـوف در جـامعه اسـلامی می‌نویسـد: «تصـوف در آغـاز به صورت ترک دنیـا و زهـدی بود که طرفداران آن زیاده‌روی

۱. آئینه اسلام، ترجمه مرحوم آیتی، صفحه ۲۳۱.

۲. عقـدالفـریـــد، جلـد ۳، صفحـــه ۳۴۴.

(۱۰۴) صوفی گری

کردنـد، رسول اکرم آن را نـاروا شـمرد، چه عثمـان‌بن مظعون را از رهبـانیتش بـازداشت و بر عبـداللّه‌بن عمروبن عـاص که تصـمیم گرفت تمام عمر روزه بگیرد و در خواندن قرآن زیاده‌روی می کرد، سخت‌گیری نمود و می‌خواست که اصحابش دین خود را سهل و آسان گیرند و آن‌ها را به یاد قرآن می‌آورد که خداوند برای ایشان آسانی خواسته نه دشواری «یُریدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُریدُ بِکُمُ الْعُسْرَ» (۱) و در دین برای ایشـان فشاری قرار نـداده است «ما یُریـدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ »(۲) صـحابه‌ای را که در روزه و نماز زیاده‌روی می کردنـد، فرمود که هم روزه بگیرنـد و هم افطار کننـد و هم به نماز شب برخیزنـد و هم بخوابنـد و آن چه را خدا برای ایشان حلال کرده است بر خویش حرام نگردانند.

پافشاری پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله در این امر به آنجا رسید که قسمتی از عبادات خود را از

۱. ۱۸۵ / بقره.

۲. ۶ / مائده.

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۵)

اصحاب خود پنهان می‌داشت که مبادا کار بر آنان دشوار گردد و خود را به آنچه او انجام می‌دهد مقیّد سازند و بیش از حد طاقت، خود را به زحمت اندازنـد. آنان را نهی کرد که روزه وصال بگیرند و شب و روزی پشت سر هم امساک نمایند و چون به او گفتند تـو خـود چنین می کنی گفت: من ماننـد شـما نیسـتم و از دست خـدا غـذا می‌خورم و می‌نوشم!(۱) یعنی خداونـد در عبـادت نیرو و تحمّلی به او بخشیده که به شمـــا نـــداده است.

طه حسـین در ادامه می‌افزایـد: چنـدان نگذشت که این ترک دنیا تغییر قیافه داد و تدریجـا بر پیچیدگی آن افـزوده می‌شد، تا آنکه در اواخر قرن اوّل هجری تصـــوف از آن پـدیـد آمد.

۱. بخاری جلد ۱، صفحه ۲۱۴.

(۱۰۶) صوفی گری

هنگـامی که ارتبـاط مسـلمانان بـا فرهنگ‌های بیگانه شـدت یافت دشوارتر و پیچیـده‌تر شـد، چیزی نگـذشت که تصوف تحت تأثیر آشـنائی مسـلمانان بـا فرهنـگ هنـدو ایران و به خصـوص فرهنـگ یونـان قرار گرفت و ترک دنیـا از صورت کوشـش در عبـادت و زیاده‌روی در آن به صورت تلاش برای متحد شدن یا پیوسـتن با خدا یا شـناختن او از طریق اشراق درآمد، سپس تصوف به مذاهب باطنیـان آمیختـه شـد و بیش از پیش پیچیـده گشـت و از آنچه مردم از شـئون دینی می‌شـناختند منحرف گردیـد و خـود به صـورت مذهبی جداگانه بلکه مذهب‌های مورد اختلاف، خودشان بود درآمد.

متصوفه سـخنانی گفتند که مورد انکار فقها و محدثین و متکلمین قرار گرفت و بعضی از متصوفه در اثر همین سخنان سخت گرفتار شدند و گاه کار آنها به چگونـــه آب و رنگ اسلامـــی به تصـوف داده شد

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۷)

کشته شدن و بالای دار رفتن ـ چنانکه بر سر حلاج آمد ـ می‌کشید.(۱)

از آنجا که این گونه مسلک‌ها در هر محیطی وارد شود از روی قانون «تبعیت از محیط» رنگ آن محیط را به خود می‌گیرد، طرفداران تصوف به زودی آب و رنگ اسلامی به آن دادند و قسمتی از فرهنگ و دستورات اسلامی را به آن آمیختند و برای وفق دادن اعتقادات خود با عقاید و احکام اسلامی دست به آیات و اخباری زدند که بسیاری از آنها از سنخ متشابهات قرآن و اخبار بود و بالاخره آن زهاد صدر اول و عدّه‌ای دیگر از معروفین و مشاهیر اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از قبیل سلمان و ابوذر را جزء خود دانسته و حتی «خرقه» را به علی‌بن ابیطالب سپردند!! در صورتی که هیچ کدام اساس نداشت.

۱. آئینه اسلام، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، صفحه ۲۳۱ ـ ۲۳۰.

(۱۰۸) صوفی گری

امروز هم برای حفظ ارتباط خود با بزرگان صدر اول سلسله مشایخی که هیچ سندی برای آن در دست نیست، ترتیب داده و به فعالیت مشغول هستند.

ولی‌چون‌اصولاًطرزتفکر و تربیت‌اسلامی‌باهرگونه دسته‌بندی‌درداخل اسلام سازش‌ندارد به علاوه تطبیق تمام اصول تصوف بر عقاید و احکام اسلامی میسر نبود لذا با همه این کوشش‌ها کار صوفیان چندان بالا نگرفت و از هر طرف مورد حمله واقع شدند امّا به هر صورت بود در هر زمان در گوشه و کنار هواخواهانی داشتند که به اقتضای زمان و محیط گاهی کمتر و زمانی بیشتر بودند.

انحطاط تصوف

چون یکی از سرمایه‌های اصلی تصوف اعمال ذوق و استحسان به تعبیر بعضی «عرفان بافی» است و البته آن هم ضوابط معین و معیار ثابتی ندارد و همچون موم به هر شکلی بیرون می‌آمد، روز به روز مطالب تازه‌ای اختراع گردید

انحطاط تصوف (۱۰۹)

و بر تصوف افزوده شد و چیزی نگذشت که انشعابات بسیاری در این رشته پیدا شد که هرکدام روش و عقاید معین و جداگانه‌ای داشتند ـ کتاب‌ها و مخصوصا اشعار زیادی در این باره نوشته و سروده شده و به حدّی رسید که اگر امروز بخواهیم درباره شعب مختلف تصوف و عقاید عجیب و غریب هریک گفتگو کنیم قطعا خالی از اشکال نیست و عجیب‌تر اینکه روز به روز بر تعداد سلسله‌های آن‌ها افزوده می‌شود و هر شیخ طریقت که گاهی از دنیا می‌رود چند شیخ دیگر با چند گرایش و عقیده مختلف جای او را می‌گیرند.

ولی این پیشامد امری بود طبیعی چون هر دسته و گروهی که از معیارها و ضوابط معینی استفاده نکنند و مانند تصوف بر روی محور ذوق و استحسان و مکاشفه و خواب دور بزند به همین سرنوشت دچار خواهد شد و این اختلافات زمینه را برای انحطاط آماده می‌سازد.

(۱۱۰) صوفی گری

در اثر فعالیت دانشمندان و علماء متشرعه و فراهم شدن وسایل نشر کتب و سهولت ارتباطات و عوامل دیگر، چشم و گوش‌ها باز و پرده از روی بسیاری از کارها برداشته شد، در این هنگام کاخ تصوف رو به ویرانی گذارد و بازار صوفیان کساد شد.

امروز روزی نیست که کسی گفتار شیخ صفی الدین اردبیلی را که می‌گفت: «چهل شبانه روز به یک وضو نماز خواندم»! باور کند(۱) و یا خریدار دعاوی عجیب «بایزید بسطامی» باشد که به او گفتند فردای قیامت مردمان در زیر لوای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند. گفت: به خدا قسم «لِوائی اَعْظَمُ مِنْ لِواءِ مُحَمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله » یعنی «در آن روز لواء من از

لـــواء آن حضـــرت بـزرگ‌تـــر اســت».

۱. صِفْوَةُ الصَّفا صفحه ۲۵۸.

انحطاط تصوف (۱۱۱)

و یـا اینکه کارهـای نادرست «حسین بن منصور حلاج» را بشـنود و بر آن لبخنـد نزنـد، از آن جمله مشایـخ عطار در کتاب «تـذکرهٔ الاولیاء» نقل می‌کنـد که حسـین بن منصور حلاج دلقی داشت که بیست سال از بـدنش بیرون نیاورده بود (خـدا می‌دانـد که چگونه کثافت را از خود دور می‌کرد و غسل‌های لازم را انجام می‌داده است) روزی به زور از بـدنش بیرون آوردنـد دیدنـد که شـپش زده یکی از آنها را وزن کردند نیم دانگ! وزن داشت (صـفحه ۳۱۶) باز در همان صـفحه نقل می‌کند که «حسین‌بن منصور حلاج، یک سال در مقابل کعبه در آفتاب ایستاد تا روغن از اعضای او بر سنگ می‌ریخت!!

اگر کسـی حالات بزرگان صوفیه را در کتاب‌های خودشان مطالعه کند نظیر این‌ها را بسـیار خواهد دید. این داسـتان‌ها در پاره‌ای از موارد به‌قدری حیرت‌آور و شگفت‌انگیز است که انسان را به یاد افسانه‌های کودکانه می‌اندازد که با هیچ عقل

(۱۱۲) صوفی گری

و منطقی سازگار نمی‌باشد. تا آنجاکه عده‌ای از صوفیان متأخّر به جعلی بودن اغلب این داستان‌ها اعتراف نموده‌اند.

برای نمـونه چنـد مـورد از کرامـات مشایـخ صوفیه را از کتاب‌هـای خودشـان نقـل می‌کنیم: جـامی در «نَفَحـاتُ الاُْنْس» می‌نویسـد: «مرشـدی ریخته گر روز جمعه رفت در شـط بغـداد غـوطه خورد که غسـل کنـد لباس‌هـای خود را کنـد و میـان آب فرو رفت چون سربرآورد خود را در رود نیل مصـر دیـد! پس هفت سال در آنجا مانـد و زن گرفت و سه فرزند آورد بعدا روزی رفت غوطه خورد در نیل چون سر برآورد دید در بغداد است در همان ساعت که برای جمعه می‌خواسته غسل کند و برود سجاده صوفیان را به مسجد برد، چون بیرون آمد و سجاده‌های صوفیان را برد گفتند قدری دیر آمدی!(۱)

انحطاط تصوف (۱۱۳)

نمونه دیگر: «نقل است ابراهیم ادهم که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقه ژنده خود پاره می‌دوخت سوزنش در دریا افتاد کسی از او پرسـید که: ملکی چنان از دست بـدادی چه یافتی؟ اشاره کرد به دریا که سوزنم باز دهید هزار ماهی! از دریا برآمد که هریک سوزنی زرین به دهـان گرفته! ابراهیم گفت: سوزن خویش خواهم، مـاهیکی ضـعیف برآمـد سوزن او به دهان گرفته، ابراهیم گفت: کمترین چیـزی کـه یافتـم بمانـدن ملـک بلـخ ایـن است دیگرهـا را تـو دانـی». (۲)

۱. نفحات الانس، صفحه ۵۶۳.

(۱۱۴) صوفی گری

نمونه دیگر «سـهل بن عبداللّه تستری گفت: مردی از ابدال بر من رسـید و با او صـحبت کردم و از من مسائل می‌پرسید از حقیقت و من جواب می‌گفتم، تا وقتی که نماز بامداد بگزاردی و به زیر آب فرو شدی و به زیر آب نشـستی تا وقت زوال و چون اخی ابراهیم بانگ نماز کردی، او از آب بیرون آمـدی یک سـر مو بر وی تر نشـده بودی و نماز پیشـین گزاردی، پس به زیر آب شدی و از آن جز به وقت نماز بیرون نیامـدی، مـدتی با هم بودیم بدین صـفت که البته هیچ نخورد و با هیچ کس ننشســت تا وقتــی که برفـت». (۱)

ایـن سخنـان مضحـک و بی سـر و تـه را امـروز چه کسی باور می‌کند.

یکی از مشایخ صوفیه که عمرش را در ظهور کرامت و خوارق سپری کرده، شـیخ احمداحمد جام (۵۳۶ ـ ۴۴۱) معروف به ژنده بیل است یکی از مریدانش به نام «محمد غزنوی» کتابی در ۳۵۹ صفحه زیر عنوان «مقامات ژنده بیل» نوشته

۱. تذکرهٔ الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۷.

۲. تذکرة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۱۵۳.

انحطاط تصوف (۱۱۵)

که در آن حدود ۴۰۰ کرامت و خارق عادت برای شیخ احمد برشمرده است که می‌توان آن را شاهکاری از هذیان گویی شمرد، مثلاً ـ می‌نویسد: «سنجد» بر حسب اشاره او «لعل» می‌شود، «خاکریزه و شن» به صورت «شکر» درمی آید، یک بیابان به امر او به زرناب بدل می گردد، پسر کدخدا که جوان نااهلی بوده است به دعای شیخ به هلاکت می‌رسد، آب به اراده او سر بالا مـی‌رود!... خلاصه تمام عمر خود را در کرامت سپری می کند (مقامات ژنده پیل).

این جمعیتی را هم که می‌بینید مانده‌اند به واسطه آن است که در وضع و روش خود تجدید نظر کرده و مقداری از عقاید و کردارهای پیشینیان را از آن حذف کرده و آن را به صورت دیگری که تا اندازه‌ای با وضع افکار عمومی محیط سازگار باشد درآورده‌اند.

اگر کسی بخواهد صدق این گفتار کاملاً بر او روشن شود کتاب‌های پیشینیان

(۱۱۶) صوفی گری

صوفیه از قبیل «تَذْکِرَةُ الاُْولیاء» و «صِفْوَةُ الصَّفا» و نظایر آنها را که شرح احوال رؤسای متصوفه را می‌دهد، با کتب امروزی آن‌ها مقایسه کند.

اصـــول چهارگانه عقایـد صوفیه

اصول گفتار و ریشه عقاید این جمعیت را می‌توان در چهارچیز خلاصه کرد:

۱ ـ تعلیماتی که از مؤسسین این مسلک هندوها، یا شامی‌ها یا غیر آن‌ها دست به دست به آنها رسیده است.

۲ ـ قسمتی از مطالب و معارف یونان قدیم که پس از ترجمه کتب آنها به زبان عربی و نشر آن در میان مسلمین به آن ممزوج شده است، از «سرجان ملکم انگلیسی» نقل شده که در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «اعاظم این سلسله»، «صوفیه» با اقوال ارسطو و افلاطون آشنایی تمام دارند و در کتب معروفه ایشان نقل قول افلاطون بسیار است ـ تا آنجا که می گوید: اگر شرح حال و آراء

اصول چهارگانه عقاید صوفیه (۱۱۷)

فیثاغورث به فارسی ترجمه شود به عینه شرح حال و عقاید یکی از اولیاء صوفیه به خرج خواهد رفت افسانه دخول وی در اسرارالوهیت و استغراق وی در افکار و خوارق عادت و میل کلی خاطر او به موسیقی و وضع آموختنش مریدان را و تحمل مشاقی که کرد و نوعی که فوتش اتفاق افتاد، همه بدون کم و بیش شرح حال یکی از اعاظم متصوفه است»... .

این سخن اگرچه درباره هریک از متصوفه و هرکدام از حکماء یونان صادق نیست ولی به طور اجمال آمیزش افکار یونانیان را به عقاید صوفیه تأیید می کند، مخصوصا فلسفه اشراق ارتباط و تناسب بیشتری با افکار آنها دارد.

۳ ـ یک رشته ذوقیات و شعریات که به مرور زمان از طرف صاحبان ذوق شعری و عرفانی ابداع و با دو قسمت سابق آمیخته شده است و به همین جهت است که بسیاری اوقات مدرک پاره‌ای از سخنان ایشان فقط یک مطلب شعری (به اصطلاح اهل منطق) و یا یک بیت شعر است!

(۱۱۸) صوفی گری

۴ ـ قسمتی از معارف و حقایق اسلامی که تا حدی با اصول سه گانه سابقه نزدیک و یا قابل نزدیک کردن و تأویل کـردن بـوده اسـت.

روشن است که در اثر این موضوع (یعنی گردآوری عقاید صوفیه از منابع گوناگون) بسیاری اوقات تناقضاتی پیش می‌آید که ناچار

باید به وسیله تأویلات رفو شود و همین است که اصل «تأویل و توجیه» یا به تعبیر آنها پرداختن به «مغز و معنی» را یکی از پایه‌های تصوف اسلامی قرار داده است.

راه وصول به اسرار ناگفتنی!

نقش مهمّی را که صوفیه در طی سالیان دراز برای پیشرفت مسلک و مقصد خود ؛ بازی کرده‌اند و قسمتی از موفقیّت آنان مرهون آن بوده است، همان مشغول ساختن افکار توده به یک مشت حقایق و اسرار ناگفتنی است که برای ایشان کشف شده و از دیگران مخفی مانده است، نه زبان یارای گفتن آن را دارد! نه گوش طاقت شنیدن را! بلکه پاره‌ای از دل‌ها هم از نهفتن آن گدازان خواهد شد!

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۱۹)

خلاصه مطالبی است که تا کسی نرود نبیند و تا نخورد نداند! و اشخاصی که هم رفتند و رسیدند باید مهر سکوت را بر لب زده و سخنی نگویند. و راه وصول به این حقایق تحصیل علم نیست.

این مدعیان در طلبش بی خبرانند آن را که خبر شد خبری بازنیامد

آنکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

روشن است که این گونه کلمات در افکار ساده دلان تأثیر غریبی دارد و بر اثر حس کنجکاوی که خداوند به انسان کرامت کرده آنها را به طرف این هدف نامعلوم می‌کشاند، می‌توان گفت که این گونه تبلیغات حکم داروی مخدری دارد که بر روی مغز تشنگان حقایق ریخته می‌شود و در نتیجه آنها را به پیروی از این مسلک وادار می‌کند تا آنجا که تن به زحمت‌های طاقت فرسای ریاضات شاقه درمی‌دهند.

(۱۲۰) صوفی گری

از طرف دیگر همین موضوع را وسیله تخطئه دانشمندان بزرگ قرار داده و آنها را به نفهمیدن و بی‌خبری از حقایق و دوری از اسرار پنهانی! نسبت می‌دهند و آن دسته‌ای را که سالیان دراز در تحصیل علوم و معارف اسلامی، اعم از مسائل توحید و معاد و فروع فقهی و آنچه مربوط به علم اخلاق است، رنج‌های فراوان برده و با یک دنیا استعداد و نیروی فکری در پیرامون آیات قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیه‌السلام بحث و غور کرده‌اند و در مقام عمل نیز مرتبه بلندی را دارا شده‌اند، مورد هتک قرار داده و زحمات طاقت فرسای آنها را به لفظ «عالم قشری» یا «اهل ظاهر» و یا «اهل قیل و قال» و نظائر آن، سبک می‌شمارند و با آنکه خودشان (به شهادت گفته‌ها و نوشته‌هایشان) هنوز مراحل اولیه امور را طی

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۱)

نکرده‌اند خود را اهل لبّ و مغز و معنی و ذوق و حال قلمداد می‌کنند گاهی از این مرتبه هم، پا را بالاتر گذارده و خود را مربّی «ارواح قویه» قلمداد کرده‌اند و علمای بزرگ را معلم «عقول ضعیفه» می‌پندارند.

عجیب‌تر اینکه برای کوچک کردن مقام دانش‌های آموختنی و تحقیقات علمی حدیث معروف «لَیْسِ الْعِلمُ بِکَثْرَةِ التَّعْلیم وَ التَّعَلُّم بَلْ نورٌ یَقْذِفُهُ اللّهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشاء» را دستاویز قرار داده و می‌گویند این خواندن‌ها و نوشتن‌ها انسان را به جایی که باید، نمی‌رساند... .

و به قول آن شاعر:

آن را که پیر دیر به ماهی کند تمام درسی هزار سال ارسطو نمی‌کند!

ولی در اینجا دو نکته اساسی وجود دارد :

۱ ـ به فرض اینکه مراد از آن حدیث این باشد که انسان باید برای رسیدن

به حقیقت علم دست از تعلیم و تعلم کشیده و در گوشه خانقاه مشغول ذکر و ورد شود، تا اینکه از عالم غیب علم به صورت مرغی به قلب او پرواز کند، ولی آیا می‌توان با این حدیث دست از آن همه آیات و اخبار که درباره اهمیّت تعلیم و تعلّم وارد شده و آن را راه نجات و رسیدن به سعادت قرار داده است، بکشیم؟ اگر تعلیم و تعلم طریق کشف حقایق نیست، پس چرا این قدر درباره مذاکره علم و بحث و غور در مسائل علمی و حضور در مجلس عالم و ثبت و ضبط علوم و انتشار آن در میان مردم، تأکید شده است؟

مگر مکرر نشنیده‌اید که پیشوای بزرگ مذهب جعفری امام صادق علیه‌السلام مجلس درسی عظیمی داشت و عدد مجموع شاگردان آن حضرت به چهار هزار نفر می‌رسید، اگر تعلیم و تعلّم راه وصول به حقایق نبود، چرا حضرت این روش را تغییر نداده و مانند مراشد و خانقاه‌نشین‌ها با آن شاگردان معامله نمی‌کرد؟!

آن بزرگوار در آن مجلس تنها بیان احکام نمی‌نمود بلکه هرگونه مسائل دینی و علمی و استدلالی و غیراستدلالی در آن مجلس مورد بحث واقع می‌شد، کسانی که با اخبار سروکار دارند به خوبی این سخن را تصدیق می‌کنند .

۲ـ اگر تعلیم و تعلّم، نور دانش را در دل روشن نمی‌کند چرا آنهائی که سال‌ها بر صورت بر خاک خانقاه گذارده‌اند در مسائل علمی و آن‌چه مربوط به توحید و معاد و تفسیر قرآن مجید و فهم اخبار اهلبیت است، این قدر عاجزند؟ این‌ها که علوم اصطلاحی و یونانی نیست که بگویند به آن‌ها کار ندارند، چرا سخنان شیخ صفی الدین یا حسین بن منصور حلاج با سخنان علامه حلی و علامه مجلسی و سید مرتضی و شیخ انصاری قابل مقایسه نیست؟ اینک کتابهای آنها... بردارید و مطالعه کنید و قضاوت نمائید و اگر اتفاقا در میان متصوفه کسانی پیدا شوند که اطلاعات دینی و علمی داشته باشند مانند «غزالی» آنهم از برکت همین تحصیلات رسمی است!

در مبحث عقل و عشق مدلل خواهد شد که اشخاص دانشمند و تحصیل کرده وقتی می‌توانند به نتایج دانش برسند و از منافع علم و روحانیت آن برخوردار شوند و دل‌های آنها به نور علم روشن گردد، که دانایی را با تقوی و تهذیب اخلاق توأم نمایند و گویا مراد از آن حدیث شریف هم همین باشد که نباید تنها به تعلیم و تعلم اکتفا کرده، بلکه علاوه بر تعلیم و تعلم باید به تقوی و تهذیب اخلاق هم پرداخت‌تانورانیت و فیوضات و برکات‌دیگری‌ازناحیه‌خداوندبرآنها افاضه شود.

من وقتی به سخنان صوفیه درباره علوم سرّی و مطالب ناگفتنی! برخورد می‌کنم به یاد کیمیا سازان قدیم می‌افتم.

کار نداریم که کیمیاسازی (به دست آوردن چیزی که اگر به مس بزنند طلاـ می‌شود) اساسا موهوم یا حقیقت دارد و اگر هم حقیقت داشته باشد به وسایل

امروزی می‌توان به آن رسید و یا در زمان‌های سابق هم امکان داشته است، ولی این مقدار می‌دانیم که در زمان‌های گذشته یک عده شیّاد و کلاه بردار به نام ساختن کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا! سرمایه داران ساده لوح و طماع را فریب داده و به امید ساختن این فلز سرخ رنگ پرقیمت و رسیدن به ثروت‌های هنگفت بدون زحمت و مشقت، سرمایه‌های آنها را از دستشان بیرون می‌کشیدند! به این طریق که کوره و دود و فوتی راه انداخته و اموال آن بیچاره‌ها را آنچه که می‌توانستند می‌بردند و بقیّه را در میان کوره گذارده و آتش می‌زدند و بالاخره قسمت زیادی از عمر آن‌ها را در پای کوره تلف کرده، با دستی تهی و تنی فرسوده بازمی‌گردانیدند.

البته مردمان بیدار و فهمیده هرگز هوس ساختن کیمیا نمی‌کردند و فریب آنها را نمی‌خوردند و راه راست تحصیل ثروت و کیمیای حقیقی را کار و صنعت و کسب و تجارت می‌دانستند، رها نمی‌کردند، خصوصا اینکه می‌دیدند آن کسانی که در پی این کارها رفتند جز پشیمانی و ناکامی بهره‌ای برنداشتند.

(۱۲۶) صوفی گری

از این پیش آمدها باید عبرت گرفت و به این وعده‌ها نباید دل خوش کرده و بدون منطق و دلیل خود را به این و آن سپرد و به فرض اینکه هیچ مدرکی راجع به فساد عقاید و افعال این گونه اشخاص در دست نباشد، نباید به امید رسیدن به مقامات و درجات چنین و چنانی (که جز به رفتن و رسیدن راه اثبات دیگری ندارد!...) اکتفا کرده و عنان عقاید و افکار خود را به خیال اسرار مکنونه مکمونه! به دست هر مدّعی سپرد.

شک نیست که هیچ عقل و دانشی قضاوت نمی‌کند که مرد عاقل و دانا دست از راه راست روشن که همه کس به نجات سالک آن معترفند برداشته و در راه‌های تاریک پرپیچ و خمی، به راهنمایی یک عده مردمان متهم، قدم بگذارد، گو اینکه از اسرار پشت پرده هیچ خبری نداشته باشد.

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۷)

قرآن‌می‌گوید:چه‌راهی‌برای‌رسیدن‌به‌معارف‌الهیّه‌ونورانیت‌علم‌و عرفان بهتر از تحصیل علوم در پرتو هدایت معصومین همراه و همگام با تهذیب نفس و ترک هوی و هوس‌وجوددارد؟ چرا این‌چراغ روشن‌را رهاکرده درتاریکی‌هابه‌دنبال این مدعیان‌گام‌بگذاریم.

وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً ؛ از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن، چه آنکه گوش و چشم و دل‌ها همگی مسئولند.(۱)

۱. ۳۶ / اسراء.

(۱۲۸) صوفی گری

مبارزه با علوم و دانش‌ها!

بسیاری از سران صوفیه علنا با دانش‌های آموختنی و کتاب و دفتر به مخالفت برخاسته، بلکه مبارزه و دشمنی می‌کردند و رسما از آنچه مربوط به علوم آموختنی و استدلالی بود ابراز تنفر و بیزاری می‌نمودند.

ممکن است بعضی این سخن را باور نکنند که کسی با علم و دانش این گونه مخالفت نشان دهد.

چند نمونه از این مبارزه و دشمنی را از کتاب «تاریخ تصوف، صفحه ۵۰۸» تألیف دکتر قاسم غنی در اینجا می‌آوریم.

۱ ـ جنید بغدادی که یکی از سران بزرگ صوفیه و شاگرد شیخ «سری» بوده است معتقد بود که: «خواندن و نوشتن سبب پراکندگی اندیشه صوفی

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۲۹)

است»! نگارنده گوید: خوب بود می‌فرمودند سبب اطلاع و بیداری او و کناره‌گیری‌ازرویه‌تصوف‌است.

خوب فکر کنید ما و تمام دنیا هرچه داریم از برکت همین خواندن و نوشتن است، با این حال جای تعجب نیست که دسته‌ای این دو را سبب پراکندگی حواس بدانند؟ دیگران به فکر تعلیمات اجباری افتاده‌اند اما در اینجا بعضی قول جنید بغدادی خرافی را به رخ ما می‌کشند هیچ فکر نمی‌کنند که اگر مردم به این دستور عمل کنند، جامعه به عصر جاهلیت بازمی‌گردد.

۲ ـ شیخ عطار در شرح حال بشر حافی نوشته: «نقل است که هفت صندوق از کتب حدیث داشت همه را در زیر خاک دفن کرد

و روایت نکرد...». (۱)

۱. تذکرة الاولیاء جلد ۱، صفحه ۱۰۸.

(۱۳۰) صوفی گری

۳ـ شبلی می گفت: «کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر اینکه جمیع دارایی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب (آری ۷۰ صندوق کتاب!) را که خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت درست کرده بود در این رودخانه دجله که می‌بینید، غرق کرد»! مقصود شبلی از این آدم خود او بود! (۱)

۴ـ احمدبن ابی الحواری که از بزرگان صوفیه است، کتب خود را به دریا ریخت و گفت: نِعْمَ الدَّلیلِ اَنْتَ ؛ وَ الْاِشْتِغالُ بِالدَّلیلِ بَعْدَ الْوُصولِ مَحالٌ». این کار و این سخن اگرچه در کتاب تاریخ تصوف به احمدبن ابی الحواری نسبت داده شده ولی بعضی دیگر نظیر آن را از ابوسعید نقل کرده‌اند که کتابهایش را به دست خود در زیر خاک کرد و گفت نِعْمَ الدَّلیل الخ. (۱)

۱. تاریخ تصوف، دکتر غنی، صفحه ۵۱۴.

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۱)

از ابوسعید نقل شده که گفت: رَأسُ هذا الْاَمْرِ کَبْسُ الْمَحابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفاترِ وَ نِسْیانُ الْعُلومِ (۲) یعنی: آغاز این کار پنهان کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفترها و فراموشی علوم است!!...

من نمی‌دانم این افراد تا چه اندازه از تعلیمات اسلام و دستورات پیشوایان این آیین مقدس دورافتاده بودند، کردار و رفتار آنها درست مانند کسانی است که

۱. سهل‌بن‌عبداللّه تستری گفته: «هردل که با علم سخت گردد از همه دل‌ها سخت‌تر گردد و علامت آن دل که‌با علم سخت‌گردد آن بود که دل وی به تدبیرها و حیلت‌ها بسته شود و تدبیر خویش به خداوند تسلیم نتواند کرد» (تذکرةالاولیاء جلد ۱، صفحه ۲۶۰) .

۲. اسرارالتوحید صفحه ۳۳ـ ۳۲ چاپ تهران .

(۱۳۲) صوفی گری

اصلاً در محیط دینی اسلام پرورش نیافته و از سرچشمه قرآن قطره‌ای ننوشیده‌اند، آنها سعی می کردند که دفترها را پاره کرده و صندوق‌های کتاب را در آب غرق سازند یا در دل خاک جای دهند و احادیث پیغمبر خدا را اطعمه ماهیان دریا یا موریانه‌های زمین کنند ؛ ولی بر عکس، پیشوایان اسلام تأکیدات زیادی درباره حفظ کتب و نگهداری آثار پیشوایان بزرگ یعنی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیه‌السلام کرده‌اند به عنوان نمونه و شاهد:

۱ـ مرحوم مجلسی در کتاب بحار از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند که فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَلی اُمَّتی اَرْبَعینَ حَدیثا یَنْتَفِعونَ بِها فی اَمْرِ دینِهِم بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیمَـهْ فَقیها عالِما: کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند و به ایشان برساند تا از آن در امور دینی استفاده کنند، خداوند در روز قیامت او را دانشمند و عالم برمی‌انگیزد». البته منظور از حفظ، همان گونه که بزرگان تصریح کرده‌اند

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۳)

نگاهداری است بهرطور که باشد، خواه از برکنند و خواه بنویسد و خواه به دیگران بگویند تا یادداشت کنند، این روایت یکی از روایت‌های مشهور در بین عامه و خاصه است و علمای سنی و شیعه مضمون آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. بلکه بعضی گفته‌اند که این حدیث به حد تواتر رسیده است.

بر اثر همین حدیث و نظایر آن بود که دانشمندان اسلام همیشه اهمیت فراوانی به حفظ و نگاهداری احادیث، از خود نشان می‌دادند و کتاب‌های زیادی در این موضوع تألیف کردند، دسته‌ای برای اینکه کاملاً برطبق مضمون این روایت عمل کرده باشند به نوشتن

اربعین (چهل حدیث) مبادرت کردند که تا امروز نیز ادامه دارد ما هم اگر چه لیاقت این مقام ارجمند را نداریم ولی خیلی خوشوقتیم که خداوند توانا توفیق داد این افتخار را به وسیله نقل چهل حدیث در طی بحث‌های همین کتاب کوچک درک نماییم.

(۱۳۴) صوفی گری

شما را به خدا، این دستور کجا و هفتاد صندوق کتاب حدیث و غیره را در آب دریا غرق ساختن کجا؟ چه بسا اگر آن کتاب‌ها را نابود نساخته بودند و به دست ما می‌رسید امروز بسیاری از مشکلات دینی و دنیوی خود را به وسیله آن حل می‌کردیم، ولی بسوزد خانه نادانی و جهل!

۲ ـ مرحوم علامه مجلسی در بحار از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: زَکوةُ الْیَدِ الْبَذْلِ وَ الْعَطاءِ وَ السَّخاءِ بِما اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْکَ بِه وَ تَحْریکَها بِکُتُبِه الْعُلومِ وَ مَنافِعِ یَنْتَفِعُ بِهَا الْمُسْلِمونَ: زکوة دست جود و بخشش و سخاوت است به آنچه خدا به تو ارزانی داشته و همچنین حرکت دادن آن به نوشتن علوم و دانش‌ها و منافعی که به وسیله آن به مسلمانان می‌رسد».

۳ ـ مرحوم شیخ حر عاملی در جلد سوم وسائل از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که به یارانش فرمود: «اِحْتَفِظوا بِکُتُبِکُمْ فَاِنَّکُمْ سَوْفَ تَحتاجُونَ اِلَیْها: کتابهای

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۵)

خود را نگاهدارید چه آنکه به همین زودی‌ها به آنها محتاج می‌شوید». (۱)

۴ ـ باز در همان کتاب روایت دیگری از آن حضرت نقل می‌کند که به مفضل‌بن عمر فرمود: «اُکْتُبْ وَ بَثَّ عِلْمَکَ فی اِخْوانِکَ فَاِنْ مِتَّ فَوَرِثَ کُتُبِکَ بَنیکَ فَاِنَّهُ یَأتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ هَرَجٌ ما یَأنِسونَ فیها اِلّا بِکُتُبِهِم: بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر ساز و اگر مرگ ترا در رسید آنها را برای پسرانت به ارث گذار. چون زمان سختی در پیش است که تنها انس مردم در آن زمان به کتابهایشان خواهد بود». (۲)

این حدیث معجزآسا و نظایر آن اهمیت حفظ احادیث و آثار ائمه هدی علیه‌السلام را

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۵۲ ـ اصول کافی جلد ۱، صفحه ۷۳، حدیث ۱۰.

۲. بحارالانوار، جلد۲، صفحه ۱۵۰ ـ اصول کافی جلد ۱، باب روایةالکتب والحدیث، حدیث ۱۱.

(۱۳۶) صوفی گری

به خوبی روشن می‌سازد و دستور می‌دهد به هر قیمتی که باشد آن‌ها را نگهداری کرده و به نسل‌های آینده مسلمانان برساند.

سلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا؟

در پرتو این دستورات مقدس ما مسلمانان همیشه افتخار طرفداری از علم و دانش و نشر آن را داشته‌ایم.

۵ ـ شیخ فرید الدین عطار در شرح حال یوسف‌بن حسین رازی می‌نویسد: وقتی ذوالنون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگشت کند، یوسف دستوری خواست ذوالنون گفت: هرچه خوانده‌ای فراموش کن و هرچه نوشته‌ای بشوی تا حجاب برخیزد!(۱)

۱. تذکرة الاولیاء جلد ۱، صفحه ۳۱۸.

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۷)

نگارنده گوید: چقدر مختصر و مفید برای فاتحه خواندن به همه چیز!

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد

۶ ـ از ابوسعید ابوالخیر نقل می‌کنند که گفت: چون «حالت»! به ما روی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتیم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطری دهد، خداوند به من تفضل کرد کتابها را از خود دور ساختم! و به تلاوت قرآن مشغول شدم، از فاتحهٔ الکتاب شروع کرده می‌خواندم تا در سوره انعام به این آیه رسیدم ـ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ (۱) ـ اینجا کتاب از دست بنهادم هرچند کوشیدیم تا یک آیه دیگر پیش رویم راه نیافتیم آن (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردیم! (۱)

۱. ۹۱ / انعام .

(۱۳۸) صوفی گری

اگر بخواهیم درباره قرآن و اهمیّت تلاوت و تدبر در آن سخن بگوییم شاید از اصل مقصد دور شویم، ولی برای اینکه بدانید مسلمانان هرچه دارند از قرآن است و بهترین راه برای تحصیل روحانیت قلب و صفای دل و بودن به یاد خدا، تلاوت و تدبر در آیات‌قرآن است این چند روایت کافی‌است:

۱ ـ مرحوم صدوق در کتاب امالی از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث مفصلی نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ عَشَرَ آیاتٍ فی لَیْلَةٍ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغافِلِین...: کسی که ده آیه از قرآن مجید را در شب بخواند نام او در زمره غافلین ثبت نخواهد شد». (۲)

۲ ـ مرحوم صدوق در امالی از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «نَوِّرُوا

۱. اسرار التوحید، صفحه ۳۳ چاپ تهران .

۲. امالی صدوق، صفحه ۳۶ ـ بحارالانوار جلد ۹۲، صفحه ۱۹۷ ـ ۱۹۶.

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد (۱۳۹)

بُیُوتَکُمْ بِتِلاوَةِ الْقُرْآنِ: خانه‌های خود را با خواندن قرآن نورانی کنید». (۱)

۳ ـ در نهج البلاغه خطبه‌های متعددی از حضرت مولی الموحدین علی علیه‌السلام نقل شده که ما به نقل یک جمله از آن اکتفا می‌کنیم: «فیه رَبیعُ الْقُلُوبِ وَ یَنابیعُ الْعِلْمِ وَ ما لِلْقَلْبِ جَلاءٌ غَیْرَهُ: در قرآن است بهار و خرمی دل و سرچشمه‌های علم و دانش و از برای قلب صیقل و صفایی غیر از آن نیست».

از این کلام شریف به خوبی آشکار می‌شود که یگانه راه برای تقویت روح و

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۱۰، بابُ الْبُیوتِ الَّتی یَقْرأُ فیهَا الْقُرآنِ جلد ۱ ـ بحار جلد ۹۲، صفحه ۲۰۰ .

(۱۴۰) صوفی گری

تحصیل معنویت و نجات یافتن از وسوسه‌های شیطان، تفکر و تدبر در پیرامون آیات قرآن مجید است، بنابراین آن راه‌های تاریک و پرسنگلاخی که جمعیت متصوفه برای خود انتخاب کرده‌اند، جز ناکامی اثری نخواهد داشت، این سخن را با روایت پرمعنایی پایان می‌دهیم.

کشف و شهود و رؤیا

کشف و شهود و رؤیا

از جمله دعاوی صوفیه که یکی از ارکان اصلی مسلک آنها را تشکیل می‌دهد مسأله کشف و شهود و رؤیا است.

«صوفیه» معتقدند که سالک در اثر ریاضات شاقّه، ممکن است به جایی برسد که درهای عالم غیبی بر روی او گشوده شده و حقایق اشیای عالم ماوراء طبیعت را در پیش چشمان خود معاینةً ببیند بلکه به گفته شیخ صفی الدین اردبیلی جمال خدا را با دیده خدا داد بنگرد! (صفوة الصفا)

پاره‌ای از آنها به اندازه‌ای در این موضوع بلندپروازی کرده‌اند که هر شخصی از شنیدن عبارات آنها در تعجب عمیقی فرو می‌رود و با خود می گوید:

کشف شهود و رؤیا (۱۴۱)

آیا این بشر است که این همه دعاوی در سر دارد؟

بعضی دیگر مانند محی الدین عربی و بایزید بسطامی، قدم را فراتر نهاده و دعـوی «معراج» معنـوی یا نظیـر آن را کرده‌اند!

این گونه دعـاوی اگرچه در آغاز کار خیلی دلفریب و جالب توجه است و ممکن است موجب تحریک احساسات تشـنگان حقیقت گردد، به طوری که آن بیچارگـان را به امیـد آب در پی سـراب بدوانـد (حَتّی اِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئا)(۱) ولی به همان انـدازه که دلفریب است عواقبی وخیم و خطرناک در پی دارد که خوانندگان محترم به‌پاره‌ای‌ازآنها در طی این کتاب آشنا خواهند شد.

آنها می گویند در بدو امر ممکن است سالک در عالم خواب به حقایقی واقف

۱. ۳۹ / نور.

(۱۴۲) صوفی گری

شـده و کـم کـم در اثـر ترقـی روحـی این حالـت در بیـداری هم اتفاق بیفتـد.

موضوع کشف و رؤیا از نظر اینکه سـند و مـدرک بسـیاری از عقایـد و اعمال صوفیه است و غالب اذکار اختراعی و مرشـد سازی‌ها و... به آن منتهی می‌شود، باید مورد دقت و توجه فراوان قرار گیرد تا معلوم شود که شالوده کارشان بر چه پایه سستی است و انصافا اگر این دو موضوع (کشف و رؤیـا) از دست آنهـا گرفته شـود، دسـتشان خالی شـده و دسـتگـاه کرامات آنها همـه به هم خواهـد خـورد.

این نکته را هم نـاگفته نگـذاریم که دعوی کشف و شـهود، اختصاص به جمعیت صوفیه نـدارد بلکه بسیاری از فلاسـفه هم در این قسمت با آنها شریک هستند، منتهی آنها در عین این که به کشف عقیده دارند برای براهین عقلیه نیز ارزش فراوانی قائلند.

به هر حال چون این موضوع جدا مربوط به روح و روان است، باید از نظر

کشف شهود و رؤیا (۱۴۳)

روان‌شناسی‌موردبررسی‌دقیق قرارگیرد،لذا قبل‌ازشروع‌دراصل‌مطلب ناگزیریم چنـد قانون مربوط به این موضـوع را پیگیـری کنیم.

۱ ـ خواب مغناطیسی با چه وسایلی تولید می‌شود؟

یکی از دانشـمندان این علم در کتـابی که در موضوع «خواب مغناطیسـی» یـا «هیپنوتیسم» نگاشـته است، چنین اظهار می‌دارد: خواب مغناطیسی تنها آن مرتبه قویه‌ای که به توسط «عامل» (خواب کننده) در «سوژه» (خواب رونده) پیدا می‌شود نیست، بلکه تمام اموری که باعث بیرون رفتن روح از حالت تعادل طبیعی می‌شود، یک مرتبه (ولو ضـعیف باشد) از خواب مغناطیسـی را تولید می کند یعنی تمـام اسبابی که موجـد سـرور و یـا باعث حزن و انـدوه است و همچنین آهنگ‌های مختلف موسیقی و شـنیدن نغمه‌ها و صـداهای فرح‌انگیز یا غم‌انگیز هرکدام به نوبه خود یک مرتبه از خواب مغناطیسی را در انسان تولید می کند و در اثر آنها

(۱۴۴) صوفی گری

یک حالت تخدیر مخصوص که در حقیقت یک مرتبه ضعیف از خواب است، در مغـز حاصل می گردد. (دقت کنید)

همه اموری که اسـباب خسـتگی و ملالت خاطر می‌شود، مانند تکرار زیاد یک عمل و مکرر شـنیدن یک صدای غیرموسـیقی، مانند ضربـات متوالی یک چوب بر روی میز، همه دارای این اثر می‌باشـد و هریک تأثیر به سـزایی در ایجاد یک درجه ضـعیف از خواب مغناطیسی دارند.

زنگ‌هایی که در گردن حیوانات می‌بندند و موزیک‌هایی که در هنگام نبرد می‌نوازند، همه دارای این خاصیت هستند و در نتیجه آن، حیوان یا انسان در حالت تخدیر فکری مخصوصی فرورفته و به این جهت زحمت و رنج نمی‌برد و یا باربرداری و راه پیمایی را کمتر احساس می کند.

مادرها برای خواب کردن بچه‌ها (بر اثر تجربیاتی که دارند) از این

کشف شهود و رؤیا (۱۴۵)

قانون استفاده کرده و به وسیله گفتن (لالایی) و «ضربات آهسته متوالی در پشت بچه» او را خواب می کنند.

استادان فن هیپنوتیسم به وسایل مختلفی، از این راه برای خواب کردن افراد استفاده می کنند و ساده‌ترین اقسام آن این است که چوبی را به طور متوالی بر روی میزی می‌زنند که در اصطلاح آن را «مذکِّر سمعی» می‌نامند و معتقدند در آن محیط‌هایی که آهنگ‌های غم‌انگیز یا فرح زا نواخته می‌شود، عمل خواب هیپنوتیکی آسان‌تر انجام می گیرد.

بر اثر همین موضوع است که دانشمندان روان‌شناس عقیده دارند اگر انسان بخواهد مطلبی را مورد قبول کسی قرار بدهد بهتر این است که آن را در هنگام غم و یا فرح شدید به او پیشنهاد کند، زیرا در این موقع روح حالت تعادل خود را از دست داده و زودتر مطالب را می‌پذیرد.

(۱۴۶) صوفی گری

از این سخنان چنین نتیجه می گیریم که گفتن اذکاری از قبیل لااله الا الله و یا هو و ذکرهای چهار ضرب و «آورد و برد!» به طور متوالی و پی در پی و خسته‌کننده، خصوصا اگر با آهنگ و وزن مخصوصی توأم باشد، آن گونه که در مجالس صوفیان معمول است و همچنین استماع اشعار مثنوی و غیر آن، با آن الحان مخصوص و از حنجره خوش آوازها، تأثیر فراوانی دربرهم زدن حالت تعادل روحی داشته و هرکدام به نوبه خود تأثیر به سزایی در تخدیر مغز خواهند داشت، البته اگر مضمون آن اشعار نیز یک سلسله مطالب ذوقی و عرفانی و ادبی باشد تأثیر آن زیادتر خواهد بود، به طوری که ممکن است انسان از شنیدن آنها عرش‌هایی را سیر کند!

کشف شهود و رؤیا (۱۴۷)

۲ـ اثر تلقین از نظر روان‌شناسی

بنا به گفته همان دانشمند روانشناس مصری، عقیده و تلقین هم در مبحث «خواب مغناطیسی» رل مهمی را بازی می کند، از این جهت استادان این فن برای خواب کردن اشخاص، به این موضوع نیز متوسل می‌شوند و با کلماتی از قبیل «الان نزدیک است به خواب روی!» و «خودت را آرام بدار که خوابت نزدیک شد!» و «پلک‌های چشمانت سنگین شده نزدیک است روی هم بیفتد» و نظایر این‌ها، طرف راتلقین کرده و نتایج‌مثبتی ازآن‌می گیرند!

راه دور نرویم! بسیاری از افراد این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده‌اند که ممکن است عقاید اشخاص را در اثر تلقین زیاد و پی در پی تا حد زیادی تغییر داد، یا به کلی وارونه کرد. مثلاً: اشخاصی که از خوردن بعضی طعام‌ها متنفر و منزجرند، ممکن است در اثر تلقین طوری شوند که نه تنها از آن متنفر نشوند

(۱۴۸) صوفی گری

بلکه به خوردن آن راغب و مایل گردند و برعکس می‌توان طعام‌هایی را که مورد علاقه کسی است، با تبلیغات و تلقینات مخالف، مورد تنفر و انزجار او قرار داد.

مطالبی که می‌خواهند آنها را تلقین کنند اگر در لباس ادبی و شعر بیرون آورند، تأثیر آن زیادتر می‌شود و پاره‌ای از اوقات آثار

حیرت انگیزی نشان خواهد داد.

حکایات بسیاری در حالات شعرا و در تواریخ نقل شده که اثر مثبت تلقین و عقیده را بر روی افکار و احساسات روشن می کند اگر وقت و کتاب اجازه می‌داد قسمتی از آن را در اینجا نقل می کردیم و بسیاری از مردم نمونه‌هایی از آن را شنیده‌اید.

البته همان تأثیری که تلقین‌های دیگران در انسان دارد، در تلقینات خود او

کشف شهود و رؤیا (۱۴۹)

هم نسبت به خودش موجود است، مثلاً: کسانی که دارای ضعف اراده و حالت تردید و یا کم رویی غیرمتعارف می‌باشند، می توانند در اثر تلقین خودشان آن را تغییر داده و یا لااقل تفاوتی در آن ایجاد کنند.

مبحث الهام و تلقین همچنان که از نظر روان‌شناسی موردتوجه فراوان است، از نظر علم اخلاق نیز شایان توجه می‌باشد و بزرگان این علم توانسته‌اند استفاده‌های زیادی از این راه در قسمت‌های مختلف تعلیم اخلاق و تربیت نفوس بکنند.

۳ ـ تجسم اوهام!

موضوع دیگری که از همه این‌ها مهم‌تر است این است که: ممکن است در اثر اشتغال فراوان فکر به یک موضوع و تکرار آن در مغز، کم کم صورت خارجی به خود بگیرد، به این معنی که در برابر دیدگان فکرکننده مجسم شود.

(۱۵۰) صوفی گری

این موضوع گاهی در عالم خواب به صورت «رؤیا» و زمانی در حالت بیداری اتفاق می‌افتد و در صاحبان ارواح ضعیفه بیشتر می‌شود، شاید بیشتر افراد این موضوع را تجربه کرده‌اند که مطالبی را که در روز موردتوجه و تفکر زیاد قرار می‌دهند، در هنگام شب آن را به صورت خواب «رؤیا» می‌بینند.

بعضی از مردم می گویند: جن‌های سم دار! را در حمام‌های خلوت در موقع سحر و یا هنگام شب دیده‌اند.

ما شکی در وجود جن و اینکه یکی از مخلوقات الهی است نداریم ولو اینکه از نظر ما پنهان باشد، زیرا در قرآن مجید مکرر تصریح به وجود آن شده، ولی آیا او همان است که مردم به صورت انسان یا حیوان سم داری در حمام خلوت دیده‌اند؟! بعضی هم شاید غول‌های خیالی را در بیابان‌های دور دست و یا در قبرستان‌ها در هنگام شب دیده باشند، ولی این امور جز مجسم شدن وهم و خیال

کشف شهود و رؤیا (۱۵۱)

چیز دیگری نیست. صوفیه و اعتقاد به خواب و نقل رؤیاهای شگفت‌انگیز.

اعتقاد به خواب و نقل رؤیاهای شگفت‌انگیز از غرایب کار صوفیان است و همین سبب مزید اعتبار و نفوذ آنان در میان ساده لوحان می‌شد. بعضی از آنها مدعی بودند که در خواب چنین و چنان دیده‌اند و پس از بیداری آثاری از آن واقعه را به عیان مشاهده کرده‌اند چنانکه «ابوبکر کتانی» در خواب چنان می‌دیده است که همراه علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام به کوه ابوقبیس رفته است و وقتی از خواب بیدار شده است خود را بر بالای کوه دیده است!(۱) ابوبکر کتانی که به او لقب «چراغ حرم» داده بودند، از بس که پیامبر را در خواب می‌دید و در خواب از او سؤال می کرد و جواب می‌شنید او را شاگرد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواندند!(۲)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۳.

۲. طبقات الصوفیه، مقدمه ۸۲.

(۱۵۲) صوفی گری

موضوع تجسم اوهام یکی از پدیده‌های موردبحث در علم روان‌شناسی است و بسیاری از مردم مکرر آن را در مدت زندگی خود تجربه کرده‌اند.

حالات مزاجی انسان هم تأثیر فراوانی در این قسمت دارد ؛ یعنی بر اثر انحراف مزاج از حالت تعادل طبیعی ـ به واسطه ریاضت‌های شاقه یا بیماری‌ها و یا پیش آمدهای ناگوار و نظایر آن ـ موضوع تجسم خیال، تقویت پیدا کرده و اوهام به طور آسان‌تری صورت خارجی به خود می گیرند.

مخصوصا حالات مزاجی، رابطه مستقیمی با وضعیت خواب و رؤیا دارد، به حدی که اطبای قدیم و فلاسفه طبیعی، مشاهده برف و امثال آن را در خواب دلیل بر کم شدن حرارت غریزی و غلبه سردی بر مزاج و دیدن باران را دلیل بر زیادی رطوبت و غلبه آن بر مزاج می گرفتند، همچنین دیدن آتش و شعله‌های قوی و

کشف شهود و رؤیا (۱۵۳)

حمام‌های گرم را شاهد بر استیلای حرارت بر مزاج و بالا رفتن آن از درجه طبیعی دانسته‌اند.

بـر اثـر همیـن مـوضـوع، اطبـای قـدیـم بـرای تشـخیـص بیمـاری‌هـا از وضـعیـت خـواب‌هـای بیمـار نیـز اسـتفـاده مـی کـرده‌انـد.

حـال با توجه به این چند قانون روانشناسـی، به سراغ مسأله «کشف و شـهود و رؤیـا» که سرمایـه عمده جمعیـت صوفیـه و اتبـاع ایشـان است می‌رویـم.

از یک مرید نوچه تازه کار تا یک مرشد و پیر کهنه کار، همه را باید مورد بررسی دقیق قرار داد و وضعیت کشف و رؤیای آنها را معلوم کرد: مریـد ساده ذهن در آغازکار، در اثر تبلیغات عـده‌ای، معتقـد می‌شود که بایـد به وسیله خواب و رؤیا، مرشد و راهنمای حقیقی را پیـدا کرد روز به روز این موضوع در فکر او قوت پیدا می کند و همیشه منتظر است که در عالم خواب، جمال آن مرشد را زیارت کند! البته چنین کسی غالبا اشخاصی را در نظر خودش برای این منصب کاندید

(۱۵۴) صوفی گری

کرده است و اگر هم تعیین نکرده باشـد، حـدود مشـخصات او را از جهاتی در نظر می گیرد و اگر اهل ریاضت هم شده باشد در اثر انحراف مزاج از تعادل طبیعی، قـدرت تخیـل او زیادتر می گردد، تلقین‌هـای این و آن نیـز در او اثر می گـذارد.

ناگهان یک شب در عالم خواب، به واسطه همین افکار و ریاضات، اشـکالی در حـدود مقصود او در برابرش خودنمایی می کند، او هم فورا به آن چسبیده و اگر بر مقصدش هم کاملاً تطبیق نکند، با مقداری توجیه و تفسیر آن را ترمیم کرده و بدین وسـیله، شالوده ارادت او ریخته می‌شود!

گاهی‌ممکن‌است‌نظیراین‌قضیه‌درعالم‌بیداری‌نیزاتفاق‌بیفتد؛زیراچشم و گوش این سالک بیچاره دائما متوجه عالم غیب‌است و همواره منتظر اسـت که دری از آن عـالم‌بر روی او گشوده‌شـود و یاسروشـی‌به‌گوش‌او برسـد، ناگـاه‌در اثر فعـالیت قـوه خیـال، صـداهایی به گوشش می‌خورد که بلافاصله توجه او را به خود جلب کرده و تفسیرهایی برای آن می کند!

کشف شهود و رؤیا (۱۵۵)

اما کسانی که وارد مرحله ثانوی، یعنی مرحله ذکر و ریاضت شده‌اند (در صورتی که اهل خدعه نبوده و واقعا به کار خود عقیده‌مند باشند) هنگامی که وارد صحنه خانقـاه می‌شوند، افکـار گوناگونـی در برابر مغـز او رژه می‌روند.

مجلس شروع می‌شود، خوانـدن اشـعار مثنوی یا غیر آن با آن آهنگ‌های مخصوص آغاز می گردد و در اثر شـنیدن مطالب ذوقی و نشاط آور که با آن آهنگ‌ها سروده می‌شود، فکر او تخـدیر شده و روح، حالت تعادل طبیعی خود را از دست می‌دهد، یعنی همان مرحله ضعیف خواب مغناطیسی که سابقا اشاره کردیـم، عارض می‌شـود.

در اثر تلقینات قبلی و گفتگوهایی که در آن مجلس می‌شود، این حالت تأییـد شده و سالک یک حالت انبساط و فرح که با رخوت و سستی اعصاب توأم است در

(۱۵۶) صوفی گری

خود حس می کند. گاهی اوقات هم ممکن است در اثر شدت فرح و انبساط مغز، کاملاً تحریک شده و به اصطلاح خودشان حالت «جوش و خروش» و «رقص» دست دهد!... در این هنگام اذکار یا اشعار دسته جمعی شروع می‌شود و روی آهنگ مخصوصی مرتبا تکرار می گردد و بر اثر آن، انحراف روح از حالت طبیعی بیشتر شده و قوه عاقله کاملاً تخدیر می گردد و میدان را برای فعالیت قوه وهمیّه خالی می کند.

از سوی دیگر کثرت تکرار ذکر یا شعر، یک حالت خستگی توأم باحرارت و جوش و خروش ایجاد کرده و مرتبا نیروی توهّم را تقویت می کند، ریاضت‌های سابقه هم، کار خود را کرده و زمینه را برای فعالیت قوّه خیال مهیا کرده است و دائما منتظر است تا حادثه‌ای اتفاق بیفتد و مناظری کشف شود.

تمام این موضوعات دست در دست هم می کند و سالک بیچاره را که در خیال

کشف شهود و رؤیا (۱۵۷)

کشف و مشاهده عوالم غیبی است، در عالم‌هایی سیر می‌دهد (در حال خواب یا بیداری) دریاهای نور و کوه طور، سَماوات سَبْع و اَرَضین سَبْع را در برابر چشمان او مجسم می کند، خلاصه هر شکل و صورتی که قوّه وهمیّه به آن تمایل داشته باشد، به آسانی در پیش چشمان سالک خودنمائی می کند، او هم از دیدن این مناظر به شدت فرحناک شده و به گمان اینکه شاهد مطلوب را در آغوش کشیده، نعره می‌زند و باز این حالت تأیید می‌شود، سرانجام در یک حالت شبیه به اغما فرو می‌رود!

این است سرگذشت یک مرشد یا مرید کار کرده در حالت کشف.

در میان مشایخ صوفیه باید ابن‌عربی را قهرمان خواب‌های شگفت‌انگیز دانست زیرا وی در کتاب‌های خود خواب‌های عجیب و غریبی ادعا کرده است و

(۱۵۸) صوفی گری

حتی خدا را بارها در خواب دیده است. (۱) چنانکه در فتوحات جلد ۱، صفحه ۳۱۸ آورده است: «در سال ۵۹۹ در مکه خواب دیدم که کعبه از خشت طلا و خشت نقره بنا شده، کامل گشته پایان پذیرفته و در آن نقصی موجود نیست. من به آن و زیبایی آن خیره شده بودم که ناگهان دریافتم که در میان رکن یمانی و رکن شامی که به رکن شامی نزدیک‌تر بود؟ جای دو خشت، یک خشت زر و یک خشت سیم، از دیوار خالی است در رده بالا ـ یک خشت طلا کم بود و در رده پایین آن یک خشت نقره در آن مشاهده کردم که نقش من در جای آن دو خشت منطبع گشت و من عین آن دو خشت می‌بودم، به آن صورت دیوار کامل شد، در کعبه چیزی کم

۱. فتوحات جلد ۲، صفحه ۵۹۱ ـ ابن عربی حیاته و مذهبه، صفحه ۸۶.

کشف شهود و رؤیا (۱۵۹)

نماند، درمی‌یافتم که عین آن دو خشتم و آنها عین ذات من است و در آن شک نداشتم و چون بیدار شدم خداوند متعال را سپاس گفتم و این رؤیا را پیش خود تأویل کردم، که من در میان صنف خود، مانند رسول اللّه در میان انبیاء و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من! در آن حال آن حدیث نبوی را به یاد آوردم که رسول خدا در آن، نبوت را به دیوار و انبیاء را به خشت‌هایی همانند کرده که دیوار از آنها ساخته شده و خود را آخرین خشتی دانسته است که دیوار نبوت به واسطه آن به نحو کامل پایان پذیرفته است که دیگر بعد از وی نه رسولی خواهد بود، و نه نبی». این گونه ادعاهای بی‌اساس جز نتیجه فعالیت قوّه وهمیّه نیست. البته موضوع کشف و شهود اختصاص به این صورت‌هایی که شرح دادیم ندارد، بلکه ممکن است، تحت همان قوانین، به انحای مختلف در خلوت و جلوت و خانه و بازار، اتفاق بیفتد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که: این کشفیاتی که صوفیه و اهل
(۱۶۰) صوفی گری
ریاضت ادعا می کنـد (به فرض این که دروغ نگوینـد) در بسیاری اوقات ناشـی از فعالیت قوّه وهمیه است و آن هم نیز معلول یک سلسله قوانین روانشناسی غیر قابل انکار می‌باشد، بنابراین می‌توان آن را تشبیه به سراب‌هایی کرد که در بیابان در برابر دیدگان مسافرین خودنمائی می کند، با این تفاوت که سراب معلول انعکاس نور خورشید و قوانین انکسار نور و امثال آن است، ولی این کشفیات معلول فعالیت نیروی توهم است اما در این جهت که عاری از حقیقتند، شریکند.

نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه

برای اینکه خوانندگان محترم اطمینان بیشتری به آنچه گفته شد پیدا کنند، به ذکر چندنمونه از مکاشفات که این جمعیت ادعا کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند می‌پردازیم:
۱ ـ در کتاب صَفوةُ الصَّفا که در شرح حالات شیخ صفی الدین اردبیلی به
نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۱)
قلم یکی از مریدان او نوشته شده است، نقل شده که: یکی از مردان کار کرده به شیخ گفت: در عالم خواب دیدم سر آستین شیخ از «عرش» بودی تا «ثَری» (زمین)! شیخ گفت: «فرزند! این را به قدر حوصله تو به تو نشان داده‌اند»!
شعر:
آستین بر عالم کون و مکان افشانده‌ایم ماورای این و آن در آستین داریم راز
نگارنده گوید: جایی که سر آستین او به این فراخی باشد، بقیه لباس به همین نسبت معلوم است چقدر خواهد شد؟ و تازه این را هم مرید شیخ به قدر حوصله خوددیده‌است.
۲ ـ در صفحه ۳۳۱ از همان کتاب می‌نویسد: جبرئیل گیلانی نقل کرد از برادر خود پیر محمد، گفت: اوّل مرتبه‌ای که به خدمت شیخ صفی رسیدم (حالت مکاشفه‌ای بر من دست داد) دیدم پای شیخ به تحت الثری و سرش به علیین و
(۱۶۲) صوفی گری
دوش‌راست‌اوبه‌کنار کوه قاف و دوش چپش هم به‌کنار کوه‌قاف‌است!نعره‌ای زدم و از خود برفتم، بعد از ساعتی شیخ از من سؤال کرد چرا نعره زدی؟! آن صورت که دیده بودم عرض کردم... .
آیا محملی برای این گونه سخنان جز فعالیت قوه توهّم پیدا می‌کنید هر قدر هم حسن ظن داشته باشید؟
۳ ـ باز در همان کتاب در صفحه ۳۳۰ نقل می‌کند: از خواجه محمد «سراوی» که از پیرمحمود، خادم خواجه افضل سراوی شنیدم: وقتی خواجه افضل از اردبیل از خدمت شیخ صفی، قصد «سراو» کرد، شیخ به او گفت: در برابر من سوار شو، خواجه افضل سوار شد و حرکت کردیم. چون به نیم فرسنگی اردبیل رسیدیم نگاه کردم دیدم شیخ بزرگ می‌شد، بزرگ می‌شد! به
نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۳)
اندازه‌ای که تمام ولایت اردبیل از او پر شد! نعره‌ای زدم و بی‌خود گردیدم و از اسب درافتادم. خواجه افضل از مشاهده این حالت خوشش نیامد و متحیرانه به من نگاه کرد، من آنچه را دیده بودم بازگفتم. گفت: ای کور بصر، یعنی شیخ به آن اندازه است که در ولایت اردبیل بگنجد؟ آنچه را دیدی به قدر خودت دیدی!
نگارنده گوید: این است معنی تجسم اوهام!
۴ ـ محی الدین عربی یکی از سلسله جنبانان این طریقت در کتاب «مسامرةُ الابرار» می‌نویسد: رجبیون کسانی هستند که دارای یک

نوع ریاضت می‌باشند و از آثار آن این است که در حالت مکاشفه «رافضی‌ها» (شیعه‌ها) را به صورت خـوک می‌بیننـد!

(۱۶۴) صوفی گری

۵ ـ شیخ عطار در کتاب تـذکرهٔ الاولیاء (صـفحه ۱۰۲) در حالات بایزیـد بسطامی نقـل می‌کنـد که گفت: «حق تعالی مرا به جایی رسانیـد که خلایق را به جملگی در میـان دو انگشت خود دیـدم»! و بـاز در همـان صـفحه نقـل می‌کنـد که: «مـدتی خانه را طواف می‌کردم، چون به حق رسیدم خانه را دیدم که گرد من طـواف می‌کرد»!

۶ ـ در همـان کتاب در صـفحه ۱۰۱ می‌نویسـد: بایزیـد گفت: حق تعـالی مرا در دو هزار مقـام پیش خود حاضـر کرد و در هر مقـام مملکتی بر من عرضه داشت، من قبول نکردم!

نگارنـده گویـد: هرگز شـنیده‌اید یکی از پیغمبران بزرگ خـدا، یـا یـک نفر از ائمـه اطهـار علیه‌السـلام چنین‌سـخنانی بر زبـان رانده‌باشند؟!آیااین‌مقامات‌خیالی، مولود نیروی توهـم نیسـت؟

نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۵)

ریاضت‌های عجیب صوفیان

قبل از آنکه گوشه دیگری از انحرافات صوفیان که به نام «ریاضت» در میان آنها رایج است شـرح داده شود، خوب است نظر اسلام را به طور کلی درباره استفـاده و تمتع از مظاهـر زندگی و لذایذ مـادی در چند جملـه خلاصـه کنیم:

یکی از اساسـی‌ترین برنامه‌هـای اسـلامی که آن را به صورت یـک «آیین زنـده و جـاودان» که برای عموم جهانیان قابل عمل اسـت درآورده، موضوع «رعایت اعتدال» و «جلوگیری از افراط و تفریط» در همه چیز است.

اسلام افراط و تفریط را نشانه «جهل» و رعایت اعتـدال و میانه روی را نشانه «علم» می‌داند. چنانکه در یکی از کلمات قصار پیشوای بزرگ اسـلام علی علیه‌السـلام می‌خوانیم: «لاـ تَجِدُ الْجاهِـلِ اِلاّـ مُفْرِطـا اَوْ مُفَرِّطـا: نـادان همیشه یـا در طرف افراط است یا در طرف تفریط» یا چنان تند می‌رود که از هدف گذشته و آن طرف هدف قرار می‌گیرد یا آن قدر کند می‌رود که به هدف نمی‌رسد.

(۱۶۶) صوفی گری

اسلام در موضوع خواب، خوراک، پوشاک، استراحت و تفریح و خلاصه اسـتفاده از لذایذ دنیا و مواهب حیاتی، این اصل را کاملاً رعایت کرده و جنبه‌های افـراط و تفریـط آن را نکـوهـش کـرده اسـت.

اسلام می‌گوید: هیچ گونه منافاتی میان تقوی و پرهیز از گناهان و تهذیب نفس و تحصیل ملکات و فضایل اخلاقی و سیر و سلوک الی الله، بـا اسـتفاده از نعمت‌هـای خدا در ایـن جهـان (بـه طـور اعتـدال) نیسـت. بلکه می‌گویـد: منظـور اصلی خـداونـد متعـال از آفرینـش ایـن نعمت‌هـا بنـدگـان بـاایمـان او بوده‌انـد:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَ‌اللّهِ الَّتیاَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذینَ امَنُوا فِی‌الْحَیوهِ‌الـدُّنْیا خالِصَـهً یَوْمَ‌الْقِیامَـهِ: بگـو چه کسـی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را بر آنها حرام کرده است، بگو: آن‌ها، مال

ریاضت‌های عجیب صوفیان (۱۶۷)

مردم باایمـان در این دنیاست و در قیامـت فقط در اختیـار آنها خواهـد بود». (۱)

ولی چون از نظر اسـلام زنـدگی و حیات این دنیا به طور کلی مقدمه آخرت و وسیله نایل شدن به کمالات معنوی و سـعادت جهان دیگر است، بهره برداری از لـذایـذ مـادی را تـا آن حـد تجویز می‌کنـد که یـا انسـان را در راه کمـال کمـک کنـد، یا لااقـل با آن منافاتـی نداشتـه باشـد.

لذا اسـلام با علاقه زیاد به لذایذ مادی و غرق شدن در شـهوات که دل را می‌میراند و انسان را از هدف اصلی آفرینش یعنی تحصیل

کمالات معنوی بازمی‌دارد، به شدّت مبارزه کرده است.

علاوه‌براین، اسلام در دوموردتمتع و بهره‌برداری‌ازاین‌لذایذرابه‌کلی «ممنوع» یـا «محـدود» کرده است:

۱. ۳۲ / اعراف.

۱ ـ درصورتی‌که‌ازمجاری غیرمشروع‌به دست آیـد، در این صـورت شدیـدا از آن جلوگیری کرده است تـا آنجا که پیغمبر اسـلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اَلْعِبادَةُ سَبْعونَ جُزْءا اَفضَلُها طَلَبُ الْحَلال: عبادت هفتاد جزء دارد و از همه مهم‌تر به دست آوردن روزی حلال است». (۱)

۲ ـ در مواردی که سایر مسلمانان در زحمت و فشار باشند اسلام دستور می‌دهد از مخارج غیرضروری کم کرده و حتی الامکان به فکر نیازمنـدان و محرومـان باشنـد و یکی از علـل زهـد امیرمؤمنـان علیه‌السـلام رعـایت همین موضـوع بـوده است، چنـانکه خـودش می‌فرمایـد: «من تنهـا نمی‌توانم به نـام امیرالمؤمنین قنـاعت کنم در حالی که با فرد فرد مسلمانان در مشـکلات شـرکت نجویم... آیا شب‌ها با شکم سیر بخوابم، با اینکه در سرزمین حجاز و یمامه شاید گرسنه‌ای باشد که نان جو هم نخورده است»؟! (۱)

۱. وسائـل الشیعـۀ، جلد ۱۲.

و اینکه می‌بینیم در بعضـی از اخبار وارد شده که حتی در حلال دنیا زهد باید داشـت زیرا حلال آن هم حسـاب دارد، شاید اشاره به این است که انسان نبایـد آن قـدر مشـغول لذایذ مادی شود که از هـدف بزرگ آفرینـش غافـل مانـد، حـلال هـم حســاب دارد، نبـایــد در آن افـــراط و زیـــاده روی کـــرد.

اما ریاضـات صوفی‌ها به هیـچ وجه هماهنـگ بـا آنچه گفته شـد نیست و از مـرزهای شـرع و عقـل بیرون است و از بـدعت‌هـای ناروای آنهاست که

۱. نهـج البلاغـه، نامـه ۴۵.

بسیاری از آنهـا شرم‌آور و ننگیـن یا خطرنـاک و جنون‌آمیـز اسـت که ذیـلاً به بعضـی از آنها اشـاره می‌شـود تا خوانندگـان خود قضـاوت کننـد.

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها

موضوع ریـاضت و ترک لذایـذ مـادی و تحمـل اعمـال شـاقه، از اصولی‌ترین ریشه‌های تصوف است که در میان عموم فرق آنها ـ با تفاوت‌هایی ـ دیـده می‌شود، حتی فرقه‌هایی که قبل از اسـلام بودنـد و مخصوصا هندوها که تصوف در میان آنها از زمان‌های بسیار قدیم وجود داشته، این خصیصه تصوف را به حد کافی داشته‌اند.

کارهـایی که بعضـی صوفیـان به عنوان ریـاضت نقـل شـده که عقـل انسـان را حیـران می‌کنـد، از جملـه «شـیخ عطار» در «تـذکرۀ الاولیاء» در شرح حال «شبلی» می‌نویسد:

۱ ـ یـک بغـل چـوب را بـه جـان خـود خـورد مـی‌کـرد:

«نقـل است که شبلی سـردابه‌ای داشتی که در آنجـا همی شـدی و آغوشـی چوب بـا خود بردی و هرگـاه غفلتی به دل او درآمـدی خویشتن بدان چوب همی زدی، و گاه بودی که همه چوبهـا که بشکسـتی دست و پای خود بر دیوار همی زدی»! (۱)

شما را به خدا قسم کدام عقل، کدام دین و مذهب اجازه می‌دهد که انسان یک بغل چوب را بر جان خود خرد کند، تازه دست بردار هم نباشد و دست و پای خود را به دیوار بکوبد؟!

اگر خدای‌نکرده درنزدیکان‌شماکسی چنین‌کاری‌کنداسمش را چه می‌گذارید؟ آیااورارروانه‌تیمارستان‌نمی‌کنید؟

۱. تذکرة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۲۳۵.

(۱۷۲) صوفی گری

تعجب از آقای دکتر غنی است که مردی با سواد و تحصیل کرده است، او قبل از نقل این داستان می‌گوید: «راجع به ذکر و ورد و توجه کاملی که شرط آن است چیزها نوشته و راه‌ها نشان داده‌اند و از رفتار عرفای بزرگ که زندگی آنها سرمشق‌اهل‌سلوک‌است،داستان‌هانقل‌کرده‌اند»(۱) سپس‌این‌داستان‌رانقل‌می‌کند.

آیا در حالات هیچ یک از انبیاء و اولیای خدا و اصحاب ائمه هدی علیهم‌السلام هرگز چنین حرکات ناشایست و جنون‌آمیزی دیده شده است؟!

۲ ـ خود را در وسط چاه معلق ساخت!

در حالات شیخ «ابوسعید» که از صوفیان معروف و به عقیده متصوفه دارای مقامات بسیار عالی است چنین می‌خوانیم:

۱. تاریخ تصوف، دکتر غنی، صفحه ۳۶۱.

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۳)

«در جوانی شب‌ها پس از آن که اهل خانه به خواب می‌رفتند آهسته برخاسته به مسجد می‌آمد. در گوشه مسجد چاه آبی بود، طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می‌بست و سپس چوب را روی دهانه چاه گذارده، و خود را در وسط چاه تا نزدیک طلوع صبح معلق می‌ساخت و قرآن می‌خواند، آخر شب از چاه بیرون آمده و آهسته به خانه برمی‌گشت تا پدر و مادرش نفهمند» !(۱)

دینی که می‌گوید: «جان خود را به هلاکت نیندازید» و حتی عبادات و وظایف مهم دینی را مانند «روزه» در صورتی که زیان‌بخش باشد قدغن و ممنوع کرده است، هرگز اجازه می‌دهد کسی دست به چنین اقدام جاهلانه و خطرناکی بزند؟ آیا راه تحصیل کمال این اعمال بی‌رویه است؟ هیچ عقلی باور می‌کند ؟

۱. نقل از کتاب اسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید، صفحه ۲۲.

(۱۷۴) صوفی گری

۳ ـ هفت من نمک در چشم خود کرد!

درباره «ابوبکر شبلی» که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌زیست، چنین می‌خوانیم: «به اول که مجاهده بر دست گرفت سالهای دراز شب نمک در چشم کشیدی تا در خواب نشود و گویند که هفت من نمک در چشم کرده بود!»...

(۱) و راستی عجب چشم بادوامی داشته !

«شیخ ابوسعید ابوالخیر» خطاب به مریدی زیر درخت بیدی گفت: ای جوانمرد! این درخت که تو می‌بینی هشتاد ختم قرآن کردم سرنگونسارا! (پاهایم) از این درخت درآویخته! (۲)

۴ ـ هفت سال خار بیابان خورد!

۱. تذکرة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۱۶۴ .

۲. همان مدرک، صفحه ۳۲۹ .

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۵)

باز در حالات «ابوسعید» می‌خوانیم که «هفت سال در بیابانی در نزدیکی سرخس به مجاهدت و ریاضت مشغول بود و معروف است که در این هفت سال خار بیابان و سرگز و امثال آن می‌خورد»! (۱)

۵ ـ ترک غذاهای حیوانی در چهل روز

موضوع ترک غذاهای حیوانی در چهل روز یا بیشتر، از ریاضات ساده و معمولی صوفیان است که در میان بسیاری از آنها رایج می‌باشد. این موضوع نیز برخلاف دستورات اسلامی است، زیرا روایات متعددی از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و سایر امامان علیهم‌السلام در مذمت این عمل نقل شده است.

مرحوم شیخ حر عاملی در جلد سوم کتاب «وسائل الشیعة» که از منابع

۱. نقل از کتاب اسرار التوحید، صفحه ۲۷ .

(۱۷۶) صوفی گری

معروف حدیث ماست، ده حدیث از معصومین علیهم‌السلام به این مضمون نقل کرده است: «مَنْ تَرَکَ اللَّحْمَ اَرْبَعینَ صَباحا ساءَ خُلْقُه» «کسی که چهل روز گوشت نخورد اخلاق او بد می‌شود» و در چند حدیث دستور داده شده که در گوش چنین شخصی اذان بگویید (شاید منظور این است که چون این شخص از دستورات اسلام دور افتاده باید روح ایمان را در او با اذان تجدید کنید) و در یکی از آنها دارد که چنین شخصی حتما قرض کند و گوشت بخورد و خدا قرض او را ادا می‌کند!

از نظر طبی و بهداشتی هم ترک گوشت حیوانی در یک مدت طولانی، زیان‌های مسلمی دارد، همان‌طور که افراط در خوردن گوشت هم بسیار زیان‌بخش است، بدیهی است وقتی انسان انحراف جسمی و مزاجی پیدا کند آثارش در اخلاق و افکار او آشکار می‌گردد، شاید اخبار مزبور هم اشاره به این موضوع باشد.

بنابراین ترک غذاهای حیوانی در چهل روز یا بیشتر، نه تنها انسان را به خدا

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۷)

نزدیک نمی‌کند بلکه آثار سوئی در اخلاق و اختلالاتی در مزاج و سلامت روح و جسم تولید می‌نماید.

یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت

ما همه معتقدیم که اسلام یک دین اجتماعی و جهانی است که بر پایه واقعیات زندگی و تکامل حقیقی انسان و پاره‌کردن پرده‌های خرافات و موهومات بنا شده است، روشن است چنین دینی با ریاضاتی که نمونه‌اش در بالا ذکر شد مبارزه می‌کند، یک نمونه روشن از طرز گفتار و رفتار پیشوایان بزرگ اسلام همان است که در نهج‌البلاغه مولی امیر مؤمنان علی علیه‌السلام آمده است و با دقت در آن معلوم می‌شود که تفاوت میان این تعلیمات با تعلیمات صوفیان، تفاوت از زمین تا آسمان است.

بهره‌گیری سالم از غریزه جنسی و همچنین خوردن و آشامیدن از ضروریات طبیعت انسانی و موجب بقای نسل است ازدواج در شریعت اسلام جز سنت است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اَلنِّکاحُ سُنَّتی، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتی فَلَیْسَ مِنّی» (۱) «ازدواج سنت من است و هرکس از سنت من اعراض نماید از من نیست».

(۱۷۸) صوفی گری

هنگامی که به اطلاع پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید که گروهی از مسلمانان از اجتماع بریده و تارک دنیا شده‌اند و از همه چیز اعراض نموده و به عزلت و عبادت روی آورده‌اند، سخت آنها را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «لا رَهْبانِیَّةَ فِی الْاِسْلامِ» (۲) «در اسلام رهبانیت نیست».

و در حدیث دیگر به «عثمان بن مظعون» فرمود: «اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَکْتُبْ

۱. عــروة الوثقــی، سیــد یــزدی ـ صفحه ۶۲۲ .

۲. سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ۵۴۰ ـ نهایة ابن اثیر .

عَلَیْنَا الرَّهْبانِیَةَ اِنَّما رَهْبانِیَةُ اُمَّتِی الْجِهادَ فی سَبیلِ اللّهِ: خداوند متعال رهبانیت را بـرای امـت من مقـرر نداشتـه، رهبانیـت امـت مـن جهـاد در راه خداسـت».

همچنین در قسمتی از آیه ۲۷ سوره حدیـد جمله «وَ رَهْبانِیَّةً ن ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ...: رهبانیتی را که ابداع کرده بودند و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدف‌آن جلب‌خشنودی‌خدابود» حاوی‌نکوهشی‌است‌برترسایان تارک دنیا.

و از اینجـا روشن می‌شود کارهـای صوفیـان در ترک ازدواج و پرهیز از حلاـل دنیا و روی آوردن به رهبانیت و درآمـدن در سلک تارکـان دنیـا برخلاـف آئین اسـلام است و دلیـل بر صـدق گفتـار آنهـاست که می‌گوینـد تصوف ریشه‌هایی در عقایـد مسیحیان و جوکیان هند و مانند آنها دارد، بهانه‌های آن‌ها برای این کار از اصل کارشان عجیب‌تر است.

عطار در شرح حال «رابعه» (زنی که سران تصوف احترام زیادی برای او

قائلنـد) می‌نویسـد: «حسن بن رابعه گفت رغبت کنی تـا نکـاحی کنیم و عقـد بنـدیم؟! گفت عقـد نکاح بر وجودی فرود آیـد اینجا وجود برخاسته است که نیست خود گشتـه‌ام و هسـت بـه او شـده‌ام... خطبــه از او بایـد خواسـت نـه از مـن»!(۱)

علی علیه‌السـلام در بصره به عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از دوستان و ارادتمنـدانش بود رفته بود، در ضمن گفتگوها «علاء بن زیاد» عرض کرد: ای امیر مؤمنان شکایـت برادرم «عاصـم بـن زیـاد» را بـه شمـا عـرض می‌کنم.

فرمـود: مگـر چـه شده ؟

عـرض کـرد: عبایـی بـر خـود پوشیـده و از دنیـا کنـاره‌گیـری کـرده.

فرمـود: فورا او را بیاورید.

۱. تذکرة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۷۰.

همیـن که «عاصـم بـن زیـاد» آمـد، حضـرت رو به او کـرده و فرمود:

«ای دشـمن جان خود! شیطان عقلت را ربوده، تو به زن و فرزند خود چرا رحم نکردی؟ گمان می‌کنی خداوند نعمت‌های پاکیزه را بر تو حرام کرده است؟ تو در پیشگاه خدا کوچک‌تر از این هستی»!

عاصـــم عـرض کرد: ای امیـر مؤمنـان! شـما خودتـان ایـن لبـاس خشـن و آن غـذای نـاگـوار را داریـد (و بــه مـــن ایــن طـــور مــی‌فـرمـاییـد)؟

علی علیه‌السلام فرمود: بس کن! من مثل تو نیستم، خداوند به زمامداران عادل دستور داده مانند ضعیف‌ترین مردم زندگی کنند تا با فقرا همدردی کرده و درد فقر و پریشانی آنها را از پای درنیاورد! (۱)

۱. نهـــج البـلاغـــه، خطبـــه ۲۰۷.

این گفتـار یک نمونه گویا از طرز منطق اسـلام و دسـتوراتی است که برای جلوگیری از افراط و تفریط در زنـدگی داده است، زیرا علی علیه‌السـلام نخست به خانه «علاء بن زیاد» که وارد شد از وسـعت بی حساب (و زرق و برق) آن تعجب کرد و او را نصیحت به اعتدال فرمود و در نقطه مقابل، برادرش را که گرفتار تفریط شده بود نیز شدیدا مورد ملامت قرار داد.

لــــذات و هوسرانی‌هــــای خانقـــــــاه!

عجیب این است که صوفیان با اینکه طرفدار پشت پا زدن به لذایذ جسمانی هستند در بعضی از لذایذ مادی، ولع و حرص عجیبی از خود نشان می‌دهند. موضوع تمایل به خوانندگی و موسیقی و رقص (که در میان آن‌ها به عنوان «وجد» و «سماع» معروف است) یکی از این موارد است که در میان فرقه‌های صوفیه طرفداران بسیاری دارد، مخصوصا قسمت خوانندگی که در غالب خانقاه‌ها رایج است. سماع، ترنم اشعار با همراهی موسیقی و رقص در محافل صوفیه:

لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۳)

«احوال» نزد صوفیه امر غیراختیاری است که بدون تعهد و اکتساب و جد و جهد به قلب سالك راه پیدا می‌کند، از قبیل طرب یا حزن و بسط یا قبض و شوق و انزعاج و امثال اینها.

صوفیه برای تحریك اعصاب و نیل به این حرکت که از آن تعبیر به بی خودی می‌کنند به انواع وسایل متوسل می‌شده‌اند و از اذکار مخصوص گروهی و فردی و نعره‌های عاشقانه و مستانه در مراسم وَجد و سَماع و رقص و پای کوبی و حتی از مواد تخدیرکننده، یا سکرانگیز نیز استفاده می‌کرده‌اند. بعضی دیگر به بنگ و چرس پناه برده و می‌گویند برخی هم لب به شراب می‌زده‌اند، از این همه قصدشان با وسایل مصنوعی رهایی از خود و خودی بوده است!

(۱۸۴) صوفی گری

در نظر صوفیه «سَماع» برای پیدا کردن «حال» و «وَجد» عامل بسیاری قوی محسوب می‌شود از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص که همه آنها تحت عنوان «سَماع» درمی آید. آری سَماع که از نظر متشرعین و فقهاء مردود و مذموم است و گناه به حساب می‌آید نزد اغلب مشایخ و سران صوفیه از راه‌های مهم وصول به حالت وَجْد شمرده می‌شود. به این معنی که گفته‌اند «سَماع» حالتی در دل ایجاد می‌کند که «وَجْد» نامیده می‌شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می‌آورد که اگر حرکات، غیرموزون باشد «اضطراب» و اگر موزون باشد «کف‌زدن و رقص‌است».(۱)

«سَماع» در تاریخ تصوف جنجالی‌ترین موضوع‌ها بوده است نه تنها اهل شرع

۱. تاریخ تصوف، ۳۸۸.

لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۵)

با آن به مخالفت پرداخته‌اند بلکه در میان مشایخ صوفیه نیز مخالفانی داشته است، برخی برای آنان شرایطی قائل شده‌اند و بعضی دیگر «سَماع» را برای گروهی روا و برای گروه دیگر ناروا دانسته‌اند. داستان‌های بسیاری از مشایخ و مریدان است که در سماع، مرغ روحشان از قفس تن پریده است، در طبقات الصوفیه آمده است که ذوالنون، فضیل بن عیاض، ابوسعید خراز، شبلی، نوری، دراج، ابوبکراشنانی و ابوالقاسم‌سایح، ازمشایخی‌هستندکه در سَماع برفته‌اند! (۱) به‌اصطلاح کشته مجالس سَماع(موسیقی)بوده‌اند.

بـه هر حال مجالس صوفیه از دیرباز با سَماع و قول همراه بود و تشکیل مجلس‌رقص و پایکوبی‌و دست‌افشانی‌و شعرخوانی، تحت‌عنوان‌سماع‌به صورت

۱. طبقات الصوفیه: ۵۱۴ ـ ۵۷۳ ـ ۵۸۰ ـ ۵۸۱.

(۱۸۶) صوفی گری

یك کار گروهی در خانقاه معمول بود و این موضوع آن چنان مورد توجه قرار داشت که عده‌ای می گفتند مسلك تصوف جز رقص نیست. (۱)

افرادی که به خانقاه‌ها رفت و آمد داشته‌اند، حکایات فراوانی از خوانندگی‌هایی که به وسیله جوانان نورس و زیبا که لذات سمعی

و بصری را در یک لحظـه به هم آمیختـه و تحویـل «فُقَراءُ اِلَی اللّـه»! می‌دهنـد نقـل کرده‌انـد!
عجیب‌تر اینکه، این‌ها را وسیله توجه به خدا و درنوردیدن وادی‌های «جذبه» و «شوق»می‌دانند. در اینجا لازم می‌دانم حکایت جالبی را که در یکی از کتب معروف صوفیـه است نقل کنم:
۱. کشف المحجوب ـ ۵۴۲.
لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۷)

رقص ابوسعید!

در کتاب «اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید» نقل شده است که «شیخ عبداللّه باکو» (او هم از سران صوفیه است) را به سماع و رقص شیخ ابوسعید انکار می‌بود و گاه گاه اظهار می‌کرد تا شبی به خواب دید که هاتفی آواز داد: «قومُوا وَ ارْقَصوا لِلّه». یعنی «برخیزید و برای خدا رقص کنید»! بیدار شد و لاحول کرد و گفت: این خواب شوریده بود که مرا شیطان نمود. دیگر بار بخفت همچنین دید هاتفی می‌گوید: «قُوموا وَ ارْقَصوا لِلّه» بیدار شد و لا حول کرد و ذکری بگفت و سوره دو سه از قرآن بخواند، در خواب شد همان دید، دانست که جز حق نتواند بود!
صبح برخاست و به خانقاه به زیارت شیخ ابوسعید آمد و شیخ را دید که از اندرون خانه می‌گفت: «قُوموا وَ ارْقَصوا لِلّه...»!
(۱۸۸) صوفی گری
شیخ ابوعبداللّه را وقت خوش گشت و آن انکاری که از وجد و سماع (رقص و خوانندگی) شیخ در اندرون او بود برخاست! (۱)
نگارنده گوید: این است معنی همه چیز را به بازیچه گرفتن و هر هوا و هوسی را به نام دین انجام دادن. آری کسی که می‌گوید: «رَأسُ هذَا الاَمْرِ کَبْسِ الْمَحابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفاتِرِ وَ نِسیانِ الْعُلوم یعنی آغاز تصوف بستن دوات‌ها و پاره کردن دفترها و فراموش کردن علوم است». (۲) از چنین شخصی «رقص برای خدا»! تعجب نیست.
در شرح حال ابوبکر شبلی نوشته‌اند: «نقل است یک بار چند روز در زیر
۱. نقل از کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۹۳ و نفحات الانس جامی، صفحه ۳۲۲.
۲. نقل از کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۳۳ .
رقص ابوسعید (۱۸۹)
درختی رقص می‌کرد و می‌گفت: هو هو گفتند: این چه حالت است؟ گفت: این فاخته براین‌درخت می‌گوید: کو، کو، من نیز موافقت او را می‌نمایم و می‌گویم هو هو». (۱)

رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز

یکی از مریدان در حالات «ابوسعید ابوالخیر» نوشته است: روزی بعد از دعوت (به میهمانی) سَماع می‌کردند (خوانندگی و نوازندگی داشتند) و شیخ ما را حالتی پدید آمده بود و همه در آن حالت بودند... مؤذن بانگ نماز پیشین (ظهر) گفت و شیخ همچنان در حال بود و جمع در وجد، رقص می‌کردند و نعره می‌زدند و در میان آن حالت امام محمد قاینی (میزبان اصلی شیخ) گفت: نماز، نماز، شیخ ما گفت: ما در نمازیم! و همچنان در رقص بودند، امام محمد ایشان را بگذاشت و در نماز شد. (۱)
۱. عطار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸ .

نگارنده گوید: این است سرانجام کسی که عنان اختیار خود را به شیطان بسپارد.

گفته‌اند در رباط اردبیل دویست صوفی ساکن بودند و کار آنان خوردن و رقصیدن(۲) بود ؛ مولوی گوید:

در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند!

و شیوع آن در بین صوفیه به‌حدی‌بود که گویند: «اَبُوالْعَلاء مَعَرّی» شکم‌خواری و پایکوبی صوفیه را در اشعارش به باد استهزاء گرفته است قطعه ابوالعلاء در این باب معروف است:

۱. کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۱۸۶ .

۲. آثار البلاد قزوینی، صفحه ۲۹۰ .

آری جَیْلَ التَّصَوُّفَ شَرَّ جَیْلٍ فَقُلْ لَهُمْ وَاهْوَنْ بِالْحُلُولِ

اَقالَ اللّهُ حینَ عَبَدْتُمُوهُ کُلوا اَکْلَ الْبَهائِمِ وَ ارْقَصُوا لی؟! (۱)

می‌بینم گروه صوفیه را بدترین گروه پس بگو به آنها ذلیل شوید به وسیله حلول

آیا گفت خداوند در حالی که شما او را می‌پرستیدید بخورید خوردن چهارپایان را و برای من برقصید

در بین صوفیه کسانی بودند که بیشتر تحت تأثیر شعر و آواز واقع می‌شدند تا تحت تأثیر قرآن! چنانکه یوسف بن الحسین رازی از تأثیر اشعاری که با شور

۱. ارشاد، جلد ۲، صفحه ۱۸۵ .

و حال «قوّالان» خوانده می‌شود به گریه می‌افتاد و از خواندن قرآن چنین حالی به او دست نمی‌داد. (۱)

دکتر زرین کوب می‌نویسد: همین نکته بود که صوفیه را به مجالس «سماع» و «قوّالی» می‌کشانید، در این مجالس، قوالی بود که ترانه‌های عاشقانه یا عارفانه ـ همراه یا بدون «ساز» ـ می‌خواند و صوفیان حلقه وار بر زمین می‌نشسته و خاموش و آرام سر به زیر افکنده، نفس‌ها را حبس می‌کردند و سعی می‌ورزیدند تا سکوت و سکون جمع را به هم نزنند، اما این سکوت و سکون، در میان آن شور و هیجان البته دوام نمی‌داشت، به ناگاه یک صوفی به «وجد» می‌آمد، صدای تحسین برمی آورد، نعره می‌زد و به رقص برمی‌خاست، این شور او در دیگران

۱. اللمع، ۳۶۳۰۴ .

هم می‌گرفت و حتی شیخ نیز که حاضر بود، گاه به موافقت اصحاب به وجد و رقص درمی‌آمد و بدین گونه تمام حاضران به «پایکوبی» و «دست افشانی» برمی‌خواستند . در این موارد گاه حالت‌های شگفت روی می‌داد صوفی بی‌خودانه خرقه خود را پاره می‌کرد دیگری نعره‌های بیهشانه می‌کشید و شاید که گاه یک دو تن هم از غلبه شور هلاک می‌شدند!

جامی در نفحات الانس در شرح حال شیخ روزبهان نوشته است که در کتاب «الانوار فی کشف الاسرار» آورده است که قوّال «خواننده» باید خوب روی بود که عارفان در مجمع سَماع (مجلس خوانندگی و نوازندگی) به جهت ترویج قلوب! به سه چیز محتاجند: روایح طیبه (بوی خوش) و وجه ملیح (روی‌زیبا)و صوت‌ملیح (صدای‌خوب)!

نگارنده می‌گوید: هنگامی که انسان روایات مذمت صوفیه را می‌خواند، گاه از

آن همه شدت در نکوهش آنان تعجب می کند، ولی وقتی این کثافت کاری‌ها را مشاهده‌می کندمی گویدباز هم کم‌است!

فـراز دیگری از رسوایی‌های خانقاه

بعضـی از صوفیه به سـبب ترک تأهل و یا به جهت مصاحبت با نوجوانان، متهم به «شاهد بازی» بودند. البته این صحبت نوجوانان که از خیلی قـدیم در مجالس صوفیه و خانقاه هاشان تردد داشـتند، از آفات صوفیه به شـمار می‌آمـد. حتی بعضـی از مشایـخ منسوب به شاهد بازی شدند! «احمد غزالی» در پیش خوبرویان سـجده می کرد! «اوحد الدین کرمانی» با شاهدان سـر و سـرّی داشت! و در غلبه «وجد» سینه بر سینه هاشان می‌نهاد! حکایت او با پسر خلیفه مشهور اسـت و گوینـد شمس تبریـزی در این باب‌هـا بر وی اعتـراض لطیـف کرد. (۱)

فراز دیگری از رسوایی‌های خانقاه (۱۹۵)

فخرالدین عراقی در دنبـال قلنـدر پسـری خوبروی از عراق به هند افتاد! (۲)

شواهـد بسیار در این باب هست که خانقاه‌ها از این جوانان نوخاسته پر بود. بسـیاری از مشایـخ صوفیه هم آنها را از دام صـحبت با اَمْرَدان برحذر می‌داشتند. در هر حال این توجه به «شاهدان» و «سادگان» از اسباب نفرت و اعتراض عامه در حق صوفیان بوده است! (۳)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۴ .

۲. کلیات عراقی مقدمه، صفحه ۴۹ و ۵۰ .

(۱۹۶) صوفی گری

نگـارنـده گویـد: نـه تنهـا نفـرت مـردم کـه نفـرت خـدا و خلـق!

شیخ و قطب و مرشد

سالک توبه کار بعـد از توبه بایـد پیرو و مطیع کسـی شود که او را رهبری نماید و به اصـطلاح صوفیه باید مرشدی انتخاب کند. این مرشد به اسامی مختلف نامیده می‌شود از قبیل «پیر»، «ولی»، «شـیخ»، «قطب» و «دلیل راه» و شخصی است که تجربه و علم کافی دارد و «خود به حق واصـل شـده» است. از بحث‌هـای گذشـته اجمالاًبه‌دست‌آمدکه‌صوفیان‌معمولاًیک‌سلسله‌دسـتورات گوناگون‌به‌پیروان خود می‌دهندکه‌دربسیاری‌ازمواردنه‌باموازین‌عقلی‌سازگاراست‌ونه‌باموازین شـرعی، چنـانکه نمونه‌های آن با ذکر مـدارک روشن در بحث «ریاضت» و «کشف و شهود» و ماننـد آن گذشـت.

لذا برای اینکه پیروان خود را در مقابل این دسـتورات تسلیم کنند و آن دستورات برای آنها به تمام معنی لازم الاجراء باشد، مقامات فوق العاده بزرگ با

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۵ .

شیخ و قطب و مرشد (۱۹۷)

اختیـارات کاملاً وسیع برای سـران خود قائل می‌شونـد. رهبری در تصوف، براساس سلسـله مراتب و «هرم قـدرت» قرار گرفته اسـت «قطب» یا پیر طریقت، بر فراز قله این هرم جای دارد، دیگران همه در مراحل پایین تر وی، مقام گزیده‌انـد. سالکان راه باید از مراحل بسـیار دشوار و پیچیـده‌ای بگذرنـد تا به مرحله والای قطب برسـند قطب خود را محور نظام دنیا و آخرت دانسـته! و مـدعی شاهی و حکم‌فرمـایی بر همه می‌باشـد! دکـتر غنی می گویـد: برای اینکه اهمیت مقـام" ولیّ "و" پیر "در تصـوف روشن شود بهـترین وسـیله استشـهاد از بزرگـان صوفیه است از جمله مولانـای رومی در مثنوی که یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهـای آثار ادبی ایران و بلاشـک

جامع‌ترین و عالی‌ترین و دلپذیرترین آثار متصوفه اسلام است در مــوارد عدیده «ولــی» را به تعبیــرات گوناگون وصف می‌کند. از جمله می‌گوید:

قطب شیر و صید کردن کار او باقیان این خلق باقی خوار او

(۱۹۸) صوفی‌گری

تا توانی در رضای «قطب» کوش تا قوی گردد کند در صید جوش!

چون برنجد بینوا گردند خلق کز کف عقل است چندین رزق خلق!

زانکه جمله خلق باقی خوار اوست این نگهدار، ار دل تو صید جوست!

او چو عقل و خلق چون اجزای تن بسته عقل است تدبیر بدن

قطب آن باشد که گرد خود تند گردش افلاک گرد او زند! (۱)

یعنــــی مقــامــــی فــراتــــــر از همـــه انبیـــاء و اولیـــــاء!

منطق صوفیان در این باره چنین است که «سالِك اِلَی اللّه» برای اینکه از گردنه‌های خطرناك سلوك به سلامتی بگـذرد و در پنجه خطرات نفسانی و وساوس شیطانی گرفتار نشود و از کشمکش و اضطراب خیال آسوده باشد، باید

۱. مثنــوی، جلــــد ۵، صفحــــه ۵۰۲.

شیخ و قطب و مرشد (۱۹۹)

رهبر و راهنمایی برای‌خود انتخاب‌کند، چون این‌راه خطرناك‌است و قطع‌آن جز با همرهی رهروان این راه ممکن نیست!

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی!

گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی که در این مرحله بسیار بود گمراهی

صوفیان این رهبر را «قطب» می‌نامنـد و معمولاً این عنوان را به کسـی می‌دهنـد که به‌عقیـده‌آنها در سیر و سلوك‌استـغنای‌کامل پیدا کرده باشد و محتاج به راهنما و رهبر نیست، اما اگر هنوز استغنای کامل پیدا نکرده است او را «شیخ مجاز» که اجــازه هدایت «فُقَراءُ اِلَی اللّه»! را از قطــب دریافــت داشتـه، یا «مرشد» می‌نامند.

صوفیان معمولاً معتقدند که همه چیز، اعم از اعمال و گفتار (حتی ذکرهایی که می‌گویند!) باید به اجازه شیخ و قطب و مرشد باشد و اذکار و اعمالی که بدون اجــازه او باشــد چنــدان اثری در طــی مقامــات معنــوی نخواهــد داشت! (۱)

(۲۰۰) صوفی‌گری

اقطاب و شیوخ آنهـا هم درست ماننـد طبیبی که آمپول‌هـا و داروهای مختلف را به کمیت و کیفیت معینی در زمان خاصـی تجویز می‌کند، می‌گویند: فلان ذکر را تا

۱. صوفی‌ها در مقام «پیر»، «قطب» و «مرشـد» غلو بسیار کنند و او را روحا متحد با «خدا» شـمرده اعمال او را، اعمال خدا می‌دانند! و هرچه از او صادر شود بـدون چون و چرا بجا و صواب می‌شـمارند. دکتر غنی می‌نویسـد: «سالك چون ولی و مرشد خود را انتخاب کرد و دست ارادت به اوسپرد بایدچشم‌بسته مطیع‌اوباشد و بدون‌چون و چرا اوامراوراواجب‌الاطاعهٔ‌بشمردبه‌قول حافظ:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالك بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

به این معنی که تردیـد و تأمل در اجرای اوامر مرشـد و ولیّ و تصور خطا و اشتباه برای او کفر طریقت اســت! (تاریـخ تصــــوف، صفحــه ۲۳۴)

شیخ و قطب و مرشد (۲۰۱)

چهل‌روزهرروز این‌مقدار و آن‌تعدادبگو و بعداآن‌راترك‌کن و فلان‌ذکررا... ظاهرا خــودشان هم از این تشبیه ابایـی نداشتـه باشند و

خود را اطبّاء روحانی می‌دانند.

ولی آیا ذکر خدا که در هر حال و به هر صورت خوب است و در دستورات ائمه معصومین علیهم‌السلام و شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مردم را (بدون استثناء) دعوت به یک سلسله اذکار مستحبی که مشتمل بر یاد خدا و توجه به اسماء حسنی و صفات ذات پاک اوست کرده‌اند، چیزی است که به بعضی از مزاج‌ها می‌سازد و به بعضی از مزاج‌ها نمی‌سازد؟ اگر راستی چنین است چرا در اخبار پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام اثری از آن نیست؟ چرا آنها این برنامه‌ها را نسبت به اصحاب و یاران خود عمل نکردند؟

(۲۰۲) صوفی گری

حدود اختیارات ۱۰ مادّه‌ای اَقطاب

به هر حال اقطاب از نظر صوفیه اختیارات فوق العاده وسیعی دارند تا آنجا که نویسنده «استوارنامه» کیوان قزوینی ملقب به «منصور علی شاه» که زمانی خود از اقطاب صوفیه بوده است، می‌نویسد: «حدود ادعای قطب ده ماده است»:

اوّل: آنکه من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت و به نیروی آن تأسیس احکام تصوف را نمود! الا آنکه او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

دوم: اینکه می‌توانم عده‌ای را تکمیل کنم به طوری که روح قبایح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده، به تن دیگران (کفار) بیندازم!

سوم: آنکه من از قیود طبع و نفس آزادم.

چهارم: آنکه همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۳)

پنجم: هراسم را که من به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می‌شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است!

ششم: آنکه معارف دینی و عقاید قلبی اگر با امضای من باشد مطابق واقع است والا عین خطاست!

هفتم: آنکه من مفترض الطاعهٔ و لازم الخدمه و لازم الحفظ هستم!

هشتم: من در عقاید خودم آزادم!

نهم: من همیشه حاضر و ناظر احوال قلبی مریدم!

دهم: من‌تقسیم‌کننده بهشت و دوزخم! (۱)

البته این عقاید همه فِرَق صوفیه نیست، اما منظور این است که

۱. نقل از استوارنامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ با تلخیص.

(۲۰۴) صوفی گری

اجمالاً بدانید چه اختیارات و مقاماتی برای اقطاب قائل هستند.

صوفیان حق هیچ گونه چون و چرا در برابر دستورات مرشد و قطب ندارند و کوچک‌ترین مقاومتی در برابر آنها در حقیقت «ارتداد»! محسوب می‌شود و شاید عنوان «سرسپرده» نیز به همین مناسبت گفته می‌شود، یعنی همه چیز خود را به یک بار در طبق اخلاص گذارده و در اختیار قطب و مرشد قرار می‌دهند و سر به آستانش می‌سپارند و می گویند:

اگر مخلصی سر بر این در بنه کلاه خداوندی از سر بنه!

حتی اینکه بسیاری از صوفیان معتقدند که سالک باید صورت مرشد خود را در همه حال در نظر داشته باشد و کمتر از او غفلت کند، چنانکه حاج زین العابدین شیروانی که از حامیان سرسخت این طایفه است در کتاب خود «ریاض السیاحهٔ» در صفحه ۱۵۵ می‌نویسد:

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۵)

«پس در این حال سالک باید در جمیع احوال و افعال و اقوال، از مراقبت صورت" مرشد "غافل نشود! و در هنگام ذکر و ورد و طاعت و خدمت از وجه شیخ خود غافل نگردد، تا آنکه سالک را از کشمکش خیال و اضطراب بازدارد و در نتیجه خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگذارد»!

و بر اثر همین اختیارات عجیب که برای خود قائل هستند ممکن است بعضی از دستورات شرع مقدس را برای عموم یا برای بعضی علنا نقض کنند، به طوری که یکی از دوستان مورداعتماد من نقل می‌کرد که یکی از فرقه‌های صوفیان قرائت نماز مغرب یا عشاء را (تردید از نویسنده) است رسما آهسته می‌خوانند، وقتی تحقیق کردم گفتند: فقیری، در حالت توجه و جذبه معنوی بوده، دیگری در کنار او به نماز مغرب یا عشاء مشغول شده و قرائت را بلند خوانده، فقیر از آن حال خوش بدر آمده، مرشد را چون این قضیه مسموع افتادی، دستور دادی که

(۲۰۶) صوفی گری

همگان نماز خود آهسته خوانند، نکند فقیر دیگری را از حال خوشی بازدارند!

خلاصه اینکه: در دستگاه صوفیان یک انضباط بسیار شدید، شدیدتر از انضباط‌های نظامی و حزبی حکومت می‌کند، با این تفاوت که در انضباط‌های حزبی (مانند انضباط شدید احزاب کمونیست) فقط اعمال و رفتار کنترل می‌شود اما در اینجا عقاید و افکار هم به گمان اینکه نزد مرشد آشکار است کنترل می‌گردد، منتها گاه سران صوفیان خودشان آزادی‌های وسیعی به افراد می‌دهند، چنانکه در اوایل کتاب هم اشاره شد. در حالات ملای رومی نوشته‌اند: روزی شمس تبریزی از ملای رومی شاهدی (پسری) خواست مولانا «حرم» (عیال) خود را دست گرفت در میان آورد و فرمود او خواهر جانی منست، گفت: «نازنین پسری» می‌خواهم! فی الحال فرزند خود «سلطان ولد» را پیش آورد،

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۷)

فرمود که وی فرزند من است! حالیا اگر قدری «شراب» دست می‌داد ذوقی می‌کردم «مولانا» بیرون آمد و سبویی از محله «جهودان» پر کرده بر گردن خود بیاورد! مولانا شمس الدین فرمود که من قوت مطاوعت و سعت مشرب مولانا را امتحان می‌کردم و از چه گویند زیادت است! (جامی، نفحات الانس، صفحه ۴۶۶).

از این داستان و امثال آن در کتاب‌های بزرگان صوفیه به فراوانی می‌توان یافت به میزان تمکین و سرسپردگی مرید سالک در برابر پیرو مراد و «قطب» پی برد و تا کسی به اصطلاح زیر خرقه نرود، هفت شهر عشق را نپیماید، مراحل تصوف را طی نکند در برابر «قطب» فروتنی و تمکین، تا مرحله تسلیم و فنای خویش، نجوید وی هرگز به برخورداری از امتیازات ویژه مقامات تصوف نایل نخواهد آمد!

(۲۰۸) صوفی گری

راه‌شناسی قطب و مرشد!

بسیاری از صوفیان عقیده دارند که قطب را باید از طریق خواب! (یا به دل افتادن!) شناخت و به او سرسپرد و از این روا اهمیت زیادی به خواب می‌دهند و خواب‌های خود را با آب و تاب زیادی به نام «واقعه» (یا مکاشفه) در مجالس نقل می‌کنند و چون زیاد

به خواب عقیده مندند، خواب هم زیاد می‌بینند! و به دلایلی که در بحث «کشف و شهود» گفته شد، فعالیت «قوّه وهمیه» در آنها نیز زیاد است و این امر کمک زیادی به خواب‌های عجیب و غریب آنها می کند.

شمس من و خدای من

در این مورد غالبا این اصطلاح به کار می‌رفت که «مرید» در دست «شیخ» همانند «جسد» در دست «مرده شوی» است. وسوسه کردن مرید معمولاً با آزمایش‌هایی آغاز می‌شد که هدف از آن معین کردن این مطلب بود که او تا چه

راه‌شناسی قطب و مرشد (۲۰۹)

اندازه غرق در اندیشه اطاعت محض است، به مرید دستورات تحقیرآمیزی می‌دادند و او می‌بایست خدمت سایر مریدان را گزارد. مبرزهای (توالت‌های) عمومی را پاک کند و خار برای سوزانیدن گرد آورد و جز این‌ها. چنین مثال‌ها و نمونه‌هایی نیز فراوان است که وقتی جوانی از خانواده‌ای «توانگر» نزد «شیخ» نامداری رفت و نخستین کاری که شیخ به او سپرد، «دریوزگی» (گدایی) در کوچه‌ها برای تمام برادرانش بود. چون همه مردم شهر می‌دانستند که او از خانواده ثروتمندی است این کار برای او بسیار دشوار و تحقیرآمیز بود. بدین سان غرور و اراده مرید درهم شکست!...

شیخ، مرید را وادار می‌ساخت که تمرینات متعدد مرتاضانه انجام دهد، گرسنگی بکشد، شب‌ها بیدار بماند، در وضع و حالات بسیار زجردهنده و دشواری به تلاوت قرآن مشغول شود و چهل شبانه روز پیاپی وادارش می کرد که در تنهایی مطلق به سر برد و ورد بخواند.

(۲۱۰) صوفی گری

این تمرینات رفته رفته چهره دیگری به خود می گرفت. شیخ طرز تفکر مرید را به تفکری استعاره‌آمیز و نمادی تبدیل می کرد و برای آنکه مرید بتواند هر مانعی را از سر راهش برگیرد در نهاد او پایداری و اراده به وجود می‌آورد. روشن است، مشایخ که به نوعی «روانشناسی آزمایشی» می‌پرداختند در خود خصوصیاتی می‌پروردند که در آن زمان تصوری از معجزه و کرامات به وجود می‌آورد، چنانکه می‌توانستند مرید را هیپنوتیزم کنند افکار او را بخوانند و به کارهای دیگری از این دست بپردازند. یک چنین استعدادها برای «شیخ» وجه تقدس و اعجاز به بار می‌آورد و به افزایش اعتبار او کمک می کرد. هنگامی که شیخ می‌دید که دیگر چیزی برای آموختن به مرید خود ندارد به او اجازه می‌داد که برود و گرد خویش مریدانی فراهم آورد و سنت‌های استاد خود را به دیگران بیاموزد. بستن کمربندی خاص بر کمر مرید، بخشیدن کلاهی به او و پوشانیدن خرقه و انجام سایر مراسم وابسته به رسوم محلی، نشانه ظاهری فرمانبرداری از شیخ بود.(۱)

شمس من و خدای من (۲۱۱)

بد نیست در اینجا به اشعار مولوی درباره «قطب» و مرشدش «شمس تبریزی» اشاره‌ای کنیم و چند بیتی از اشعار او را که در دیوان شمس (سروده مولوی) آمده و میزان اعتقاد او را نسبت به شمس روشن می‌سازد نقل کنیم و با توجه به موقعیت «مولوی» و «شمس» در میان صوفیان، این اشعار می‌تواند مدرک خوبی برای این بحث باشد. او درباره شمس تبریزی چنین می گوید:

۱. تصوف و ادبیات تصوف، ۴۷ ـ ۴۶.

(۲۱۲) صوفی گری

پیر من و مراد من، درد من و دوای من فاش بگفتم این سخن: شمس من و خدای من!

از تو به حق رسیده‌ام ای حق حق گزار من شکر تو را ستاده‌ام شمس من و خدای من!

مات شوم ز عشق تو زانکه شه دو عالمی تا تو مرا نظر کنی، شمس و من و خدای من !

محو شوم به پیش تو تا که اثر نماندم شرط ادب چنین بود، شمس من و خدای من!

شهپر جبرئیل را طاقت آن کجا بود؟ کز تو نشان دهد مرا، شمس من و خدای من!

شمس من و خدای من (۲۱۳)

عیسی مرده زنده کرد، دید فنای خویشتن زنده جاودان تویی، شمس من و خدای من!

ابر بیا و آب زن، مشرق و مغرب جهان صور بدم که می‌رسد، شمس من و خدای من!

حور و قصور را بگو رخت برون بر از بهشت تخت بنه که می‌رسد شمس من و خدای من!

کعبه من، کنشت من، دوزخ من، بهشت من! مونس روزگار من، شمس من و خدای من!

برق اگر هزار سال چرخ زند به شرق و غرب از تو نشان کی آورد، شمس من و خدای من!

(۲۱۴) صوفی گری

نعره هوی و های من، از در روم تا به بلخ اصل کجا خطا کند، شمس من و خدای من!

از در مصر تا به چین گفته و های و هوی من گفته شمس دین بخوان شمس من و خدای من! (۱)

محتوای این اشعار بی نیاز از بیان است، زیرا غلو و بی‌حساب گویی در آن به انـدازه‌ای اسـت کـه هـر آدم مؤمنـی را شـدیـدا مشمئـز و متنفـر می کنـد.

مولـوی در کتـاب مثنـوی نیـز دربـاره مرشـد یـا ولـی مـی گـویـد:

پس بهر دوری ولیّ قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است!

۱. کلیات‌شمس‌تبریزی، صفحه۶۲۳ چاپ‌هند.

شمس من و خدای من (۲۱۵)

مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو!

این اشعار نیز به خوبی طرز عقیده صوفیان را درباره قطب و مرشد روشن می‌سـازد و معلـوم می‌دارد که حـدود اختیـارات آنهـا را چه انـدازه وسیـع و نـامحـدود می‌داننـد.

بـدیهـی است منظور از این اشعـار، امامـان اهلبیـت نیست زیرا جمله «خـواه از نسـل عمـر خـواه از علـی اسـت» موضـوع را روشـن می‌سـازد.

خطـــرات صوفـی گری

اعتقادصوفیان به‌قطب و شیخ و مرشدرابه‌ترتیبی که‌گفته شدازهرنظر حساب کنیم خطرناك است ؛ زیرا:

اوّلاً ـ این طرز عقایـد یک نوع تجلی فردپرستی است و سـرانجام سـر از شـرك بیـرون می‌آورد ؛ چنانکـه مراقبـت صورت قطب و مرشد حتی در عبادات ولو

(۲۱۶) صوفی گری

بـه اسـم اینکـه او مظهـر کـامـل خـالـق اسـت نوعـی شـرك اسـت.

چقـدر تفاوت است بین این عقیده و آن‌چه از کلمات معصومین علیهم‌السلام برای ما نقل شده: «کُلَّما شَغَلَکَ عَنِ اللّهِ فَهُوَ صَنَمُکَ یعنی هرچه تو را از خدا مشغول سازد بت تو است».

انبیـای الهی و ائمه هـدی هرگز چنین دسـتوری را به احـدی ندادنـد، بلکه به مردم دسـتـور می‌دادنـد که بـدون در نظر گرفتن هیچ

واسطه‌ای، متوجّه ذات مقدس الهی شوند.

آری روح‌توحیداسلامی بااینگونه آثار شرک و بشرپرستی مبارزه می‌کند! در یکی از جراید خبری تحت عنوان «قربانی کردن فرزند» منتشر شده بود که در یکی از روستاهای ترکیه شخصی فرزند خود را برای اطاعت از فرمان یک شیخ نقشبندی قربانی کرد. وی که ابراهیم خلیل آلتو نام دارد، در دادگاه ضمن اعتراف

خطرات صوفی گری (۲۱۷)

به قتل فرزندش، تأیید کرد که یکی از شیوخ نقشبندی که وی مریدش می‌باشد به او گفته بود که اگر فرزندش خردسالش را خیلی دوست داشته باشد دیگر در قلبش جایی برای دوست داشتن پروردگار باقی نمی‌ماند! و او باید فرزند خود را در راه خدا قربانی کند! و لذا وی برای اطاعت از فرمان شیخ، فرزند سه ساله‌اش را در کنار قبری که کنده بود، برد و پس از آنکه وی را با ضربات چاقو قطعه قطعه کرد، جنازه‌اش را در قبری نهاد. پلیس ترکیه شیخ مذکور را نیز بازداشت کرده و قراراست به زودی محاکمه شود.(۱)

ثانیا ـ اقطاب صوفیه می‌توانند حداکثر سوء استفاده را از این موقعیت بکنند و احکام و قوانینی به میل خود وضع کنند (چنانکه کرده‌اند) و با توجه به اینکه

۱. خبرنامه فرهنگی، اجتماعی ـ شماره ۹۲.

(۲۱۸) صوفی گری

بیشتر اقطاب و مرشدها، سواد و معلومات درستی ندارند خطرناک بودن این موقعیت محسوس‌تر می‌شود و باید گفت اعتقاد مریدان به چنین مقامات موهوم و خیالی برای بسیاری از اقطاب مصداق «تیغ دادن در کف زنگی مست» است.

ثالثا ـ صوفیان برای این همه مقامات و اختیارات بی حد و حساب که برای اقطاب قائلند هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی ندارند، گاهی به آیه شریفه «کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ : با راستگویان باشید»(۱) و گاهی به آیه «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوةِ وَالْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ» : با کسانی باش که صبح و شام خدا را می‌خوانند و او را می‌طلبند»(۲) و گاهی به حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ واعِظٌ مِنْ قَلْبِه وَ زاجِرٌ عَنْ نَفْسِه وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ قَرینٌ مُرْشِدٌ یَتَمَکَّنُ عَدُوُهُ مِنْ

۱. ۱۱۹ / توبه.

۲. ۲۸ / کهف.

خطرات صوفی گری (۲۱۹)

عُنُقِه: کسی که واعظ قلبی و مانع درونی و رفیق راهنمایی نداشته باشد شیطان بر او مسلط می‌شود».

واضح است که هیچ یک از این دو آیه و روایت دلالتی بر مقصود آنها ندارد، زیرا با صادقین و راستگویان بودن، ابدا ارتباطی با مسأله سرسپردن نزد مرشد و او را نافذ الامر و واجب الاطاعه دانستن ندارد، همچنانکه معاشرت با نیکان و مردان خدا داشتن، ربطی به مسأله مرید و مراد و خرقه و خانقاه و... ندارد.

روایت هم اتفاقا دلیل بر ضد آنهاست، زیرا عبارت «مِنْ نِفْسِه» دلیل روشنی است بر اینکه منظور داشتن یک حالت خداترسی باطنی است.

به عبارت دیگر: روایت مزبور دستور می‌دهد که هرکس باید دارای وجدان بیدار و ایمان قوی و ملکات فاضله و همچنین همنشین خوب باشد که او را از انحرافات باز دارد، همواره او را به خیر و صلاح دعوت کند، این چه ارتباطی به سرسپردن و اطاعت بی چون و چرا از مرشد و قطب دارد؟ گویا منشأ اشتباه آن‌ها استعمال کلمه «مرشد» در روایت است، ولی گویا آنها نمی‌خواهند بدانند که این کلمه به همان معنی لغوی یعنی «راهنما» استعمال شده، نه به معنی اصطلاحی صوفیان.

ناگفته‌پیداست‌خواب‌هایی هم‌که‌صوفیان‌دراین‌باب‌برای‌خود و مرشدمی‌بینند، کوچکترین‌اعتبارشرعی و عقلی ندارد.

عقیده دانشمندان اسلام در این باب

علماء اهل تسنن بعد از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ مرجعی جز کتاب اللّه و سنت (قرآن و روایات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) در احکام و دستورات دینی نمی‌شناسند، البته گاهی هم به دلیل عقل و اجماع یعنی اتفاق همه بر چیزی نیز استدلال می کنند، ولی علمای شیعه حقایق دین خود را به مقتضای حدیث ثقلین که از احادیث متواتره

است و وسیله هدایت را منحصر به کتاب اللّه و عترت می کند، از این دو منبع عظیم می گیرند.
آنها پس از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، ولایت مطلقه را برای ائمه اهل بیت علیهم‌السلام قائلند و پس از غیبت امام دوازدهم (حُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسکَری) «ارواحنا فداه» چهار نفر را به عنوان نایب خاص می‌شناسند و پس از آنها هیچ مرجع صلاحیت داری چه در عبادات و احکام و چه در اخلاقیات و صفات معنوی و باطنی، چه در اذکار و اوراد و چه در اعمال روزانه دنیا، جز فقها و دانشمندانی که آگاهی از مکتب آنها دارند و نایبان عام آنها محسوب می‌شوند و می‌توانند حقایق اسلام را از منابع معتبر استنباط کنند، به رسمیّت نمی‌شناسند. آنها را مجتهد می‌نامند و شرط پیروی از آنها علاوه بر اجتهاد، داشتن مقام تقوا و عدالت است.
بنابراین هیچ کس نمی‌تواند به بهانه اینکه رجوع به علما و مجتهدین در

قسمت «شریعت» است اما «طریقت» مراجع دیگری دارد، کسی را به سوی خود دعوت کند، زیرا «شریعت» و «طریقت» و «حقیقت» را همه باید از معصومین علیهم‌السلام دریافت دارند.
این توهین و جسارت بزرگی است که بگوییم «شریعت» را از آنها می گیریم و «طریقت» را از افراد بی سواد یا کم سوادی که جز ادعاهای توخالی سرمایه‌ای ندارند، به دست می‌آوریم. عجیب است درباره «قطب» و پیر طریقت، هیچ گونه علوم اکتسابی و ظاهری شرط نیست به قول خودشان همان صفای قلب و شور و عشق و پیمودن مراحل مقامات و احوال طریقت و رسیدن به مرتبه شهود و کشف و فناء او را کافی است و لذا بسیاری از مشایخ و اقطاب صوفیه از عوام بوده و با دفتر و کتاب سروکاری نداشته‌اند در بین صوفیه کسانی از مشایخ بودند که حتی سواد نداشتند و این‌راهم عیب نمی‌شمردند. ابوعلی‌سیاه از مشایخ

قدیم، امی‌بود.(۱) شمس تبریزی چنانکه از کتب تراجم احوال عرفا برمی‌آید از اهل علم نبوده (نفحات‌الانس جامی) و در روش و گفتار بسیار تلخ و خشن بوده با وجود این‌ها، جلال الدین او را مظهر تام و کامل «خدا» می‌شمرد و به مقام پرستش به او ارادت می‌ورزید. و دیوان مولانا جلال‌الدین رومی معروف به «کلیات شمس تبریزی» که مرکب از چندین هزار بیت است پر از مدح و ستایش شمس تبریزی است که استاد نمونه‌ای از آن را نقل کرده‌است. همچنین شیخ‌صلاح‌الدین‌زرکوب قونوی که‌ازاجلّه اصحاب جلال الدین رومی بوده و از طرف او مقام شیخی و پیشوایی داشته، مردی امّی و عامی بود.
به عبارت دیگر: هر عملی که نام طریقت بر آن گذارده شود (اعم از ذکر و فکر
۱. تذکرة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۵ .

و عبادات و...) در شرع حکمی دارد، آنچه به حال بشر مفید است، یا به عنوان واجب یا مستحب دستور داده شده و از آنچه مضر بوده، به عنوان حرام یا مکروه منع شده، در این صورت جایی برای اظهار نظر دیگری باقی نمی‌ماند.

اسلام با این وضع، سدّ محکمی در اطراف احکام و دستورات آسمانی خود کشیده و پاسدارانی برای آن تعیین کرده و آن را از دستبرد دشمنان دانا و دوستان نادان محفوظ داشته است و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد کسی کورکورانه سر به دیگری بسپارد و مطابق خیالات و هوا و هوس‌های او قدمی برمی‌دارد، آنچه را غیر از دستوراتی است که از کتاب و سنت رسیده، بدعت و گمراهی است و پیروان آن را بر باطل می‌شمارد.

بنابراین در فرهنگ اسلام جایی برای «قطب» و «مرشد» و «پیر» نیست، اگر راستی مجتهد و اهل استنباط هستند، در سلک فقها خواهند بود و اگر نیستند

عقیده دانشمندان اسلام در این باب (۲۲۵)

ـ همان گونه که غالبا چنین است ـ پیروی از آنها گناه و خطا و انحراف است.

تفسیر به رأی و قانون شکنی!

یکی از بدعت‌های خطرناک صوفیان پیمودن راه تأویل و تفسیر به رأی و بازی با الفاظ است. «صوفیه» به منظور تطبیق عقاید و آداب و مبانی خود بر مبانی اسلامی، هرگونه تأویل و توجیه را در قرآن و حدیث و نصوص شرع برای خود جایز شمرده‌اند و هرجا ظواهر و نصوص شریعت را با عقاید مقبول خویش معارض یا مبادین دیده‌اند، دست به تأویل آن نصوص زده‌اند تا تضاد آن دو را از بین ببرند و گویند از چهار صد و هفت آیه قرآن در تأیید مبانی و اصول خود بهره گرفته‌اند. (۱)

۱. رقم آیات از نیکلسون می‌باشد، کتاب ملاصدرا، کربن، ۲۶۰.

(۲۲۶) صوفی گری

اسم‌این‌تطبیق‌هاوتأویل‌هاوتوجیهات‌را«تفسیرباطنی»نامیدهومعانی‌مستخرجه رارموز و اشارات‌بطون و دقایق و مغز و لب قرآن و حدیث، نام نهاده‌اند و گفته‌اند:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را پشت خران بگذاشتیم!

این شیوه در بین سایر اقوام و امم نیز وجود دارد که غالبا به منزله‌ای برای اثبات عقاید و آرای تازه و بی‌سابقه و یا چون (سپری) برای اجتناب از ظواهر سخنانی که گمان می‌رود با مقتضای عقل باذوق موافق نیست به کار رفته است. چنانکه اصحاب «فیلون» یهودی در تفسیر تورات و فرقه‌های زندیق مجوس در تفسیر اوستا همین شیوه را داشته‌اند. (۱) «در میان مسلمانان نیز از خیلی قدیم بعضی فرق بدان گراییده‌اند از جمله «جهمیه» (برای فرار از تجسیم)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۲۱.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۲۷)

معتزله (برای اجتناب از قول به جبر و رؤیت و چیزهای دیگر) باطنیه و اخوان الصفا (برای تألیف بین عقل و شرع) به تأویل آیات و احادیث پرداخته‌اند»(۱) . «به هر حال صوفیه در بسیاری موارد به تأویل تمسک جسته‌اند و آن را یگانه راه‌حل شناخته‌اند» (۲) و برای این منظور باب وسیعی برای تأویل آیات و نصوص باز کرده و آنها را برطبق عقاید و خواسته‌های مسلکی خود تأویل و توجیه نموده‌اند، از قدمای صوفیه می‌توان شیخ ابونصر سراج را به عنوان نمونه درنظر گرفت، که وی کتاب «اَللَّمَعُ فِی التَّصَوُّفِ» را برای توجیه مسائل مربوط به صوفی گری و تطبیق آن با اسلام نگاشته است، او در این کتاب عقاید و آداب و مسائل مربوط تصوف را به ترتیب عنوان نموده و با منطق شرع تا آنجا که توانسته است آنها را

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۲۱.

۲. غزالی، فیصل التفرقه، صفحه ۶۵.

(۲۲۸) صوفی گری

توجیه و در هر مورد با استشهاد از چند آیه و چند حدیث موضوع را با موازین شرعی تطبیق نموده و به همه آنها رنگ اسلامی زده است! و خود در مقدمه کتاب بدین موضوع تصریح کرده است که منظور وی از تألیف آن همان تطبیق و طرفداری از تصوف بوده است. (۱) آنها مقید به حد و حدود و الفاظ و معانی آن‌ها نیستند، بسیار می‌شود کلمات را با کوچکترین مناسبت بر یک سلسله معانی که میل دارند تطبیق می کنند بی اینکه ابدا مراعات لغت و موازین سخن‌سنجی و ادبی‌رابنمایند.

لابد فراموش نکرده‌اید که درحالات بعضی از اقطاب و سران صوفیه نقل کردیم که او می گوید: منظور از غضب کردن موسی بر برادرش هارون و گفتن «ما

۱. اَللَّمَـعُ فِی التَّصَوُّفِ، صفحه ۵.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۲۹)

مَنَعَکَ اِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا اَلّا تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَیْتَ اَمْری» این بوده که «چرا نگذاشتی آنها گوساله را بپرستند و چرا مانع شدی»؟! (۱)

بدیهی است این گفتار خلاف صریح آیه شریفه است، چقدر باید با الفاظ بازی کرد تا چنین معنی را از آن آیه شریفه درآورد. نظایر این تأویلات عجیب و غریب در کتب صوفیان فراوان است، صوفیان در این کار تنها نیستند، سایر منحرفان نیز در تفسیر به رأی با آنها همصدا هستند.

روشن است این جریان، هرج و مرج غریبی در تمام پیام‌ها و تعلیمات و دستورات و معارف و حقایق دینی ایجاد می کند و ارزش همه آنها را از بین می‌برد، زیرا با این ترتیب سدها شکسته می‌شود و غالب مطالب را ممکن است تأویل کرد و هر آیه و روایتی را بر هر معنی که میل داشته باشیم تطبیق دهیم.

قرآن صریحا می گوید: «بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبینٍ»(۱) به زبان عربی روشن و همه کس فهم نازل شده، یعنی همان طور که مردم مقاصد خود را به یکدیگر القا می کنندقرآنحقایق‌را شرح‌می‌دهد، منتهی قرآن‌طوری‌است‌که هرچه‌درآن بیشتر تعمق‌شود مطالب‌تازه‌تری به‌دست‌می‌آید، بدون‌اینکه لازم‌باشدانحرافی‌از موازین و قواعد لفظی‌پیداکرد.

۱. ۹۲ و ۹۳ / طه.

(۲۳۰) صوفی گری

از طرفی قرآن پیروی از متشابهات را قدغن ساخته است و این خود دلیل روشنی بر ابطال طرز تفکر صوفیان است.

۱. ۱۹۵ / شعراء.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۳۱)

ما می‌دانیم که از روز نخست الفاظ و کلمات برای این به وجود آمد که مردم مقاصد خود را طبق قراردادهایی که در معانی و الفاظ دارند (یعنی هر لفظ را نشانه معنای معینی قرار داده‌اند) به یکدیگر حالی کنند، الفاظ قرآن و اخبار در عین اینکه عمیق و پرمعنی است، باز خارج از حدود موازین لفظی نیست و اما بطون قرآن مخصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم است.

هر گاه باب تأویل و تفسیرهای دلخواه باز شود ممکن است کسی بگوید: منظور از بریدن دست دزد که در آیه شریفه «وَالسّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما»(۱) وارد شده است، این است که دزد را آن قدر نصیحت کنیم و کمک لازم مالی نماییم که در آینده

دستش از دزدی کردن قطع و کوتاه شود! منظور از صد

۱. ۳۸ / مائده.

(۲۳۲) صوفی گری

ضربت تازیانه که درباره زن و مرد بدکار در آیه شریفه «اَلزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاجْلِدوُا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»(۱) آن است که آنها را صد مرتبه ملامت و سرزنش کنیم و تازیانه روحی به آنها بزنیم و منظور از عذاب دوزخ، چشیدن آب گوارای آن است! و شیطان که برای آدم سجده نکرد به خاطر کمال توحیدش بود و اتفاقا بعضی‌از صوفیان‌شیطان را رئیس‌الموحدین‌می‌نامند. البته بااین‌وضع‌ارزش همه تعلیمات اسلامی و تمام قوانین و دستورات از بین خواهد رفت و حدود شکسته خواهد شد.

اینجاست که باید گفت یکی از عیوب بزرگ مسلک تصوف، همان تفسیر به رأی و «قانون شکنی» است... (۱)

۱. ۲ / نور.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۳۳)

خداوند متعال همه ما را به لطفش حفظ کند و در تمام عمر آنی به حال خود وامگذار و ما را در طریق هدایت ثابت بدارد.

۱.ازقدمای‌صوفیه،چون‌شاه‌شجاع‌کرمانی،ابوبکرواسطی،شبلی،جنیدبغدادی‌وبرخی‌دیگرتأویلاتی درباره‌آیات قرآن نقل‌شده‌است. چنانکه‌ابوسعیدنیز مکرر دراثر«اسرارالتوحید»دست‌به تأویل آیات زده‌است (اسرارالتوحید، صفحه۲۴، ۲۰۱، ۲۳۶)همچنین درتفسیر سهل بن عبداللّه تستری از معانی باطنی قرآن سخن رفته است و همین مشرب در تفاسیر دیگر صوفیه چون «حقایق التفسیر» سلمی و «لطایف الاشارات قشیری» و «عرایس البیان» بقلی نیز تجلی یافته است و نیز اقوال صدرالدین قونوی را در تأویل سوره فاتحه و تأویلات «عبدالرزاق» را می‌توان در اینجا یاد کرد. تفصیل این بحث‌ها را می‌توانید در کتاب «جستجو در عرفان اسلامی» تألیف داود الهامی مطالعه نمایید.

(۲۳۴) صوفی گری

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹